مجموعة الصنایع

... مجموعة الصنایع

مجموعة الصنایع

مجموعه الصنایع

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد و سپاس بدیع الاساس حضرت صانعی را که مجموعهٔ وجود جمیع موجودات
نقطه از پرتو آثار صنع و کمال قدرت اوست بیت آثار صنع بین
که درین گلشن کرم هر دم لطیفهٔ بوجود آرد از عدم و صد هزار تحف
و تحیات طیبات بر روضهٔ مطهر و مرقد منور معنبر نسیم سید العرب والعجم
علیه افضل الصلوات واکمل التحیات و بر آل و اولاد او رضوان الله علیهم
اجمعین باد بر خاطر خطیر و ضمیر منیر ارباب اولی الالباب و هنرمندان
صناعة و البضاعة که از شجاعت و قوت بازوی هنر سنگ لعل کنند
و کیمیا هر نظر کیمیا اثر خاک زر سازند مخفی نماند که این ضعیف خاکسار
در جمیع فنون سعی بلیغ برده و از هر فنی خوشه بدست آورده
و در خدمت بسی از استادان طریقت خدمتی کرده و انواع هنر
جمعکرده

جمع کرده و مشاهده نموده و آزموده و مدتها بران بوده که تحفهٔ
چند ستوده در قلم آورده تا هر که دران سعی نماید و چنانکه شرایط آنست
بعمل آورد و باتمام رساند منفعت تمام یابد امید که صاحب کمالان و
و هنرمندان بهمت عالی امداد فرمایند و اگر حرفی ازان قصوری دانسته
باشد چون اطلاع یابند ذیل عفو و کرامت بران پوشانند و باصلاح
درآورند و اگر بدی ازین دعاگو بوجود آمده باشد بکمال کرم خود
بگذرانند بیت غلام همت آن عالمان باکرمم که یک صواب ببینند
صد خطا بخشند اما این کتاب جواهر نقاب خطاب مستطاب مجموعة
الصنایع نام کردم چرا که صنعت بسیار و حکمت بیشمار و نادر این مجموعه
جمع است که هر یک بحریست و هر چشمه ازان نهری که شهرهٔ شهری است

و چون طالب به معرفت این صنایع اطلاع یابد و بکمال رساند
مقصود کلی حاصل شود بتوفیق الله تعالی و این مجموعه صد و شصت هنر است
هر یک در ذات خود بی نظیر و پسندیده و برگزیده و در چهل و
دو باب تقسیم شده و در یکصد و چهل فصل باب ۱ در ساختن مروارید
و در آن هفت فصل است باب ۲ در ساختن لعل و یاقوت که
با کانی اصل برابر شود و آن دو فصل است باب ۳ در جلا دادن
مروارید که برنگ قدیم باز رود و نورانی گردد و آن چهار فصل است
باب ۴ در حل کردن زر که بعضی در ملمع بکار آید و بعضی در نوشتن
و نقاشی و قوس کمان ساختن وغیره و آن چهار فصل است
باب ۵ در ساختن زمرد و زبرجد لطیف بلا نظیر و آن ۳
فصل است

فصل است باب ۶ در ساختن فیروزه و الماس قوسی و نیلی
و مرجان که از کانی فرق نتوان کرد و آن چهار فصل است باب ۷
در رنگ کردن عاج از هر رنگ و آن شش فصل است
باب ۸ در طلا و حل بلور و رنگهای نیکو و آن هفت رنگ است
که بسیار کارها از آن آید و در دو فصل است باب ۹ در رنگهای
فرنگی و لطانه چینی و این بهترین رنگها است و برگزیده در زرنگار
و غیر آن بکار آید و لطانه چینی در صدفکاری و بسته
لطانه است و چهار فصل باب ۱۰ در ساختن تیغهای فرنگی
که چون کاغذ بتوان پیچید و بران باشد و رخنه نکند
و آهن و آبگینه برد و این از عجایب است و این چهار نوع است

در دو فصل باب ۱۱ در ساختن تیغ و پیکان و سرنیزه
که چون دشمن از آن نصیب یابد زخمش هیچگونه به نشود
و این نیز چهار نوع است در دو فصل باب ۱۲ در آب
دادن تیغ و کارد که بمثل باشد و از آن آب همچون
آئینه چینی روشن باشد و آهن برد و این نیز چهار نوع است
در چهار فصل باب ۱۳ در رنگ کردن بلور اگرچه در باب
دویم گفته شد فاما اینجا در قلم آمد و شرح هفت نوع رنگ
کردن گفته شود و درین باب هفت فصل است باب ۱۴
در عمل میناگری و نگینهائی هفت رنگ بغایت اعلی و آن
دو فصل است باب ۱۵ در صفت خضابی که عورات دست
انگشتان را

انگشتان را بآن رنگ کنند و این از جمله حسن
و جمال است و موجب شهوت و محبت است و این هفت
رنگ است باب ۱۶ در ریختن شنگرف رومی و رمانی و زرد و لعلی
و مصفا و قرمزی و فارسی و فرنگ و غیره و این هفت
فصل است باب ۱۷ در رنگ کردن کاغذ قدیم و جدید
و الوان غیر مکرر و این چند لون است باب ۱۸
در ساختن زنگار و آن هشت نوع است نقره سبز و مسی
و ترسائی و فرعونی و مصفا و فرشته و فیروزه و این هشت
فصل است باب ۱۹ در ساختن لاجورد و اذابه آن
و از آب دادن و شستن زنگار محض و آمیختن و این از جمله

هنرهای غریبه است واین ۳ فصل است باب ۲۰ در شنگرف
بکار بردن وصاف کردن جهة نقاش وغیره وآن
شش نوع است باب ۲۱ در ساختن کوزه جهة شنگرف
پختن وساختن جهة مروارید وغیره واین خرد رست
در این کارها وگل حکمة وقلقند وقلقطار وقلقدیس
وقلقت ساختن جهة رنگ کردن بلور وغیره
واین چهار فصل است باب ۲۲ در رنگ کردن ظروف
مثل کاسه وپیاله وکوزه که مانند زمرد باشد ودر غایة
خوبی بود وآن دو فصل است باب ۲۳ در حل کردن
نقره ومس وفولاد وسرب وقلع وزرنیخ وغیره
واز بسیار جاها بکار آید وآن پنج فصل است باب ۲۴
در کشتن

درکشتن زر وسیم ومس وفولاد وابجوک که او را طلق گویند
وکشتن سیماب جهة خوردن وقوت باه واین جمله پنج
فصل است باب ۲۵ در عمل سفیداب سفیداب را بزبان عرب
سفیداج گویند ونیکوترین آن پاک وسفید وخوش بود کاشغری
وسفیداب رشن وسفیداب گل مهره وآن یک
فصل است باب ۲۶ در صنعت نخل هندی از زر و سیم که از
گل یاسمن وموکره ودیگر گلها فرق نتوان کرد وبو دهد
ولرزان ومتحرک باشد واین فن غریب است واین
یک فصل است باب ۲۷ در صفة حلیة الکتابة وروغن
از کتاب برداشتن وقلم نقاش ساختن وحبر ساختن

یعنی مداد و دود کردن و کاغذ سطر کردن که مثل ابداوی
شود و آمیختن رنگهات جهة نوشتن چیزهائی غریبه
و آن ده فصل است باب ۲۸ در ساختن نگینه ناگینه
و کشیدن مس طرالیس جهة نگینه ناگینه که آن با زهر همه
زهرها باشد و لایق خزانه پادشاهان بود و آن دو فصل است
باب ۲۹ در گل حکمة ساختن و روغن اسکندری و نفطیه
روغن نفط جهة آتش در قلاع و شهر دشمنان افکندن و این
از اسرار غریبه و حکمة عجیبه است و کاری بزرگست و آن
چهار فصل است باب ۳۰ در ساختن کوکبهای حبوب جهة
امساک که او را در دهان گیرند امساک شود تا از دهن
بیرون نیاورند انزال نشود و این هفت نوع است

و چهار عقد

و چهار عقد و این فصل است باب ۳۱ در صفة الکتابة
که چون بنویسند پیدا نباشد و چون بر آتش بیندازند
هر رنگ پیدا شود و از هر داروئی رنگی پدید آید غیر مکرر
و این یک فصل است باب ۳۲ در صفة دستهای کارد
و ساختن لاجوردی و سبز و سرخ و زرد و صدف کاری
که از سنگ پارهائی قدری فرق نتوان کرد و نتوان ساخت
و آن دو فصل است باب ۳۳ در عجایبها که خداوندان
زرق نمایند مثل آن که اگر چیزی در دست گیرند
غایب شود و آتش در دست گیرند و در دهان
کنند و در جامه اندازند و نسوزاند و شعبدها
و چراغها و لعبتهائی غیر مکرر و صنعتهائی غریب

و عجیب است و آن الانواع در پنج فصل است باب ۳۴
در عمل سرشیم پیر و این را جواهر السرشیم گویند
چندین عمل که در این کتاب گفته شد بعضی موقوف
باین سرشیم است ناچار در قلم آمد چرا که استادان
این را مخفی داشته اند که رکن هنر این است و این یک
فصل است باب ۳۵ در داروی که چون پر تیر را بان
چسبانند اگر در آب و باران ده روزه بماند بر نیاید
و زیان نکند و این یک فصل است باب ۳۶ در ساختن
سیب سخن گو که اگر هزار بار بجنبانند چون بلبل آواز دهد
بوی مشک از و آید و ساختن قوس کمان از هر رنگ
لطیف و غیر مکرر غریبه و آن دو فصل است باب ۳۷

در ساختن

در ساختن برنج دمشقی و ساختن سیماب و بند کردن
سیماب و حل کردن طلق و ساختن صلایه بنسور از جوهر جید
مصری و کحل الجواهر شامی و ساختن تیزاب فاروق
و این هفت فصل است باب ۳۸ در رنگ کردن یاقوت
سفید که لعل شود و قیمت یاقوت سرخ گیرد و این
یک فصل است باب ۳۹ در صنعت خط نوشتن بر عقیق
و سنگها و خواص سنگها و ساختن مس از آهن و ساختن
اقلیمیای سیم و ساختن روسوخته جهت رنگ بلور
و صنعت تعویذها و دکمها و دانستن هر اناری چند دانه
دارد و این هفت فصل است باب ۴۰ در صنعت آنکه
هر رنگ که در جامه چکد از نیل و روغن و سیاهی

از ابریشم وکمخا واطلس وقطنی وصوف بآسانی ازان دور
کنند واین یک فصل است باب ۲۱ در رنگ کردن
موی و داروی که موی برویاند و داروی که موی را منع
کند و سیاه کردن موی سفید و سفید کردن موی سیاه
و رنگ کردن اسب واین نیز انواع است و چهار فصل
باب ۲۲ در آتش بازیها از هر رنگ طاوسی و سبز
و هفت رنگ و رنجل هوائی و طوطک اندر قفس و گل
چنار و گل سرو و گلهائی غیر مکرر واین انواع بود در دو
فصل واکنون بیان در قلم آوردن واجب است
تا طالبان ازین فایده گیرند و مقصود ازان حاصل شود
ودران شش

ودران شش فصل است باب ۲۳ در ساختن مروارید
ودران هفت فصل است فصل اول استاد فیلسوف
مغربی گوید که بستانند مروارید خورد هائی کبیره صاف
و سفید بشویند با آب و نمک چند نوبت بعد ازان یک شب
در نوشادر معدنی در بیضه مرغ حل کنند و انجا باشد
که بستانند بیضه و در آب بجوشانند و پوست ازوی باز
کنند و قدری سفیدهای بیضه از سر او برگیرند و دست
بر سر او مالند تا زرده یکبار از انجا بیرون جهد
و مانند بوته بماند نوشادر در اطراف کرده و با کبیره
و کوفته و بیخته در میان بیاض البیض مسلوق کنند
و بر سر او پاره گل تر بنهد و در میان آبی که دران

شانیه باشد بنهد و نگهدارد و را نجا یکشب تا حل شود و بعد ازان
چون حل شده باشد در ظرفی از ابگینه کند نوشادر محلول
و دانهای شسته در سر آن کند و یکشب رها کند پس بشوید
باب گرم یک شستن رست بعد ازان ترنجی بستاند
و سر وی را همچون بوته نماید و انچه در میان بوته ترنج باشد
بدور کند و او را بگوید یعنی انچه در ترنج باشد باید کوشش
نهایت خوب و باز در پوست ترنج کند پس مروارید شسته
بستاند و بر سر آن ترشی ترنج کند و آن پاره ترنج
که از سر آن گرفته بود باز بجای خود نهد و بر روز انکه
بستاند پاره کرباس نو و دران پیچد و بریسمان سخت
کند بعد ازان زمین بکند بقدر یک گز زرع و زبل اسب
تر و خشک

تر و خشک بوزن یکدیگر دران حفره کند و آن ترنج
در میان زبل نهد و تغاری بر سر آن حفره نهد و از گرد
بر کنار آن خاک پر کند پس شش روز رها کند بعد ازان
بیرون آورده لؤلؤ جمله حل شده باشد و چون برده
برگیرند کفچه از زجاج یا از نقره در ظرفی از ابگینه کنند
و سه روز بیکدیگر بیامیزند تا آمیخته گردد پس جامه پاره
ابریشمین بستانند و بقدر پنجه و انگشتها بدوزد و در
دست راست کند و چندان ازان جامه ابریشمین
بیارند که در کف دست چپ گیرند پس ازان نخدره
بگیرند چند انکه خواهند و در میان کف دست چپ
می مالند تا نیک کرده شود پس ازان انگشت

به بیاض البیض مروق مالیده باشند پس سوراخ کنند
بسوزنی از نقره در آویزند از میان دو قدح آبگینه
که بغایت روشن باشد ۳ شبانه روز و بعد از آن
در پیه لط یا در میان خنبر آرد میده نهند و بخورد مرغ
خانگی دهد و آن مرغ را میدوانند تا مانده شود اگر دانه
دانگی یا دانگی نیم باشد بگذارند که آن مرغ چیزی بخورد
تا ساکن شود و بعد از آن مرغ را بکشند و حوصلهٔ او را
بشکافند و بگذارند تا سرد شود پس آن دانها را بسوزن
نقره از آنجا بیرون آورند بعد از آن که نمک سوده
باشند و بیاویزند تا ۳ روز تا نیک خشک شود
پس برگیرند اگر زردی باوی باشد آن زردی
را زرنیخ است بستانند شیر ترش و دانها را در آن
افکنند

افکنند که شیر ترش زردی آنرا بخور خواهد کشید و سفید
و لطیف خواهد شد و پاکیزه به از معدنی بفرمان خدای تعالی
فصل دویم عمل لولوی لالا اگر خواهی که لولو سازی بستان لولوی
کوچک ده درم و ان زجاجی بکوب و به ده درم از آن یک درم
سیم و دو درم زر برنهند و در چاه حل دفن کنند تا حل شود
بعد از آن که حل شده باشد بیرون آورند و از او مروارید
کوچک بسازند بزرگ چنانکه خواهند و سوراخ کنند
چنانکه از پیش گفته شد و از میان دو قدح در آویزند
تا خشک شود و بعد از آن بخورد مرغ سیاه دهند و بعد
از نیم ساعت بکشند و بریان کنند و بگذارند تا سرد
شود پس او را از شکم او بیرون کنند که از گری

لطیفتر باشد بفرمان خدا و صفت چاه حل گفته شود
در محل خود انشاء الله فصل ۳ در عمل مروارید ساختن که در غایت
خوب باشد بستانند مروارید خورد صاف پاکیزه یکجزو
و صدف سفید صاف سطبر یکجزو و مروارید مذکور زر را
بشویند بطریقی که گفته شد و هردو را در هاون آبگینه
بکوبند و صلایه کنند که بهم چسبیده شود بعد از آن
در قاروره صافی پاکیزه کنند و سر قاروره هم از آبگینه
باشد بعد از آن بستانند ترنج آبدار و دو نیم کنند
و مغزهای او بیرون نمایند و دانه او را کنند - و مغزها را
در هاون آبگینه نیک بکوبند با ربع او سیر منقی کنند
چون خوب گرفته باشند در جامه سفیدی کنند

و آب او را بالا بیند و بر سر صدف مروارید مذکور که در قاروره است
دفن کنند چهار انگشت بر سر او ایستاده باشد پس سر
قاروره بنهند و با آرد و نمک و سنگ مهر محکم نمایند و در چاه
حل که گفته خواهد شد بنهند و سه روز آب گرم بر زبل
افشانند و تغاری بر سر آن گردانند تا مدت بیست
یکروز بگذرد و هفت روز بامداد باید که زبل مذکور را تازه
کنند چون بیست و یکروز گذشته باشد قاروره
با آهستگی بیرون آرد و سر او را بردارند مروارید و صدف
حل شده باشد بر سر او ترنج چون پرده عنکبوت مانده
باشد که مروارید بر سر آب باشد و صدف در ته نشسته
مروارید مذکور را بکفچه نقره از سر آب برگیرند و در کاسه

مرغ دهد و او را بدوانند تا چندانکه مانده شود آنکه او را بکشد
و در تنور گرم بریان کنند و بیرون آورد و بگذارد تا سرد شود
بوتل یعنی حوصلهٔ او را بشکافند و بیرون آرد بفرمان آنکه
هرگز نمیرد که لؤلؤ لالا باشد در غایت لطافت بگوییم
به از معدنی امّا کم از آن نباشد پس از این مروارید باید
که هر یک دانه بر یک مرغ بیشتر ندهد چون از بوتل مرغ
بیرون آید آنرا حکاک سوراخ کند هر جا که خواهد در سلک
کشیده بکار دارند تا در نگینه سوراخ نباشد فصل ۴
در ساختن مروارید نوعی دیگر و مجربست بیا در مروارید
ریزه پاکیزه و بشویند پاک و در قاروره سر فراخ کنند
و باب ترنج و لیمو و سیر و پیاز در سر آن کنند و سر شیشه
ببندند و در آفتاب نهند و هر روز در دیگر ریزند تا آبها

زجاجی پاکیزه کنند و آب ترنج دیگر باره دیگر کنند تا آهستگی
آنچه در ته قاروره باشد بر سر مروارید کنند و با یکدیگر
بکفچه نقره بزنند تا یکذات شود پس در قدری حریر
سفید کنند و نم از آن بستانند چون خشک شود با قدری
سریشم پنیر خمیر کنند و زود تر از آنکه بسته شود مروارید ۲
بوزنیکه خواهند ببندند غلطان کنند چون غلطان
شود مانند سنگی محکم گردد بمرتبه که از آب و آتش
زیان چندانی باو نرسد بعدد هر ده دانه مروارید
هزار پنبه دانه در خلیط کنند و آن دانهای غلطان
در آن خلیط کنند در میان پنبه دانها و یک روز بماند
تا صلا گیرد پس بیرون آورد و بار دمیده گرفته بخورد
مرغ

خورد انگاه که حل شود و مدت او هفده روز است باید و
یکروز چون حل شده باشد محلول در کاسهٔ چینی کنند و کاسهٔ
دیگر بیاورد و ازان محلول بوزنی که خواهند کرد کرده در ان
کاسه نهند و سیکر داننده تا مدور شود پس آهسته در کاسه
دیگر نهند برین منوال تا همه مرتب شود باید که یکی بیکی
لاحق نشود و در سایه نهند و سر او بکاسه بربندند چون
پاره خشک شده باشد میلی از نقره بباریکی موی لب
همان لب زنند پس همه سوراخ کنند انکه چون شور
زبان پختن فارغ شود بیارند ماهی فربه و شکم او پاک
بشویند و مروارید مذکور را در شکم ماهی نهند که چوب
باشد و به تنور با آتش انگشت بپزند و بیرون آورند
و اد کنند

وسرد کنند هزار باره به از بحری بدر آید صحیح که هرگز تغیر نکند
تا زمان حیات فصل هنوعی دیگر اندر صفه لؤلؤ بیارند
مروارید سفید خورد پاکیزه و درشته کنند که دهنش فراخ
و فرعونی بود و سوده چنانکه اندر او هیچ درشتی نباشد به بزد
بحریر کنند پاکیزه و دو انگشت بر سر او ترشی ترنج کنند
و سرشیشه را استوار کنند و در سایه بیاویزند تا ده روز
بعد ازان مروارید در حریر پاکیزه کنند و آن حریر در میان
رکوی سفید سخت پاکیزه نرم نهند و تنگ چنانکه مروارید
بپیچند و دران نم نماند چون تمام شود بر صلایه انگبینه
نهند و مقدار یکه خواهد بر مثال مروارید نهند و از مروارید
سوزنی نقره باریک کوتاه بگسترانند تا وقت برداشتن

بدست توان گرفت که بشکنند پس اندر شیشه سفید نهند تا خشک
شود سخت گردد و در میان خمیر کنند و بگوزن ماکیان بدهند
و او را ذبح کنند و در شوربا وی نهادند از بامداد تا شبانگاه
باید که در شکم ماکیان بود بعد از آن بیرون آرند و بسوزن
نقره ازان بکشند و آن دانها در میان موی ماکیان یکروز
بگذارند بلکه سه روز بشویند و در ابریشم کنند براق
و روشن بود که هیچکس از بحری فرق نتواند کرد و آنگاه
استاد را اندکی خبر یاد کنند که این نهایت مجرب است والله
اعلم فصل نوعی دیگر اندر صنعت مروارید ساختن و بهترین
عمل است که استادان برانمعنی شفقند بیاورند مروارید
خورد که نهایت خرد و روشن و صافی بود و بآب و نمک
چند نوبت بشویند و با آب ترنج در شیشه سفید
سر فراخ

سر فراخ کنند و ترشی ترنج در سر آن کنند و سر آن مهر کنند چنانکه
باد و خاک در آنجا نرود و دو هفته در حل نهند میان زبل تا مروارید
حل شود چنانکه چون موم نرم شود بعد از آن در کاسه
چینی کنند و آب صافی بشویند تا ترشی ترنج از وی برود
و صاف گردد بعد از آن مروارید خورد و بزرگ بسازند
و سوراخ کنند بسوزن نقره و بیرون وی برند
تا آنکه حبه کشیدن بگذارند بعد از آن شیر مایه زده
لذرای پنیر در کیسه کنند و بگذارند تا آب بیندازد
بعد از آن کیسه را در آن آب نهند تا وقتی که اثر ترشی و سفیدی
در آن نماند بعد از آن شیر را خشک کنند و مثال آرد میده
خورد کنند و مرواریدهای مذکور را در آن بگردانند تا از آن

سیر خشک شده گردی بر او شینند بعد ازان جمله مروارید را
بمجری ستوده غلط کرده ز زکلوی ماهی زر ریز فرو اندازند و ماهی را
در حوض رها کنند تا ده روز تمام بعد ازان ماهی را از حوض
بیرون آرند و مروارید را از شکم او بیرون کنند چنان
بود که از بحر بیرون آمده باشد و این عمل طالنظر است
فصل سا نوعی دیگر در صنعت مروارید و آن ستوده خاص است
از آنکه کار استادان مغربست بیارند مروارید ریزه
چندانکه خواهند و بطریقی که گفته شد حل کنند به بیضه مرغ
سفید جمع کنند و از موم برنگ طوطی قالبی سازند در قیاسی
که خواهند بعد ازان ازان محلولات آن قالبها را پر
کنند و در کاسه چینی نهند و کاسه دیگر بران استوار
کنند

کنند تا یکهفته بگذرد و عقد گشته باشد و لیکن هنوز
نرم باشد پس ازان بکاشموی بگذارند تا خشک شود بعد ازان
بیارند قدری خمیر که بشیر عورت تر کرده باشند و آرد میده
پس چهارا در میان خمیر گیرند و در شکم ماهی تازه نهند و ماهی را
در گل تر گیرند و در تنور گرم فرود آرند تا ماهی پخته شود پس
از تنور بردارند و آهسته آن خمیر را از شکم ماهی بیرون
آرند بگذارند تا سرد شود بعد ازان بر مرغ سفید تقطیر
کنند و آن چهارا با آب بشویند و در کاسه چینی
اندازند یا در صحنک زیتونی درین دو موضع باید
که هفت روز مادام که این کاسه این چهارا بگرداند تا غلطان
و براق و روشن گردد چنانچه چشم دران خیره

بمانند پس بردارند و در رشته کشند و هر جا که خواهند عرضه
کنند و قیمت تمام بستانند و نصیب مستحقان بدهند
که درین عهد هیچ نسخه‌ای بهتر مجرب و صحیح و آزموده

باب ۲ در ساختن لعل و یاقوت که با گوهر کانی اصلی برابر
باشد و آن دو فصل است فصل ۱ در ساختن یاقوت رمانی
بستانند بلور صافی چندانکه خواهد در هاون کنند و پاره پنبه بر سر
آن اندازد که متفرق نشود و بکوبند و بیزند و چون بیخته
باشند صلایه کنند و بوزن آن نمک بردارند
و بسایند و خشک کنند دیگر باره بسایند تا نرم شود
و دیگر نمک بر وی افزایند و بسایند و با آب حل کنند
تا خشک شود باز آن نمک بشویند و همچنین عمل کنند

تا هفت بار

تا هفت بار تکلیس و سفید و نرم شود اما بران اعتماد نکنند
باز در صلایه اندازند و آب بران میریزند و میسایند
تا وقتی که آب بماند و غبار کرد ازو پس که مالیده باشند
و خوش شود رها کنند و سنگ بالایی صلایه ازان دور
سازند و او را در قدحی دیگر بیالایند و دیگر آب تازه
کنند و بمالند دیگر آب در سر آن قدح ریزند
و همچنین در سودن تاکید کنند تا بلور همه با آب گردد
ازین قدح بقدحی دیگر تا هیچ نماند و رها کنند و
سرش بپوشند تا بلور به ته نشیند و آب صافی گردد
پس از سر باز گیرند و بلور را خشک کنند و بگذارند
تا خشک شود بسایند و برشته کنند و سرش محکم کنند

تا گرد بر آن ننشیند تا وقت حاجت چون خواهند
که یاقوت سازند سه درم ازین بلور و یک مثقال
زر سرخ و سه مثقال سیم نخ بگیرند و بر یکدیگر صلایه کنند
و در بوته دان نهند و در آتش مقلوب بگذارند
و رها کنند تا سرد شود یاقوت سرخ باشد
و خاصیت بلور از آن برخاسته باشد و در آتش
پایدار بود و اگر بعوض زر سرخ آهن فرکور
بود یا مکلس چون بگذارند زرد آید فصل
اندر لعل ساختن که لطیف و خوش آید و پسندیده بدخشان
باشد و این نوع را لکوف خوانند چنان است
که بیارند بلور کشمیری صاف و مانند لعل تراشند
و بهر رنگی که خواهند لباس زنند و آب دهند

تا عظم

تا عظیم روشن شود و بعد از آن بیاورند یکی پاکیزه از سنگ
بر آتش نهند چون دیگ گرم شود آن بلور را در دیگ اندازند
چون سنگ گرم شود از آتش بیرون آرند و در میان جمع مرطب
که آب نبش حل کرده باشند بیندازند و بعد از آن بیرون آرند
و بگذارند تا هفت کرت بار دیگر گرم کنند و در آب جمع جلاب
کرده که تازه باشد اندازند چون آن سنگ بلور چهار کرت
عظیم انداز شده باشد بعد از آن کرت پنجم در رنگ نقم
اندازند و یک ساعت تمام بگذارند و بعد از آن بیرون آرند
بفرمان خدای رنگ لعل کانی باشد و هر جا که خواهند بکار
برند که لطیف باشد با ۳ بار جلا دادن مروارید که رنگ
قدیم باز رود و نورانی گردد و آن چهار فصل است
فصل اول در نوعیکه مروارید نو شود و قیمت زیاده گردد

بیارند لیمونی و بکوبند و سوراخ مروارید از دو طرف موم
گیرند بعد ازان گیاه مذکور را گرد مروارید بگیرند و سه
پاس بگذارند بعد ازان با برنج و آب بشویند که گویا حالا
از معدن بیرون آورده اند والله اعلم فصل ۲ نوعی دیگر
در جلا دادن مروارید چنانکه آبدار شود بیاورند مرواریدی
که آب او فرو آمده باشد و بیارند یک کوزه سبز و لمعه
صاف کنند و بجوشانند در عین جوشش سلک مروارید در او
فرو آرند و ساعتی بدارند بعد ازان بیرون آرند پس سه
کرت چنین کنند و رنگ قدیم شود بعد ازان بیارند برگ
کنار بزرگ و آن برگ شاخها که با رنگ است که بر درخت
میباشد و آنرا خشک کرده کنند و اگر مروارید بزرگ
باشد آن را گرد گیرند و در میان مسکه یک لحظه بریان
کنند و بیرون آرند برنگ قدیم باشد و آبدار شود ان شاء الله
تعا

تعالی فصل ۳ نوعی دیگر در جلا دادن مروارید که زرد شده
باشد بیارند کلب و کمند و هردو را پوست باز کنند
و با کافور سحق کنند و هر سه بوزن راست کنند و قدری روغن
گوسفند بر او افکنند و این دارو با شیر قدری حل کنند
و صلایه نموده خمیر کنند و دانه مروارید را در میان او نهند
و باز ازین اخلاط گلوله که با اول یاد کرده شد قدری
بر او افشانند و در آتش نرم نهند و نرم بجوشانند
زردی از وی برود و باید که در میان دارو پیدا نباشد و اگر
مروارید سرخی داشته باشد اسفید فارسی و شب یمانی و کافور
بوزن هم راست کنند و سحق کرده با شیر خمیر کنند و دانه
مروارید در او نهند انگاه باز در میان آرد خمیر کرده نهند
تا پخته شود و مروارید سفید و لونی و آبدار بیرون آید

فصل ۴ نوعی دیگر در جلا دادن مروارید که تباه شده باشد
بانواع است اگر مروارید از بوی خوش تباه شده باشد انواع آن
صابون و نمک اندرانی و آهک خشکی بوزن راست بسایند
و در ظرف آبگینه کنند و آب و شیر در وی ریزند و دانه
در افکنند و بآتش نرم نهند هرگاه که صابون کف
برآرد از او بستانند و باز آب صاف بجایش کنند
چند کرت و بعد از ان با آب پاکیزه بشویند سفید
و آبدار بیرون آید و اگر باز سفید بستانند و بکوبند
و آتش بگیرند و بر دانه مروارید بریزند و قدری ساجی
کوفته بر او افکنند و بمالند و آنگاه در دهان گیرند بیرون
آید بعد از زمانی صاف و سفید گردد اگر رنگینه درخت
توت بزنند تا شیر از آن بیرون آید از آن بستانند
و مروارید در او افکنند و نرم گرم کنند و شیر و در آن
بگذارند

بگذارند آنگاه در طلق محلول کرده نهند شش ساعت که روشن
و صاف گردد و طلق را محلول باید کرد آنرا بکوبند بنمک
نمک ایقدر که توانند آنگاه بشویند و بکار دارند او پاره
پاره برگیرند و خورد کنند آنگاه در کوی پاکیزه بستانند
و اگر خام باشد بنیز طلق در او کنند و پانچ بار نهاده در
بمالند تا مانند شیر از آن بیاید و اگر نخ نباشد زیر ها
بلور همین عمل کنند که آب بر او زنند و اگر بلور عمل
کنند چون فرود آید بگذارند تا آب صاف بر سر افتد
و طلق محلول در ته نشیند برگیرند و بکار برند نوعی دیگر
در حل کردن طلق بگیرند طلق بمقدار فندقی یا بزرگتر
و او را با آب بشویند تا خاک از او برود آنگاه بگیرند کیسه
متقالی که بغایت سفت باشد و طلق و بوره را در کیسه اندازند

و پارهای نخ بالای طلق اندازند و باید آن نخ صاف بیغش
باشد و بدست بمالند طلق و نخ را با هم که از کیسه جدا شود
مانند شیر بیرون و شیر مذکور را در کیسه متقالی از ابار در محک
سفالی بریزند و نخ بر بالایش کنند و بدست بمالند که طلق
محلول شود و در ظرفی کنند تا ته نشین گردد و آب از سرش
در گذرانند و اگر شیر مذکور را بگذارند تا یخ ببندد
دو کیسه کنند و بی نخ بدست بمالند همان عمل کند
باب ۳ اندر حل کردن زر که بعضی در قلع بکار آید و بعضی
در نوشتن و نقاشی و بکسان و غیر آن چهار نوع است
در چهار فصل فصل ۱ اندر حل کردن زر ورق به آسانی
اگر خواهند که زر را حل کنند بیارند زر خالص جزو
و ابکینه شامی جزو و سرکه جزو و زنگار جزو
و سیماب جزو و ابکینه همه در کوزه کنند که شیشه
در آن

در آن دوا انداخته باشند و پاره براده تعبیه کنند
و سر پاره بیرون باشد و برند تا از او زر حل شده
بچکد اگر بر آهن بمالند یا بر مس یا بر کاغذ زر گردد
و اگر او را با جمع عربی بیامیزند و بر پوست مالند زر پوست
گردد یعنی کسانی و بسیار جاها بکار آید فصل ۲ در حل کردن
زر از آن آسان‌تر زر سرخ خالص مقدار دو مثقال
نوشادر کلانی کوکه دانگ و زر ورق باید که براده باید کم نوشادر
و کبریت باز زرده تخم مرغ سحق کنند و زر ورق در کاسه
چینی کنند و دانگی از این دارو برد و مثقال زر هم کنند
و بمالند اندکی تا حل شود و قدری بر سر آتش نهند نوشادر
و کوگرد بر زر حل بمالند که همان عمل کند که پیش از این
گفته شد فصل ۳ در حل کردن زر از آن بهتر و آسان‌تر
بیارند براده زر سرخ خالص و مثقال او زرنیخ طبق

جائی نگاه باید بآب زاج حل کرده و در آفتاب
نهند که بر طلا یه حل شده در ساعة اگر خواهند که بنویسند
بر کاغذ با جمع عربی بیامیزند نوشته لطیف بیرون
آید و در نقاشی و تلمیع نظیر ندارد و فصل ۴ در حل کردن
زر بدست که صدوق در یکلحظه توان حل کردن
که همه جا بکار آید و بهتر از آن چون خواهند که زر حل
کنند بیارند زر طبق چندانکه خواهند و دو سه بار
با آب گرم و صابون پاک بشویند تا صفا دور کنند
و چرک در یکجا درست بگذارند آنگاه جمع عربی
نیکو بیارند و حل کنند بروی آن بود که سفید
و صاف و شفاف بود و جمع در آب بنهند رفته
بگذارند و چوب انداخته باشد تا کند حل کهنه

دافی را

که لعل آید بود و در کف دست بمالند و رق از برای او افکنند
و بدست بمالند تا مستاصل شود و همچنین صمغ بمالند و از برای او
مالند تا جائیکه خواهند و دست بر یکدیگر محکم می مالند هر چند
بیشتر بمالند بهتر می آید بعد از آن در کاسه چینی درست بشویند
و بگذارند تا زر فرو نشیند و آب از سر او در کنند و قدری صمغ
باز بر جا میزند غلوله کنند و در جای درست چینی کنند و سرش محکم بگیرند
تا گرد او نشیند چون خواهند که حل کنند قدری در کوچک ماهی
یعنی صدف کوچک کرده و بصمغ حل کنند و بنویسند چون خشک شود
به سنگ یشم عقیق جلا دهند یعنی مهره کشند که بغایت پسندیده است
باب اندر ساختن زر تر و زر چه لطیف بالاخطر و آن سه
نوع است در سه فصل فصل اول در ساختن زر تر دیگر د
زر نیخ مثقالی نقره نیم مثقال و سیماب مصعد نیم مثقال و بر نج

پنج مثقال و نیم [illegible] قلیا یعنی نمک سیاه(؟) بیست مثقال و [illegible]

مثقال و نیم و مروارید خورد پنج مثقال و این داروها را همه

تدبیر کرده باید که منقّی باشد بعد از آن همه را باید بهم جمع کنند

بعد مروارید که باید که [illegible] باشد و در بوته کنند و در کوره کوزه

گری یا آبگینه گری نهند و اگر در کوزه مقلوب باشد بهتر بود

تا ذوب شده [illegible] کنند و چون آتش کشند و سرد شود بیرون آرند

و بار دیگر بکوبند و اگر سیاه باشد به آب گرم بشویند و خشک کنند

و مروارید با آن بکوبند و در بلاس(؟) [illegible] نهند باز با آتش نرم [illegible]

روز تا در بلاس(؟) [illegible] دو بیرون آرند که تمام شده باشد

و رنگ گل بوته در آن مانده باشد آنکه او را بچرخ بر گیرند [illegible]

تمام باشد و در آتش تا بر آرد و [illegible] جهت و [illegible]

فصل ۲ نوع دیگر [illegible] ساختن از آن [illegible] و بوته [illegible]

و بسته [illegible] بکوبند درم [illegible] ورق خالص [illegible] و بوته ساز زنند

با یک [illegible]

با کبره و لطیف و میان مذکور و در طبق در بوته مذکور اندازند

و بعد از آن بیارند غوکی که در هوای [illegible] بر [illegible] سوزنی باشد

کوچک از آن غوک بوزن زر طبق مذکور اندازند و باید که غوک

مذکور را خشک کرده باشند پس در طبق مذکور اندازند و آتش کنند

بطریق زرگران چنانچه همه آب شود پس بیارند از سنگ [illegible]

جراحه کالبدی هموار نه آنکه [illegible] در او کنند و کالبد هموار باید باشد

و [illegible] از کالبد بریزند و بر بالای آن آب ریزند و ظرف چون سرد شود

بیرون آورند و بچرخ هموار کنند و اگر کوزه را [illegible] کنند شاید و اگر

[illegible] نهند بهتر آید فصل ۳ در عمل زبرجد ساختن نوعی از مروارید

بیارند مینای سبز چنانکه خواهند و [illegible] زنند بهر نوع که باید بعد از آن

[illegible] آب حل کرده [illegible] بر آرند و نگینهای مینای [illegible] مثقال

آب [illegible] نهند و به آتش نرم گرم کنند و چون نیک گرم شده

باشد چنانکه انگشت بر او قرار نگیرد از آب سجل که
بقطرات بر آن تگشها چکانند لا یزال تا شده گرت گرم دارد
کنند بعد از آن دست باز دارد و دولتویه بتو قرش جه شکار بتا بچند دیگر
زبرجد ریخته باشد چنانکه فرق نتوان کرد از زبرجد هر جا که خواهند
بکار برند باب چهارم در ساختن فیروزه الماس فوسی و نیله
و مرجان که از کانی فرق نتوان کرد و آن چهار فصل است فصل اول در
ساختن فیروزه بیارند جزو مینای سفیدها و جزو سرشته ا[illegible]
و دو جزو آبگینه سفیدها آسمان گون بلکه تجرد و بکوبند و با یکدیگر
بیامیزند بعد از آن بیارند حجر سفیده چنانکه باید بکوبند و مانند حریر
صلایه کنند و بر وقیه حجره قیراط از داروها که یاد کردیم
و از برابر نقره دارند درم صد درم از اسباب مصنوع قیراط
بعد از آن همه را در آتش بیامیزند و بگیرند آنکه بیارند

و در لونه

و در لونه سخته نهند و در تنور سرخ نهند چنانکه بگذارند از آن بیرون
آرند فیروزه لطیف بود غایت طراوت و لطافت بود فصل دوم
در ساختن الماس فوسی و شمسی نیز گویند اما ساختن او چنانست که بیارند
شیشه کشمیری و آن را بجز ح بکرد از الماس [illegible] زنند بهر نوع که خواهند
و آتش عظیم روشن کنند پس سفال آب تار سیه نهند و با آتش
گرم کنند چندانکه انگشت بر او قرار نگیرد و چند آتش نگاه دارد چنانکه
از تیزی آتش منشق نشاید چون گرم گشته باشد در میان زرچوبه سوده
نهند و بمالند و هم در آن بگذارند و در کاغذ بپیچند تا جائی که الماس در آن سرشته
بیرون آرند تا سه نوبت چنین عمل کنند بار چهارم بیرون آرند آب و در
بینه بپیچند که شو فیو غز و جس بزرگ شیشه گشته باشد آبگینه و جس [illegible] بهر د
و کس انه الماس آن را فرق نتوانند کرد و این صفت بر همه است فصل سیم
اندر صفت الماس نیله و آن نیز نوعیست لطیف است بیارند شیشه کشمیری
چند آنکه در کرده شد بعد از آن زرد چوبه بر آب بنه و عنبر زرد چوبه دیگر

بادی حکم کنند یک لحظه تا بر آتش آمیخته گردد بعد از آن چنانکه الماس فرو بری در
عمل آورده بودند بهمان طریق عمل نگاه دارند که بتوفیق الله عزوجل
الماس رخنه نماید که در انگبینه نوابت خوب نماید فصل چهارم
اندر صنعت مرجان بیارند شیر گاومیش که اول بچه آورده باشد
هشت صد درم مهره صدف معلق که آنرا باد مهره گویند شش صد
درم و لاکه که هندوی با آن ناخن رنگ کنند سه درم سنگ از آن
شسته درم سنگ و سه درم شنگرف باریک جداجدا سائیده کنند و جامه حریر بگذرانند
با شیر و لاکه یک جا گرم کنند و لیکن شسته و بهم بیامیزند و گلوله سازند بهر
نوعی که خواهند و بعد از آن بیارند قلم گوسفند داهای که او را بایک توبنه
و خشک کنند و مهره‌های نه گور در شیر کنند در میان هر مهره قدری برگ
بر بان بنهند تا بهم بچسبد و سرهای نه تا بار دیگر شیر در بگذارند
تا خشک شود و بیارند دیگ پاکیزه و نصف دیگ آب کنند
و نیمه از چهار انگشت پنبه دانه بر بالای آن آب بریزند چنانکه
تمام روی آب گرفته شود بعد از آن سر دیگ بنهند و نیمه روز
بر پاس آتش نگاه کنند و فرود آرند تا نه گوریز کنند و در سایه
گذارند

گذارند تا سه روز بعد از آن بگشایند مرجان لطیف باشد او را به چرخ
جلا دهند و سوراخ کنند بلکه نیکوتر از اصل روی نماید اگر خوب رنگ کنند
باب سیم در رنگ کردن عاج از هر رنگ و آن نیز چند فصل است
فصل اول در رنگ کردن عاج که سبز باشد اندرون و بیرون او
و از آن بسیار توان ساخت چیزها بیارند عاج لطیف و از آن
هرچه خواهند بتراشند بعد از آن را در شیر گاو اندازند و اگر شیر نباشد
در میان ماست زنگار اندازند و شیر یا ماست در ظرف مس باید کرده
چون یک شبانه روز بگذرد بیارند زنگار تر و هر روز نیم سیر
پرده بر ماست می‌زنند و می‌گردانند اگر ده روز چنین کنند برابر
یک روی کار در رنگ گیرد و اگر چهل روز کنند رنگ همیان بر سر
و اهم سبز و لطیف باشد فصل دوم در رنگ کردن عاج که سرخ گردد
و این ستوده است بیارند عاج تراشیده و آنرا یک هفته در شیر گاو سرخ
بجوشانند تا بر آن نهایت برسد که اگر کارد بر دارند و خواهند که بر او نقش
کنند فرود رود و آنگاه بیارند رنگ لاک و آنرا در میان شیر آمیزش در میان لاک

اندازند و سه شبانه روز بگذارند تا مطلق برنگ لعل گردد و لابد بیرون
هرجا که خواهند بکار برند فصل ۳ رنگ لاجوردی و آن نیز لطیف است
بیارند عاج سو و هرچه خواهند از آن ببراشند و آن نیز تراشیده
به جوزآب ترش یعنی ماست فرو برند و هر روز نیل خوب سائیده
در آن پاشند قریب ده روز اگر رنگ اتمام خواهند
یکماه اندرون و بیرون همه لاجوردی گردد بفرمان الله عز و جل
فصل ۴ اگر خواهند که عاج سو رنگ و سیاه کنند از غایت خوبی
بیارند در پوست انار و بکوبند در پاتیل آهنین کنند و آب در آن ریزند
و آتش کنند چنانکه بجوش آید از بار فرو گیرند و سرش و سوهش سوزن گران
بروی بریزند و بر آتش بگذارند و قدری آب انار ترش در وی کنند تا بغایت
روشن گردد و در ده روز که عاج در میان آن باشد تمام آن عاج
سیاه شود بفرمان خدای تعالی فصل ۵ در رنگ زرد کردن بیارند عاج
و هرچه خواهند از او بتراشند و در میان شیر ترش اندازند و شیر ترش
دیگر باید که جدا باشد و هر روز ربع شیر و پاشنده زرنیخ هر ده

[illegible]

زرد شود صلابه کنند و بر او افکنند و بگردانند تا چهل روز اندرون و بیرون
زرد مانند بعد از آن بغایت خوب فصل ۶ اگر خواهند که عاج سو سرخ کنند مازو
هرچه خواهند بسازند بیارند خورده عاج سو و از آن در شیر گاو فرو برند
و بعد از سه شبانه روز آن خورده سو از شیر برون آرند و سریشم سفیده
پاکیزه بر ریزند و باهم بیامیزند چون چنان شود از وی هرچه خواهند
توان ساخت از [illegible] آن خلط کنند و بگذارند تا خشک شود بعد از آن
بسازند تا عجایب ببینند عجب نیک بود باب ۸ اندر علاج
بلور یعنی لون در رنگهای غیر مکرر و آن هفت رنگ است که بسیار کارها
از آن آید فصل ۱ در رنگهای بلور و ابعمل منوز رسته اند تا چون
رنگها را آبگینه طلا کنند و در تنور بریزند آن آبگینه بگسسته شود و همچنان
بیرون آید بهموار و این جمله اخلاط که ذکر کرده می شود بر که نیکو سحق
نیکو باید کردن و آنگاه بعلم نگارگران آبگینه باید نگاشتن تا مراد
بر خیزد آید اکنون رنگها را یاد کنیم اول رنگ یاقوتی زرنیخ زرد

۵ جزو و کوگرد ۳ جزو شب یمانی بکر و سحق کنند چنانکه گفته شد و در زجاج
عمل نمایند رنگ لاجوردی سیم سوخته ۱۲ جزو لتوبال آهن بوزن سیم
لاجوردی چهار دانگ و جزوی یک اوزنیات و شنبالیسر بر سحق کنند
و یک روز با سرکه انگوری تر کنند رنگ خطی ق نیکو سیم سوخته بار ریخ
بوزن یکدیگر با آب سوده در باختک و اگر بمانند آب برگ لیمو
بردارند نیکو آید رنگ ناردانی شنگرف شش جزو سیم سوخته یک جزو
قلقطار نیم جزو نیکو آید و ستوده است رنگ سرخ لطیف سیم
سوخته لسان بنه و نیکو بند و باب سوده بر گیرند نیکو آید رنگ فیروزه
زنگار زرنیخ و شب و سیم سوخته جزو نیکو بنه و صلایه کنند
با آب سوده بر دارند رنگ زرد لیمو روی سوخته یک جزو زاج ۵ جزو
سحق کنند نیکو فصل ۲ در رنگهای لاون بلور و این باز عزیز است
و نیکو بود بیارند بلور را نیکو بنه و در ده درم ۵ درم برنج
دنغر بر آن افکنند و بگدازند و با آب و نمک بنه و دیگر بار
بگدازند اندک برنج در بر او افکنند و بدان قالب که خواهند فرو
ریزند

ریزند که نیکو آید رنگ سرخ روی سوخته ده درم و خون سیاوشان
یکدرم برنج ۳ درم برنگ طلق بلور نهند نیکو آید رنگ زرد
برصد درم آبگینه نیم درم توتیا و یکدرم زاج و یکدرم روی سوخته
نهند و بگدازند نیکو آید رنگ زرجدی بلور و آبگینه و زنگار را برابر
بغایت خوب آید رنگ سرخ دلبسته ۵ جزو برنج برصد جزو
بلور باید نهاد که نیکو آید رنگ آسمان گونی آبگینه یکصد و پنجاه درم برنج
۳ درم سیم سوخته ۳ درم با هم بگدازند رنگ زر دیناری گیرند روی
یا ارزیز بار کنند و با بلور اندر کوره نهند تا بگدازد نیکو آید و لطیف بود

باب ۹ اندر ساختن رنگهای فرنگی و لطافت چیزی و این بهترین رنگهاست

ستوده از زنگار و غیر لطافت چیزی و این بهترین رنگهاست بکار
آید نیکو ستوده چند نوع در چهار فصل بیان می کنیم ان شاء الله تعالی

فصل اول در ساختن گونه فرنگی که نام او ستوده است که بسیار
جا بکار آید اینست بیارند زاک و نشره دارد ده جزو و صبر سقوطرا

سه جزو وزرد چوبه یکجزو وچوب بقم دو جزو وسبنه سوختن یکجزو
آب انگور شیرین اگر نه ده جزو همه را برهم کنند وخورده بسایند
پس در آوند کنند وسی وسه جزو آب در وی کنند وسه شبانه روز
بگذارند تا بگوید بعد از آن سه شبانه روز یکجزو نشادر سوده در آن
وریزند با آتش نرم بجوشانند چنانکه جوش بعد از آن اخلاط جمله از میان
آب بیرون آرند وصاف کنند وپنج جزو نبات چه باره در این اندازند
وبجوشانند تا بقوام آید مثل جلاب پس از دیگ بیرون آرند وبگذارند
تا سرد شود در شیشه پاکیزه کنند وقت حاجت اگر لون خانه را کار
فرمایند مانند لعل شسته آید ودر قلم بگذرد واگر لقب بی لکار برایند
والا واطلس وغیره بر آن قالب زنند جمع بر دیگ یکی بود ورق زر
بر بالای او بچسبانند بغایت روشن ولطیف نماید واگر از هم بچسبانند
هم نیکو آید ودر لطائف حبی بلا مثل آید وبسیار جلالی را آید فصل ۲۱
در صنعت بطانه که ستوده است بیارند آهن سوخته که از سنگ آهنگران
افتد وبرنگ کردن طاوسی نماید یکجزو صاف کنند وپاکیزه در صلایه
اندازند

اندازند وبا روغن نارگیل چندان بسایند که چنین سرمه شود آنگه بر سر آتش
نهند ودر میان ظرف آهنی چندان بریزند که روغن در آن بماند
آنگه بیارند سم گاو که مانند کفش است آن را بسوزانند تا یک
خاکستر شود بعد از آن بیارند نارگیل کهنه با پوست وآن را بسوزانند
تا یک خاکستر شود بعد از آن بیارند نشاسته واو را در آوند کنند
واو را بسوزانند تا نیک سوخته شود پس بیارند طلق سیاه وچنانکه آن نیکو نه
که چنین سرمه شود ده جزو از این طلق وده جزو نمک سانبری در آوند کنند
وسر بند محکم ببندند وبر او بریزند تا گلک شود بعد از آن بیارند
قلم گاو وبسوزانند تا نیک سوخته شود ونیکو صلایه کنند وبعد از آن دو جزو
از این پخته ویکجزو سم گاو سوخته ویکجزو نشاسته سوخته ویکجزو طلق سیاه
سوخته ویکجزو استخوان قلم گاو سوخته در یکجا انگنند وچندان
صلایه کنند که مانند غبار شود چنانکه یکجزو کوته فرنگ که ذکر رفته
ویکجزو سریشم ماهی ودو جزو روغن کتان پاکیزه ودو جزو سریشم سبز
که صلایه یافته هم برابر جمله دارو در کاو آن آهن چندان نیکو بینه

که اگر بر سنگ چسبیده شود آن پاک کردن بعد از آن اگر نرم خواهند
چهره ساده کاری روغن کتان رنگ داخل کنند و اگر در میان صدف
کاری کنند هموار کنند چنانکه برگها سوی بوته و در آفتاب نهند
و در میان خانه کاغذی بر سر آن نهند تا از غبار محفوظ تا چند روز بگذارند
که اگر ناخن در او زنند فرو نرود آنگه لک رنگ آن مالش کنند چنانچه هموار
گردد طلق سفیده محلول و سفیده قلعی و بلور که چنانچه بر در میان رکوتی
بندند و لوله که اما چنان است که اینچ دارد و آزاد و فولاد و یک کنند از لطافه
بمالند چنانکه صاف گردد و مانند آئینه چنین گردد که روی در آن توان دید
و نهایت سخت است و این لطافه را اصلی گویند و آنچه در چین بسیار قیمت
و شفاف است باید که از غیر رنگ بدارد فصل ۳ لطافه که آثار رنگ
فیروزه خواهند که چون سنگ سخت است و جلا بر برد و به آب خراب نشود
بیاد ارند زنگار فرعون ده جزو سریشم سفید ۶ جزو روغن کتان
۶ جزو اول زنگار را صلایه کنند که غبار گردد و نهایت نرمی
آنگه روغن کتان بیامیزند و در صلایه بکار زنند بعد از آن سریشم

۱/۱۲/۱۱/۱

نه کور را صلایه کرده طریقه که گفته شد در آن مرتبه داخل کنند
چنانکه در صلایه بچسبد که سنگ نتوان گسست چنانچه همه یکذات
شود هر جا که خواهند بکار برند و هر چند خواهند و جلا
بهمان طریقه که گفته شد از فیروزه فرق نتوان کرد
با آب خراب نشود و در خشند و براق عجایب چیزیست همه ستوده است
والسلام فصل ۴ لطافه طاوسی گونه فرنگی که ته جزو سریشم
ریخته یکجزو سریشم سفید یکجزو روغن کتان یکجزو تمام چیدن
صلایه کنند که یکذات شود و اگر روغن کتان رنگ نیست
یکجزو سنگ سیاه فی سنگ سیاه نیم جزو برابر او حرانند در صلایه
لفضد نکنند و بکار برند که طاوسی رنگ آید سنگ جلا داشته
روشن و براق شود و به آب خراب نشود با آب در چنین
تیغ فرنگی چنانکه چیزی کاغذ بپیچد و نشکند و بجدی بر آن تیغ

که آبگینه ببرد و درخشنده نکند و آن چهار نوع است در چهار فصل فصل ۱
بیارند آهن نعل اسبان چنانکه در زیر سم اسبان ستوده گشته باشد تیغ
چندانکه خواهند برهم نهند و یکی کنند و هر چه خواهند از آن [illegible] بار
که آنرا از آتش بیرون آرند و کار کنند چون باز در آتش خواهند برد
پیش از آنکه در آتش برند با آب نمک ساجی کم او را انتخار گویند در آن
آب حل کنند و همچنان عمل کنند و هر بار با آب ساجی سرد میکنند تا وقتی
که هر چه بزنند تمام شود و مراد و جدا تیغ که بر مثال کاغذ تواند ته کرد
فصل ۲ در ساختن [illegible] وبراق تیغ ده درم از زمین بردارد و آبگینه ببرد
تیغ مجرب اگر عیب لطیف [illegible] بیارند آهن نعل کهنه و هم قرص سازند
و سوراخ چند [illegible] در آن قرص آهن بکنند پس بیارند
چهار درم [illegible] و ده درم مرقشیشا و ده درم زیبق مصعد و ده درم [illegible]
[illegible] و ده درم سرب و ارزیز [illegible] بگدازند چنانکه [illegible]
با [illegible] مرقشیشا [illegible] کنند و در آن رخنها سوراخهای آهن ریزند
و هر [illegible] طبق آهن [illegible] کنند و درزهای آن بگل حکمت بگیرند و محکم
وصل

وصل کنند و در آفتاب نهند تا خشک شود بعد از آن در آتش
اندازند و مقصد بیرون آرند و بکوبند باز در آتش اندازند
و بیرون آرند و بکوبند چنانکه در هشت بار زیاده بار [illegible] طبق
یکی گشته باشد اگر خواهند از آن تیغ محراب [illegible] زنند و اگر خواهند
کارد و در کتاره [illegible] زنند و این عمل مجرب است و در او قیمت [illegible]
برابر [illegible] آن تیغ والله اعلم باب ۲ اندر ساختن
تیغ [illegible] و سرنیزه که جگر دشمن از او [illegible] باید و زخم او
بهیچ به نشود الا که در آن بمیرد و آن چهار نوع است در چهار فصل
فصل ۱ بیارند آهن نرم ده جزو و [illegible] جزو و ارزیز [illegible]
و سرب [illegible] برنج [illegible] جزو و برابر آمیزند و در بوته بزرگ کنند و
[illegible] نوع بود معدنی و مصنوعی [illegible] بریزند و با آتش [illegible]
بگدازند چنانکه [illegible] در بول [illegible] فرو برند تا سرد گردد هم
بر این قیاس سه بار این آهن [illegible] کنند و بعد از آن هر چیزی

که از این آهن آب زنند که تیغ و کتاره و گرز به ماچ و در رباش و خنجر جنگلی
خواهند از او آب زنند و هر کجا که جراحت کنند دشمن بغیر هلاک
[illegible] فصل ۱۱ آب دادن که چنین زخم زده شود یا خراشیده دشمن
در آن هلاک گردد و اگر بمقدار سر سوزن زخم رسد یک ساعت امان نیابد
بیارند آهک و سرکه و خاک و در آب بگویند و بول حمیر
ترکنند و بر تیغ و کارد و جز آن اندازند و بتابند و بعد از آن
آن [illegible] آب بندند و در آب افکنند آنکه او را
در آب غوطه دهند که چنین خراشیده شود امان نیابد باب ۱۲
در آب دادن تیغ و کارد که بلا منتهی بود فصل ۱ آب دادن
چنانکه روی در آن دیده و بر آن مانند روی آینه چهار نوع است
در چهار فصل فصل ۱ [illegible] از هر یک
جزوی سحق کنند و در آب بگدازند و آب دهند کارد و شمشیر و هرچه
خواهند روی در آن توان دید فصل ۲ آب دادن کارد و شمشیر
و دشنه چنانکه نور او در ابر دریا [illegible] بگیرند طلق اندوده

و اول

و در روی آن بزنند بول حمیر آب دهند که در آب دادن [illegible] خوب بود
فصل ۱۲ آب دادن که چنین زخم در بدن [illegible] خارش افتد اندر
جراحت بیارند گل و سرکه و [illegible] و هر چه را باهم بیامیزند و بعد از آن
بر روی تیغ گرم و بتابند و آب دهند که هر زنده آید یا خراشیده شود زود
نیکو گردد دود دشمن را هلاک سازد فصل ۱۴ آب دادن که چنین
ببُرد به شود و دشمن در آن هلاک گردد خاک و سرکه [illegible]
بگویند و [illegible] در ارنج بیامیزند و ترکنند ببول حمیر و آنچه خواهند
او را در وی اندازند و بگیرند [illegible] و در او افکنند بول
حمیر و بگذارند تا بگدازد [illegible] آنچه خواهند در این آب غوطه
دهند که چنان شود که هر که زخم شود دشمن هلاک شود باب ۱۳ رنگ کردن
بلور اگرچه در باب [illegible] گفته شد فاما [illegible] در قلم آمد و شرح
هفت نوع رنگ کردن گفته شود فصل ۱ در رنگ کردن بلور بیارند
بلور صاف و نگینها و آنچه از آن [illegible] و جلا دهند از آن برگیرند

و بر آتش نهند یک نفس کشیدن آنگه برگیرند و رنگی در آب زنند
پس دیگر بار بر آتش ببرند تا ببینند که سفید شده برگیرند و کاسه چوب
نهند تا سرد شود و هموار چنانکه اگر انگشت بر او نهند نسوزد
پس در رنگ نهند میان روناس گوهری و موم سفید هم آن چنان است
که موم بر سر آتش نهند و روناس خوب در کوبند و در میان موم کنند
و در یکدیگر بزنند و بلور در آنجا نهند اگر تنک باشد ببینند که
رنگ هموار است برگیرند و اگر سبز خواهند بگذارند یک لحظه دیگر
چندان شود که دل خواهد فصل سیم در رنگ کردن بلور که یاقوت
بسوزند بیارند صمغ صنوبر دو مثقال و قطران شامی نیم مثقال
جمله سفیده با نیم مثقال زهره گاو بهم آرند چندان بهم بر آب زنند
که در او تری نماند وصل کنند آنگاه بلور گرم کنند و در میان این اخلاط
نهند سه شب عتیق و چنان باید که اخلاط بلور را پوشیده دارد
در زیر و زبر کنند تا رنگ گیرد مانند یاقوت فصل چهارم بلور را
گرم کنند و در آب نبات هندی افکنند و آن نبات محلول بود تا به
وانگاه

وانگاه بیرون کشند تا نیک رنگ آید و این چنان است که آن
بلخش باز بندانند و آب در او بسر قرار آید و اصل آن است که نخود را اگر گرم
و در آب سیر افکنند تا سرد شود و رنگ بگیرد و آنگاه گرم کنند
و در آب تلخ نخنه افکنند و از بهر جلد دل لعل بر روغن زیت چرب کنند
و با آب آهک بپالایند و اگر در کوره یا در کاغذی بپیچند و بپالایند افکنند
جلا گیرد و رنگ بسته باشد نوعی دیگر بلور را در طشت کنند و آب سماق
افروز و با آب تلخ بهم رنگ کنند و مصطکی اهمی بجای آن شوقسا
و نیکو می آید و اگر بلور را گرم کنند و در آب تلخ یا با آب لیمون افروزند
کنند رنگ سبز شود و اگر زرد خواهند رنگ کنند بهتر آید فصل پنجم
رنگ زرد در زهره گاو سحق کنند زرنیخ و زاج سیاه و در روغن
افکنند تا خمیر شود آنگاه زنگار و زرنیخ بهم سحق کنند تا خمیر شود
و بلور گرم کنند و در میان این اخلاط نهند سه ساعت بگذارند
که زیباتر آید نیکو فصل ششم در رنگ کردن بلور چنانکه بلور شفاف
لطیف و نیکو بپالایند تا سفید شود آنگاه بستانند روناس گوهر صافی

که رنگش مانند لعل شود و پاره موم سفید مثقالی بر سر آتش نهند
تا بگدازد و روغن آن پس در روان اندازد و دو قطره آب گلنار فارسی داخل
کنند تا فرو خورد رنگش چون [illegible] خوش گون تر شود پس بکبس در آتش نهند
تا گرم شود و سفیده که در جمیع سفید شده بر گیرند و در سنگ پاک نهند
تا در صحن چینی تا سرد شود چنانکه دست بر او نهند دست نسوزد
پس بر گیرند و در میان رنگ اندازند و باید که در رنگ بر سر آتش
که چنین نه گرم و سرد و معتدل باشد و بسته شود تا رنگ گیرد تا معلوم شود
فصل ۱۶ در رنگ بلور نیلی بیارند بلور کشمیری لعل گون جوهر نیل مهرها سازند
پس سنگ [illegible] را با آب ترنج سایند و بر سر مهرها طلا کنند و بگذارند
تا خشک شود آنگاه لکا بر خانه پاکیزه کرده در آتش یک ساعت در گوشه
نهند تا رنگ بگیرد و بعد از آن بیرون آرند بفرمان خدای عز و جل
رنگ یاقوت نیلی باشد در عالم لطافت هر جا که خواهند
بکار برند فصل ۱۷ در رنگ کردن بلور که بغایت سرخ و
لطیف و اعلی و گشوده باشد بیارند دم الاخوین بگیرد
و زرنیخ سرخ بگیرد و عقاب [illegible] زرد بعضی نوشته در زرد مصوره
کرده

و سرخ شده باشد بگیرد و قطران شامی بگیرد و روغن بلسان بگیرد
نفط سفید بگیرد و دارو [illegible] جمله را بسایند و در قطران با روغن
بیامیزند تا چنین [illegible] شود آنگاه قرار گیرند بلور [illegible] صافی
و از آن نگینها و مهرها سازند تخته بخواهند و او را در بوته کنند
از کس بغایت در غایت سرخی بپزند و آن جمله در بوته ها کنند
آنکه بلور را در بوته پس گرم کنند چنین مهرها سرخ شود در آن دارو
معجونش فرو برند که در بوته دیگر است چنانکه در میان دارو غرق شود
بگذارند تا سرخ شود و آنگاه او را بسنجان باد دارد و در حجره
کهنه با سرگین افکنند چنین بیرون آرند مانند یاقوت سرخ شود
باب ۱۴ در عمل میناکری نقاشی [illegible] و آن دو فصل است فصل ۱
هفت رنگ بیارند سنگ بلور یا سنگ [illegible] و خورد سایند و به برند
[illegible] بگیرد پس روی [illegible] پنج جزو سفیده ارزیز و جمله
بر آتش بریزند در بوته دیگر وصل کنند چنانکه در بوته اول بر بوته
داریم بگیرند [illegible] اسفید ار کنند باید که بر نوع رخته باشند

بر مثال بر توی بنهند و آتش قوی کنند تا آنکه از دو بچه لطیف تر
شود در بوته زیرین جمع خواهد شد بگذارند تا سرد شود بتوفیق خدای
عز و جل مینای سبز گشته بود هر جا که خواهند بکار برند و رنگ آنکه
بیارند همان سنگ که دو کرت از آتش رفته باشد جزوی و دو جزو سپیده
ارزیز خالص و یک جزو نشادر بر یکدیگر آمیزند و بهمان طریق عمل کنند
که مینای سبز کرده اند چون از بوته بیرون آورند مینا شفاف باشد نیکو و لطیف
و روشن برنگ آسمانی هر جا که بخواهند بکار برند نیکو آید عمل مینای زرد
بیارند جزوی سپیده سرب خالص و یک جزو نشادر زیاده جزو جوهر
اصفهانی بیامیزند و همان طریق عمل کنند چنانکه در کارگاه بیرون آید
مینای زرد برنگ یاقوت زرد عمل مینای سرخ بیارند بلور
کشمیری یک جزو نشادر یک جزو و زرنیخ پنج جزو و کبریت کوهی یک جزو
و سپیده ارزیز هیچ همه را باهم بیامیزند بهمان طریق عمل کنند
که در مینای زرد کرده اند بهمان طریق نگاه دارند چون از بوته
بیرون آید بتوفیق خدای تعالی برنگ لعل یا برنگ یاقوت تانه

تانه بود و اگر عمل عاملی صاحب کنند رنگ روی دهند که کس از
یاقوت تانه و لعل بدخشان فرق نتوان کرد هر جا که بکار
برند نیکو آید عمل جگیده که مقابل بخ رنگ او برنگ فیروزه صفه
بیارند جوهر اصفهانی ده جزو و مس سوخته یک جزو و سفیده ارزیز
یک جزو و سنگ سلیمانی پنج جزو و نشادر یک جزو همه را باهم کنند و در بوته نهند
بر آن طریق عمل کنند و بگذارند تا سرد شود پس بیرون آورند جوهر
جگیده باشد مانند فیروزه کانی هر جا که خواهند بکار برند و از
مستحقان دریغ ندارند تا بمراد رسند فصل بیست در صنعت
نگینهای لطیف ساختن بیارند چهار جزو شنگرف رومی و چهار جزو
رصاص سوخته و کبریت یکنفتانه افلیمیای سیم همه را بکوبند
و از [illegible] آن کنند غیر افلیمیای و کبریت را او فزایند
و بجنبانند تا دانه شود بیخته شود پس فرو ریزند و سرد کنند
و آب [illegible] بر آن گره [illegible] کنند اندر سایه و در بوته نهند

وبدهند تا بگردد و پخته شود پس او را سرد کنند و بیرون آورند
و مانند یاقوت سرخ و نیکو بود و بجز رخ جلا دهند و به نگاهی
داران نهند باب ۱۵ صفت خضابی که دست و انگشتان عورتان را
بآن رنگ کنند و این از جمله حسن و جمال است و موجب شهوت
و محبت است و این چند نوع است مجرب فصل ۱ در رنگ کردن
طاوسی قلقند پس ۲ مثقال توبال آهن ۲ مثقال پوست انار
ترش نیم مثقال خورد بکوبند و بیزند و بآب برگ چغندر خمیر کنند
و بر دست نهند و یک ساعت بگذارند و بشویند طاوسی نیکو
آید رنگ سیاه حنا بیست مثقال وسمه و نیل ۲ از هر یک
۲ مثقال مازو و صمغ عربی از هر یک یک مثقال توبال آهن
و زرنبا و از هر یک نیم مثقال این رنگ سیاه بکوبند و جمله را بسرکه
کهنه بسرشند و بدست نهند و اگر کاغذ نقش خوب بچسبند
براندازه دست و انگشتان و رنگ بر زبر آن بزنند
نقش خوب آید رنگ فیروزه رنگ زرنیخ ۲ مثقال زاج یک مثقال

سفیده

سفیده بیست مثقال زرنیخ ورقی و انزروت و صمغ عربی از هر یک
بیست مثقال زعفران ۲ حبه جمله را نیکو بکوبند باده مثقال
حنا بیامیزند و با سرکه بسرشند و بر دست نهند فیروزه نیکو آید
رنگ خلوقی فصل حنا سیاه و ستان چکیده ۲ جزو و وسمه و زعفران
و عروق کرکم و وسمه از هر یک ۲ وزن زعفران و مصطکی
از هر یک نیم جزو و انجمله را نیکو بکوبند و بآب صمغ عربی
خمیر کنند و بگذارند تا سرد شود و بر دست بندند رنگی لطیف باید
رنگ سبز نیکو بگیرند پوست ترنج و نارنج تر و خشک از هر یک
جزوی کوفته و بیخته باهم چندان حنا بیامیزند ۲ مازو و ۲ درم
قلقند و ۲ درم آمله و نیم درم مصطکی به آب نیم گرم خمیر کنند
و بر دست بندند نیکو آید باب ۱۶ در صنعت شنگرفی و مرتانی
و زنگار و مصقا و فرسی و فارسی و غیره ها هفت نوع فصل ۱
در پختن شنگرف و می سازند ۲ جزو از ده جزو سیماب خالص
و هفت جزو گوگرد در ساسم گوی کنند و از آن قرابه شطیر
با شیشه که سطبره بار شطیر تر از شیشههای دیگر باشد

و آن شیشه را به گل حکمت گیرند و خشک کنند و آن گل حمل را
در آن شیشه اندازند و بعد از آن پنج جزو زرنیخ سرخ
را بیندو و در شیشه اندازند و بجوشانند تا همه یکی شود
و مخلوط گردد و بعد از آن سر شیشه را به سرب و نمک سنگ
استوار کنند و بگذارند تا خشک شود و بار دیگر هم از آن سرش
استحکام کنند و به گل حکمت سر گیرند پس دیگی بزرگ بیاورند
و قدری ریگ در ته او اندازند و بر سر شیشه فرو ریزند چندانکه
دیگ پر از ریگ گردد و شیشه در میان آن ریگ پنهان
شود و گرد دیگ به گل حکمت ببندند چون خشک شود در دیگدان
نهند و جای شیشه دیگدان به گل استوار کنند چنانکه اثر آتش
از هیچ طرف بیرون نزند و یک پاس از روز آتش نرم کنند
و دیگر در اعتدال و چهار پاس دیگر آتش سخت کنند بعد از آن
دست بگذارند تا سرد شود پس شیشه را از دیگ فرود آرند
و بشکنند که جمله اخلاط متصعد گشته و شنگرف شده
بلا مثل

بلا مثل که بسیار جا بکار آید و یک لک هزار دو فصل ۲
عمل شنگرف زاولی پسندیده و این بغیر امتحان است
بیاورند سرب چندانکه خواهند و در دیگ نو کنند که آب
نرسیده باشد و آتش بر زیر دیگ کنند و به چوب بابنه
یعنی چوب بینو و اوسا چوب سیاه هندی گویند با بلبلای بسوزانند
تا همه سفید شود پس آن سفیده را پاس چهار بر هم زنند و همیشه
بچوب بابنه می جنبانند و می شورانند و آتش بر زیر آن کم
باشد بحد اعتدال پس در هر ده سیر یک سیر شنگرف سوده
ساخته رنگ گرفته بیارند و بر همین سفیده بهار ریزند و بشورانند
تا یک شبانه روز و هر لحظه نگاه می کنند اگر آن رنگ نیک نشده
باشد پس فهها و الله سه روز این عمل کنند تا یکی شود و پخته گردد
و بعد از آن بگذارند تا سرد شود پس بردارند و هر جا که خواهند

بکار کنند فصل ۳ عمل شنگرف که سیماب را بکار خواهند آید
بگیرند سیماب خالص ده درم و یک درم گوگرد زرد سوده
بر آتش نهند و کمای کنند و در قاروره کهان دراز کنند و باید
که قاروره سو لقمی حکمت گرفته باشند که در غایت محکم
و قاروره در میان کوزه سفالی سر فراخ کنند چنانکه سر
و کف قاروره از کوزه بیرون نه و کوزه را پر از خاکستر
گرم کنند و کوزه را محکم در گل گیرند و کوزه در کوره آورند و سر کوزه
لقمی گیرند و چنان سازند که کوزه از کوره بیرون نه و بقدر
نیم ساعت آتش باید یکی بر آن بر افروزند و هیزم باید که آتش
چوب بیش باشد و چون تمام شود بردارند و بکار برند که مجرب
و اگر خواهند که نیکوتر باشد بعد از آن در بوتک کانی داخل
کنند که بغایت نیکو گردد فصل ۴ در عمل شنگرف بطریق دیگر بغایت
خوب بیارند گوگرد زرد و بسایند و با سیماب آمیخته کنند

هر ده

هر ده درم گوگرد یک درم زیبق یک درم گوگرد اسرابرا از ان
بعضی گفته اند که هر ده درم گوگرد یک درم زیبق در خشت کنند
چنانکه سر خشت گشاده و مسطح در گل گیرند و خشت پخته از تنور
تیز گرم نهند و خشت بر سر آن خشت پخته نهند بقدر آنکه یکسان
با هم باشد بخورند بیرون آورند که شنگرف مجرب است به همه اندلیق
از هر جا که خواهند بکار برند فصل ۵ در ساختن شنگرف
رومی بطریق دیگر آن است از آنها که گفته شد بگیرند بیست درم
سیماب و ده درم گوگرد و دو درم نوشادر بعد
نیک بسایند مانند غبار پس جمله با یکدیگر کوهی کنند و در کاسه کنند
و تنور را بتابانند و آتش از وی بیرون کنند و خشت پخته در تنور نهند
و کاسه بر روی نهند سر تنور محکم ببندند و روز دیگر سر تنور بگشایند
و کاسه بر گیرند شنگرف بیخ در غایت سرخی رومی نیکو و لطیف و اگر
در خشت کنند دو درم دو درم سیاه بود و عمل تمام نیک معلوم گردد
فصل ۶

فصل دیگر در ساختن مهرهای بلور هر چند نیکوتر افروخته بر آید
پس اگر خواهند که از زیبق خالص گرفته نیکو صاف کنند و نیم چندان
آتش کنند چنانکه می باید روشن و آتش نیکو بر دارند و در شیشه کنند
و شیشه در گل حکمت گرفته و زیبق در او افکنند و این مهرها در او افکنند
و سر شیشه استوار کنند و تنور نیم گرم کنند و شیشه یک شبانه روز در تنور
گرم نهند و سر تنور محکم بگیرند علی الصباح که سر تنور بگشایند بقدرت
خدای که همیشه زنده است و هرگز نمیرد چنین شده همه سبز رنگ
مهرها همه یاقوت سرخ شده است و آنچه در شیشه بود تمام شنگرف
رومی لطیف بر غایت لطیف شده و هرجا که خواهند بکار برند فصل ۱۲
در شنگرف یا نیل بلور تراشیده از آنکه نیکوتر بود بیاورند زیبق
خالص بود پاک کنند چنانکه در او سیاهی نماند و اگر بسیار بود تختی
پاک کنند خوبتر بود پس چنین پاک شده و بلور آن آورند و سنجنج بیاورند
و صلایه کنند و زیبق بر او افکنند تا همه یکی شود پس در شیشه کنند
و سر شیشه ... گل حکمت گیرند و محکم بگیرند یک شب در تنور گرم نهند

بامداد

بامداد بیرون آرند شنگرف رمانی شده در غایت خوبی پس او را که در شیشه
جمع آرند و نگاه دارند و هرجا که خواهند بکار برند باب ۱۴ اندر کیفیت
کاغذ بستن چهار رنگ قدیم و جدید به جمله نیکو و لطیف از آنجمله فصل ۱
در رنگ عصفر و رنگ گل کنند و عصفر بیارند از نیک چندانکه خواهند
و او را نیک کوفته در تغار کنند و اندکی آب بر وی ریزند تا نرم شود
و روز دیگر در تغار کرباس چهار گوشه کنند و آب بر وی ریزند
تا زرد آب گل از وی برود امتحان پاره پنبه باید که چنانکه سرخ
شود و اگر چنانچه هنوز زرد آب دارد همچنان پنبه بر آرد تا پنبه
لعلی شود آنگاه آن عصفر سه یک شخار ریزند و در آفتاب بمالند
تا نیم خشک شود آنگاه بگیرند از آن شخار و هر ده سیر را ربع سیر
بر وی اندازند و دست بمالند چندانکه عصفر کشته شود و نشانه
کشتن آن باشد که قدری عصفر در قدح آب ریزند اگر
اگر بر سر آب آید کشته نشده باشد و اگر در زیر آب نشیند کشته باشد
آنگاه در کرباس کنند و بیاویزند و چنانچه قطرات آب بر او بریزند
اول لعلی خواهد آمد آب اول چندانکه دارند که او ... عروس

خواهند مرتبهٔ دیگر آب از او بگیرند بعد از آن هیچ خوش نباشد
که کاغذ یا جامه رنگ کنند بکار برند آب شنائی که دانه یا تخم هندی
با آب لیمو از اینها هر کدام که خواهند قدری در میان آن آب ریزند
و دست در آن آب زنند چنین کف کند هنوز آب که گرم هیچ
دیگر بنفش آید و چنین کف کم شود و آب ایستاده و مانده باشد
که رنگ در میان آن آب باقی کرده و کاغذ را در آن افکنند اگر غلیظ
در غایت سطری باشد جه باس بس سبز در رنگ بکار زنند و اگر نه
پاس رنگ عروسک لطیف آید چون خشک شود رنگ بیازی در جامه
در رنگ افکنند و یک عرق راه کنند و برکشند بیازی شود رنگ نخودی وقتی
از آنکه آب لاک در میان معصفر ریزند کاغذ برآورده برکشند نخودی شود
رنگ شعله‌ای زرد آید که اول از معصفر آمده باشد کاغذ را در میان
آن برکشند چون خشک شود در آب سرخ برکشند عنابی شود رنگ
دو دانگ زرد آب و چهار دانگ نیل پخته سبز آید رنگ ... آب مانند
چنین چهار دانگ زرد آب و دو دانگ نیل پخته چنین آید رنگ
الک زرد

رنگ زرد آب بنه قدری زعفران را بنه و در ظرف کنند و قدری آب
نیم گرم در روی آن ریزند و نیم روز بیشتر بگذارند و کاغذ در این رنگ کنند
زرد شود و اگر رنگ سبز خواهند بیشتر در آن رنگ بگذارند
رنگ حنائی حنای نکو وشته بگیرند و همان دستور که در زعفران گذشته
عمل کنند خوب آید رنگ آن لسان قدری بستان افروز همان طریق
که زعفران کردند عمل کنند آید رنگ دوی که بعضی سفید و بعضی لعلی باشد
اول کاغذ سفید بر سر آب معصفر افکنند چنانچه فرو نرود و
بگذارند چون یک رنگ بگیرد بردارد چنانکه سرخی بسفیدی
نخورد و رنگ رنگ اول بعضی کاغذ را سرخ کنند چون خشک
شود بعضی دیگر در زعفران افکنند بعضی زرد و بهانه نارنجی و بعضی لعلی رنگ
بنفش گل نیلی است که در کنار باغها که دیوار از آن خار
ساخته اند میباشند و پیچیده پیچیده بالا میرود و گل آن لاجورد
رنگ است و پای او سفید و او را گل نیلی میگویند و در خراسان
گل زرگک میخوانند او را بسیار زنند و بکوبند و آب او را صاف کنند

و کاغذ آل را در او برکشند که بنفش شود رنگ طاوسی چهار حصه
آب رنگ در یک حصه زرد آب معصفر برکشند رنگ سبز برگ
پی کاغذ ماوی را در رنگ آل برکشند سبز برگ نی شود بغایت خوب
رنگ گلگون قدری بقم را پاره پاره کرده در دیگ یا کوزه بجوشانند
و قدری سپیده حل کرده با او بیامیزند و اول کاغذ را با آب زنجبیل بیانی
برآرند و خشک کنند الگاه با آب بقم برآرند و خشک کنند و مهره زنند
رنگ لیموئی قدری زعفران حل کرده و صاف کرده و ورق زرنیخ حل
چنانکه ریزه ریزه نشود با آن بیامیزند و اول کاغذ را به آب زنجبیل
کشند و برآرند و بگذارند تا خشک شود و بعد از این زعفران زرد در او
بشورانند و در او کشند زرد زرنیخ زر افشان شود رنگ لیموئی
لطیف رنگ نارنجی کاغذ را بر آن صنعت که گفته شد آب شب
بیامیزند برکشند و در بعد فر برآرند و اگر زر افشان خواهند
چنان است که گفته شد رنگ بادنجانی کاغذی که با آب بقم
رنگ کرده باشند با آب نیل برکشند برابر بادنجانی شود

الکه فستقی

رنگ فستقی کاغذ را با آب نیل کبود و زعفران برآرند فستقی شود
رنگ عودی کاغذ را با آب نیل و مازو برآرند همچنان شود رنگ
ارغوانی کاغذ سبز را به آب بقم برآرند رنگ حسینی روشن کاغذ
سفید را به آب زنگار و سفیده برآرند کاغذ سبز شود رنگ
طوطکی کاغذ را در آب لک و معصفر در عمل زنگار ریت برآرند
سبز شود مانند طوطکی سبز شود لطیف و زر افشان کنند نیکوتر آید
چه بهتر است رنگ لاجوردی کاغذ را در آب رنگ با گل نیله
برآرند نیکو شود رنگ ... و زرد قدری سفیده با رنگ گل نیله بیامیزند
و کاغذ در آن لوبت از هر رنگ که گفته شد قدری سطبرتر بگیرند و دوده
با سفیده ... رنگ ما ... برکشند ... و بر کاغذ ... دهد
هر جنس که ... برکشند چنانکه هر ... رونق شود زر افشان کنند و خشک
سازند و مهره زنند خوب آید ... بنفشه که گلگون معصفر اگر ... نیکو
بنفشه سرخ هرچه تمام تر برآید اول کاغذ را در آب معصفر برکشند
و چون رنگ شود برون آورند و معصفر باید که لیمو در آن بنفشه جز ...

خشک کنند آنگه با آب لیمو بشویند بغایت لطیف گردانند شده است
بغایت خوب رنگ سبز مکی در ریخ ورق ... صلایه کنند که غبار نشود
و به آب صمغ عربی صاف حل کنند و لطف این نسخه بسیار ... شود
کنند و کاغذ در آن ترکنند برنگ پسته آید مجرب است رنگ کاغذ
سبز ... بجنس بکوبند و در کاسه چینی کنند و بگذارند تا صاف شود و کاغذ
نقره ... بر آن ترکنند بغایت رنگ خوش باشد و این ... زنگار
سبز ... کاغذ ... در لغت زنگار نقره ترکنند و خشک کنند و دیگر بر
ورق آن کنند که ... همه رنگها ... و ... و خوب
و لطیف است و از این کاغذ ... ترکنند و ... رنگ ... نقره
خالص است باب ۱۸ در ساختن زنگار و آن ... نوعی است
زنگار سبز و ... و زنگار ... و فرعونی و ... و ...
و فیروزه و زنگار ... در ... فصل است فصل ۱ در صنعت
زنگار سبز ... بیارند ... براده نقره خالص و در صلایه
اندازند و ... آب ... و ... خشک کنند
... بکنند ... با همچنان ... در
کاسه

کاسه کنند و سرکه بر آن ریزند و ... در ... نهند و ... سایند
و رها کنند تا خشک شود و دیگر باره بشویند تا هفت بار
و هر بار در سایه خشک کنند به هفتم بار چنان زنگاری شود
که در غایت سبزی ... اوستادان سبزه ... خواهند
بر آن رنگ باشد که ... که اوّل در ... اروند چهار انگشت
از آن سبزه ... خواهند از غایت لطیف که ... صنعت
زنگار فرعونی بیارند براده مس پاکیزه چندانکه خواهند و بر صلایه
اندازند و شیره انگور بر سر آن ریزند و صلایه کنند و رها کنند
تا خشک شود و باز ... همچنین تا هفت نوبت شیره انگور
بر ریزند و صلایه کنند و اگر وقتی که انگور نباشد سرکه بر سر آن ریزند
و صلایه کنند و اگر آب سبز ... ان بگیرند در کاسه چینی کنند
و بگذارند تا بقوام آید هر جا که خواهند ... فرعونی
گویند صنعت زنگار ... بیارند براده مس چندانکه خواهند
و در ... و ... مس ... در کاسه ... دیگ

مس کرده باشند در میان روده گوسفند با مس پاره کنند
و در کتوره مس کنند و ربع یک از این هر دو نمک سفید نشادر سوده
بیفزایند و هر روز تا آفتاب می‌بخشد تا وقتی که مس در میان آب
نیم‌ون شود در میان شود زنگاری در غایت اعلی بود و این را نام زنجاری
مشهور است **فصل ۲** در صنعت زنگار فرنگیه بیارند یک من
براده مس در سبوی سفالین نو کنند و دو من سرکه بر سر او ریزند
و سر او محکم کنند و در تنور گرم نهند و سر تنور بگیرند یک شبانه روز دیگر
بیرون آرند همه زنگار بود **فصل ۳** صفت زنگار مصفا که بلد
مناسب بود بستانند زنگار خمیر مغرور و از سرکه سفید مقطر جزوی دیگر افزایند
تا زنگار خمیر در سرکه تمام مصفا حل شود و سرکه سبز گردد پس او را
صافی کنند و ثفل از او جدا سازند و آنچه زنگار مصفا در قدح کنند
و بجای نهند آنچه در ته قدح بماند زنگار مصفا این است یک درم
از این زنگار بهتر است در بیست درم زنگار دیگر یخ و بسیار
جا بکار آید بخصیص رنگ کردن پیروزه بلد نظیر است.

صنعت

صنعت زنگار پیروزه بگیرند مس صحیفه کرده تنک تنک و بیارند
طشتی سفینه نو و بیارند سرکه مقطر که تنصیف نوشادر در
محلول در او بود و صحیفه‌ها را تر کنند به سرکه و طشتی بیارند
و این جمله صحیفه بر همه جای طشت بچسبانند و استوار کنند و در
زمین نمناک دفن نمایند بعد از یک هفته بیرون آرند و آنچه زنگار
شده باشد بتراشند و آنچه مانده باشد بهمین عمل کنند تا جمله زنگار شود
و اگر مس بر او باشد رو دارند عمل دیگر زنگاری از برنج که باشد
شب نم شود چون زنگار ده جزو مس سه جزو نوشادر در سرکه باهم
آمیخته کنند و سرکه انگوری تیز بر سر آن کنند چندانکه ریزه‌ها غرق شود
و سر آن محکم کنند و در سرگین اسب دفن کنند تا بخور و زهر روزه
سرگین تازه کنند صفت زنگار خمیر بیارند برنج دانه فراوان
براده کنند و در آب و نمک شوینده سه نوبت بعد از آن بیارند کتوره
بگیرد و بر از آب نمک مصفا کنند و نصف براده نوشادر در
محلول بیفزایند و این کتوره بزرگ باید و چنان باید که سرکه براده

و لوت را در نصف سنجرف بمانند پس دیگی الماس نشانند و نیمی دیگر را
آب کنند و آتش افروزند آهسته چنانکه آب جوش کند کوزه
بر سر آب بدارند چنانکه فرو رود و طاس بر سر دیگ کنند
چنانکه کناره‌ای طاس از آب دیگ بر هم نخورد تا عرق در
دیگ شود پس او بجوشد و براده رنگ سبز بریخ در آب
شنج حل معشوق بجار و سبز شود و در هر یک عنبر آنچه سبز شده
باشد در ظرف چینی کنند و باز آب سبز بریخ می ریزند و نگاه
میکنند و این زنگار هر چند زنگار دیگر شرف دارد باب ۱۹
در عمل ساختن لاجورد از آب لاجورد و تکلیس و شستن ۳
فصل اول لاجورد را بعربی لازورد گویند فصل ۱ در ساختن
لاجورد با کاغذ نمک به کنند لساند لوت تخم مرغ چند آنکه تو گوید
و به آب نمک نمو بند و کنه لوت بجوش نشند و نیکو درست چند آن
بمالند و به آب ریزند که لوت نمک اندر وان آید و فرود و علامت
آن است که بر سر آب گرد رنگ نماند آنگه او لاجورد نیکو باید
دار کوزه

و در کوزه آبگینه گران یا جای کوزه گران نهند که آتش نبرد
تا مدت یک هفته بعد از یک هفته بر دهند آورند همه سبزه و در عالیه خوب
باشد بستانند جزوی از زنگ و جزوی براده مس را با نمک نو میمنه
چند آنکه سیاهی مس برود آنکه باید که جزوی آن در کاسه بیا میزند
و در خاک نمناک دفن کنند باید که همه در یکدیگر آمیخته بعد از آن
ده روز تمام لاجورد شود لاکن این معنی تو بال مس بعد بود و تحقیق
نیکو باید کردن و در دفن از گرد و غبار نگاه باید داشت که لاجوردی
شود که ماشاء الله فصل ۲ در اقسام لاجورد و که رنگی و حسن
سبد کنند اگر خواهند لاجورد مرا او را فرسته نکنند نیکوترین که ساختن
لاجورد آن است که لاجورد ده جزو یا جواجز د نمک جی صلابه کرده
و در روغن کمو تر خمیر کنند و یک لوح نه بزرگ سازند و نه او را
سوراخ کنند و لاجورد در آن طلا کنند و سر آن مهر کنند و در لوح دیگر
وصل کنند که او را ابو طه بر ابو طه خو نشنه و مشترک کنند که بجکند
از مس سرخ که در حسن طبع است اگر یک درم بر صد درم زیبح

نند و اگر کنند برنگ سرخ کند بغایت عجب بود و اگر بکنند چنانچه از داد
برانگیزند فرعونی رنگ سرخ سبز آید مانند لاله و لاجوردی خود در
غایت لطافت و خوبی باشد بشوینه چنانکه گفته شد عمل کنند فصل ۲۱
در شستن لاجورد بیاورند لاجورد را در تابه آهنی پاکیزه کنند
و اگر مسی بود بهتر و سرکه در آنجا بریزند چندانکه از روی آن درگذرد
آنگه بجوشانند و اگر سرکه از کف بری گیرند تا وقتی که کف برنیاورد
و باز بجوشانند تا سرکه بجوشد و اگر سرکه کم باید که پاک بنشانند دیگر سرکه
کنند پس این تا چهار سرکه مانده به آب بجوشانند و آب صافی کرده از آن
بریزند و در آفتاب نهند تا کف بر آورد و کف را بستانند الخ .
یک از رنگ تا آنکه سا و لسو ببرد آنچه جنس حل خواهد گشت بصمغ عربی .
بسرشند و لکه را سبز شود در ریختن لاجورد بطریق خوب‌تر بستانند
لاجورد دیگر و دیگر آن بود که بستری بزنند و او را در طاس آب کنند
و اندر سر انگشت نهند تا رنگ بجوشش آید و همه چیزها بر سر آورد بهند
تا سرد شود و آب از سر او بریزند و اندک آب در او خیره کنند
و با گیرد

بسایند تا رنگ اندر او بگدازد و قطره آب بروی ریزند
و باز نرم بسایند و می مالند تا جمله بر هم شود و آب در آن کنند
و بشولانند و بگذارند تا در ته نشیند پس آب بشور از او جدا کنند
و دیگر بشویند و بگذارند بعد از آن زرد آب از سر آن بریزند
و خشک کنند و بوقت حاجت چند رنگ خواهند گوش ماهی کنند
و آب صمغ عربی داخل او کرده با سر انگشت بمالند تا جمله جمع
شود پس چندانکه حاجت شود کار کنند باب ۲۰ در شنگرف ساختن
گچ و سیاهی از او بر طرف کردن و آن شش نوع است نوع اول
بستانند شنگرف رمانی مانند نخود و با قلا و با قلا خورد کنند
و در قدح چینی مطین کنند و بر پل صیان بر سر آتش کنند چنانکه
چهار انگشت بالا بنی و بر سر آتش نرم و معتدل بنهند تا هر رنگ
هر چه سیاهی نی در او بر سر آورد او را بر بزند و باز از او خالی کنند
تا سیاهی چنانه نماند بعد زمانی شود و بردارند و غسل کنند و بکار برند

نوع ۲ شنگرف سوده در کتان پاره بندد و آن را در گل حکمت گرفته در بوته
و آنچه شنگرف در میان او بیامیزند و محکم کنند اول آتش کنند تا سیماب جمله
بیرون شود استانند و کار بندند نوع ۳ سیماب را حل کنند و شنگرف پاره در کتان
بسته در آن آویزند و میجوشانند تا سیماب جمله زایل شود استانند و کار بندند
نوع ۴ کوفته ریگ نرم و نمک را در میان آب نمک و ساج حل کنند
و شنگرف در میان او آویزند و میجوشانند تا سیماب جمله زایل شود
استانند و کار بندند نوع ۵ شنگرف سوده با قلیا با قلیا کم در میان روغن گاو کنند
تا ره ا گنند یعنی زرنیخ در سر آتش کنند و به آتش نرم پزند و میجوشانند تا سواد
باز ببینند تا زایل شود کار بندند نوع ۶ شنگرف را در سرکه مقطر او آویزند
جمله سوده او ببرد و احتراق کم گردد بعد از آن در روغن و بجوشانند در
گلاب باشد استانند و کار بندند باب ۱۳ در صنعت کوره شنگرف
بجهت [illegible] و آن چهار فصل است فصل ۱ باید که بعد از آنکه آتش میکنند
شیشه سوده را بر سر کوره بنج تا [illegible] دیر [illegible] و بالای کوره آن
شیشه سوده

شیشه سوده را کوچک بنج چنانکه سر او نکشتن نبرد و سر دو بالای و لگد
در گل گرفته باشند برابر سر دار و یکی از گل باید بر سر شیشه نشیند
و چوبهانه از ده باید کرد تا بر سر او راست کنند و دیگر دو جفت چوب
نشسته رسد را کنند تا سرد شود و این صنعت کوره لوله صنعت چاه
حل جهت مروارید و غیره چاه دفن چنان باید که بکنند دو چاه در توی
یکدیگر که هر یکی از گز بیخ و قطعه سوده در یک چاه دفن کنند در میان
زبل الفرس و از این چاه بجوشاند با آن چاه دیگر کنند و زبل تازه بنا نهند
باید که آلات باید که تر باشد و زبل الحمام با آن بیامیزند و از بار آنکه [illegible]
که بار در او نهفته تا چهل روز بگذرد و همین عمل کنند تا حل شود
و آب گردد فصل در ساختن دارو جهت رنگ بلور و غیره اول
ساختن قلعی [illegible] نیم من آب و ده سیر ریگ بر
و ده سیر سوده [illegible] حل کنند و بجوشانند تا به نیمه برسد
و بنهند تا صاف شود و آن را صاف در جای [illegible] کنند و بجوشانند تا به نیم

تا منعقد شود چنین درست به بردارند و بشکنند تا خشک شود پس چنین منعقد پس
فلقدیس نوعی از زاج است که از کفیر است و نوعی زرد گویند فلقطیس
گویند بستانند زاج بلور یعنی بکوبند و او را سحق کنند و صاف کنند و بجای نهند
و زنگار بوزن آن نیز بجای نهند و هر دو را بسا با یکدیگر بیامیزند و بر آتش
او را منعقد کنند تا خشک شود که بهتر از معدنی است هزار بار پس چنین فلقدیس
فلقدیس و آنچنان است که زاج را سحق کنند و صاف کنند و بقدر چهار
یک از ده بیضه مرغ مقطر اندر بر او افکنند تا منعقد شود صنعت لاجورد
فرس داشت بستانند زاج [illegible] و بخورند [illegible] زنگار [illegible] تا سرخ شود
و این نوع که چهار نوع است چنین با او عمل کنند از معدنی بهتر بود چنین [illegible]
که به از معدنی بستانند نمک [illegible] یعنی ملح القلی و او را [illegible] گویند
و نمک تلخ و بوره سفید از هر یک جزو و جمله را سحق کنند و معجون نمایند تا [illegible]
[illegible] و خشک کنند تا صنعت [illegible] حکمت [illegible] همه آتش [illegible] که بستانند گل [illegible]
باگیره گیرنده و بجای باگیره [illegible] باز کنند و پاره [illegible] در او [illegible]
تا [illegible] شود و [illegible] آنکه دست بروی رسد [illegible] که [illegible] شود
آنکه

آنکه بچوب بکوبند و [illegible] سنبر نند و پاره [illegible] در او [illegible] بکوبند و باز بر
به بر نند آنگه او را با آب تر کنند و [illegible] بر آتش در او [illegible] زنند [illegible] در
[illegible] شند آنگه زیبق [illegible] و زیبق [illegible] کوفته و بیخته خاک از او [illegible]
[illegible] بر نند تا خاکستر از او جدا شود و دیگر بار باز [illegible] بیامیزند
و بهاون سنگین بکوبند و بجای آن از این گل [illegible] با وی بیامیزند و هر رطل
گل [illegible] با وی ده درم نمک [illegible] در آمیزند و در ظرف سفال کوفته و بیخته
و یک [illegible] تنور [illegible] که [illegible] بگذارد
در این گل [illegible] و بگویند که این [illegible] بکار است باب ۲۲ در رنگ کردن
ظروف مثل کاسه و پیاله و کوزه که مانند [illegible] و [illegible] چون [illegible]
و این یک فصل است در رنگ کردن ظرفها چنانکه گفته شد بستانند فلقند ده
جزو [illegible] ده جزو [illegible] سحق کنند سفیده بیضه مرغ
بسرشند [illegible] خام و بعد از آن بر کوزهای سفالین خام اندازند
و در تنوره کوزه گران نهند یا کوزهای دیگر بیرون آرند که رنگ او
مانند رنگ [illegible] باشد و در آب نقصان نشوند و غریب است

باب ۲۳ در حل کردن احجار که بکار آید و کم پنج فصل است
فصل ۱ در حل کردن نقره بیاورند از سیم خالص جزوی و همچنان
سیماب شکل کس و همچنان طلق مکلس و همچنان نوشادر [illegible]
و همه در کوزه کنند تا چون آب گداخته شود و این حل را اگر بر آهن
مالند نقره گون شود و اگر نقش بر مس و برنج کنند نیکو آید
فصل ۲ مس را هم بر این طریق که حل نقره کرده اند همچنان کنند
و از زیر و سرب سبز بر این نوع که نقره را حل کرده اند حل کنند
سرب همچنان [illegible] است و بسیار جاها بکار آید رنگهای غیر یکدیگر
از این بر خیزد فصل ۳ حل فولاد چنانکه زر و زنگار و روغن
سرد [illegible] مثل این همه را و همه را کوزه کنند و بحکمت [illegible]
تا چون آب بچکد این است حل فولاد بس جاها بکار آید فصل ۴
در حل سیماب چنانکه بیارند مثل شیر نوشادر [illegible]
خاکستر و مثل [illegible] نوشادر و [illegible] روغن نفط [illegible]

و همه را

و همه را کوزه کنند و سر آن استوار کنند و بدفن نهند تا آب آرزو
بچکد اگر از این سیماب گون تکه بندند در غایت لطافت پاکیزه
فصل ۵ در حل کردن همه انواع سنگها که از بند و جزوی و مثل او زاج
کوفته و مثل او روغن نفط اسکندری و مثل آن شاسر که
و بول الصبیان همه را کوزه کنند و بدفن نهند تا حل شود و از این
بهر چه طلا کنند مانند این حلها از این [illegible] که ضرورت بکار خواهد
آمد باب ۲۴ صنعت کشتن زر و سیم و مس و فولاد و ابرک
که آن را طلق گویند و کشتن سیماب که همه خوردنی و مقوی باشند
و این جمله در پنج فصل است فصل ۱ در کشتن طلق بیارند طلق سیاه
یا سپید و با سنگ بکوبند و در خریطه کنند و بدو و زنند در میان
آب گرم چون شود قدری از آن آب گرم بیرون آورند به ده [illegible] روز چند
چند مرد کار مالند تا همه از طلق در ته آب قرار گیرد و آب را [illegible]
آب [illegible] رنگ کنند و آن جسد را در آب در آفتاب خشک کنند
بعد از آن بیارند [illegible] بلیله و بلیله و آن طلق را در خمیر کنند و [illegible] مالند

ورزیع چند نان بپزند باریکها در میان فراز کنند تا پخته شود و صبر کنند
تا سوخته شود پس فرو آورند و خشک کرده با آتش کنند و گرد آورند و حکیمان
او را با انواع معجون میپ زنند و هر نوع بخورند فی الحال حکیم گوید
که بوسنج ترتیب تن و خفقانی را سود دارد و قوت باه تمام آورد و اگر
جهت حرم ابو همه را خوش کند و سستی بهتن و کلاغ باندام نیاورد
ودائم گرسنگی غالب نیاید بیارند عاقرقرحا و بهمن و سیاه کوچک و [illegible]
مصری و جوز بویا و بیخ کوچ و تخم [illegible] و مصطکی و طباشیر جمله دارو برابر
و همه نبات کوفته و بیخته در شیشه کنند و هر بامداد کفی از آن بخورند با شتا
و خاصیت این دارو آن دارند چرا که بلا گشال است فصل ۲ در کشتن سیماب
جهت خوردن تیار نیک شیر کردن در روز که بالای او سنگ باشد و فرود
کرده و اول را با گل حکمت استوار کنند و نیم ریبق خالص و نیم سیر گوگرد
آتش که بر آن نشنید و نیم سیر نوشادر ریگ و این هر سه دارو در شیشه
بدارند و حلق شیشه را بپاره کاغذ بندند و بخاک ستر و هنگ سرش استوار کنند
و شیشه در دیگ خشنود و دیگ پر از ریگ کنند و آتش کنند چنانکه آتش طرح چنین
دوازده پاس آتش کنند بعد از این دست باز دارند تا سرد شود روز
دیگر برون

دیگر برون آورند و شیشه را بشکنند و زیبق کشته را برستانند برنگ شنگرف
و این سیماب چه بر برگ تنبول مالند و با فوفل و چوبه دو بره
بنهار بخورند و تا بیند و آن از ترشی نگاه دارند و هر که چهار ماه زمستان
خورد سردی گرد او نگردد و حکیمان با انواع زیبق خورند و در هر [illegible]
بطریق دیگر هم میدانند اما آنچه بتجربه معلوم شده آن است که بیارند کباب
و عاقرقرحا و موصل سفید و سیاه و تنبل [illegible] فلفل دراز و سیاه
و تخم انگره و تخم کوچه و قرنفل و للدان و زرد و مصطکی و جوز بوا از هر یک
و بنات و شهار و ملها و سنبل [illegible] و از هر [illegible] و از هر دارو یک تولچه و نیم سیر
و همه آتش کنند و القصه همه را خالص کنند و در ماه [illegible] از او گلوله سازند
و یکی از آن بسر ماهی و یک باه چند بخورند ثابت باه انسان برود و نسیان نشود
تمام شود و آب نشت زیاده کند و قوت باه بعد از آن در رنگ لاله سرخ کند
و آنچه مصارف آید چون بخورند چهار ماه و آخر بسیار درون [illegible] نماید
و غم ببرد و منافع این چگونه که در کتاب [illegible] بسیار فصل ۳ ام در
کشتن سیماب خالص چهار سیر سیماب خالص بگیرند و آنرا در دیگ کنند که از سنگ
باشد و چهار سیر [illegible] ترشی لیمو بسیار آتش که بر سر آن کنند و [illegible]

تا یک ذات شود پس دیگ دیگر بر سر آن نهند و از گونه چنانکه لب
هر دو دیگ با همدیگر جفت بنشینند و از خاکستر و نمک و جامه همه مهر کنند
چنانکه بوی او هیچ خارج نباشد و هر گاه که آن دیگ سر بزرگ کنند آهن بچه
ظرف بول او کلی مدار اندیشه که پس آتش کنند چنانکه شعله آتش
بر وی نیاید و همه اطراف دیگ گرفته باشد تا دو روز و دو شب بگذارد بعد از آن
رها کنند تا سرد شود و هیچ گرمی در وی نماند بگشایند و سیاه گشته تلاش کنند
چنانکه مانده در بار پس آن را خوب گیاه دارند همان منافع بخشند
از این آید و هر که سیماب کشته خوالسی منافع میدهد لیکن بی
آتش کشته باشد حکیمان او را زنده توانند کرد و آن را خولدل
نیه و الا زیبق کشته این است که گفته شد وصل در کشتن فولاد
جهه خولدل بیارند سوهش فولاد دو او سو دار کردند در بول البقر بخیسانند
چهار روز و دو شب بر این بگذارند بعد از این در شیر اسب بپزند چنانکه
بسیار بجوشد و بعد از آن در شرابه خام نهند و شرابه دیگر بر سرش نهند
و بیارند با چک دستی تک سبد بر زبان در شرابه مذکور بر روی با چک
بیاورند با یک رسن دراز کنند و شرابه مذکور بر روی نهند
دیگر

و یک سبد دیگر با چک کرد و بر کرد آن بچسبند و آتش زنند
همچنین سرد شود بیرون آورند و یک پاس دیگر بیشتر باز با شیره صبر آتش
کنند با شیره بسیار بجوشد و دیگر در شرابه کنند و طریق اول آتش
بر بزنند و چهارده نوبت همین طریق در شیره صبر سحق کنند و در آتش
بزنند بعد از این همان طریق در شیره بکوه کنند بعد از این در شیره
گشواری و دیگر در شیره بازقوام و دیگر در شیره اگ و دیگر بستانند
هلیله و بلیله و آمله را آب تر کنند و شیره آن بستانند و فولاد مذکور
در این آب سحق کنند و در هر شیره که سحق کنند یکبار با آتش بزنند چنین
در این دارو پخته شود بعد از آن در میان شیره با روغن بیزند بعد از این
خشک کنند و آتش کنند و بر مر بیزند و قدری از این بر سر آتش آب بزنند
اگر بر روی آب بسیار فهو المراد و الا که فرو رود چند کرت دیگر شیره صبر
سحق کنند و به آتش بزنند بر نوعی که گفته شد و اگر خواهی فولاد کشته
هر که فولاد کشته بخورد او دو همه از قول حکیمان خبر است ثم
عجب نباید حکیمان هر نوع زحمت را فولاد کشته دهند و هر که فولاد

کنند بخورد او دهند هر بیماری که در جگرش لیو بود و سپرزد بود اسیر
دفع شود و ورم و یرقان و قولنج در رکند و ورم انگشتها بگشاید
و بلغم را در رکند و آب نشیند بیفزاید و رنگ را نیکو کند بشرط آنکه
بزرگی بخورد و جگر را لول باز دارد و از ریه و سینه بادها نشر بماند
و خفقان را زایل کند و درد شقیقه و کمر را باز دارد و سردی را شفا
دهد و اگر چه خواهد و اگر زن مداومت نماید موی سیاه را سفید کرده اند

فصل در کشتن مس جهت خواص خواص بسیار دارد بیارند مس
منقا چند درم و مانند زر ورق تنگ کنند مثلا سه درم مس باشد و دو درم
زرنیخ بار کنند و طبق کنند و بمقراض ریزه کنند و در بوته نهند
و اگر طبقهای مس ده درم نه دو درم زرنیخ بلکه زیاده و از سر بست
صالح باشد و چهار درم همه را آتش کنند و زرنیخ در او در آورند
و بمانند چنین کبریت ار سیماب کبریت کشته و سیماب کشته
بعد از آن قدری از آن دارو در بوته کنند و طبق که گفته شد
قدری بر روی این دارو بدارند و باز دارو بر روی قدح بعد بوته
و باز طبق باز دارند و بعد از آن سفال بالای بوته نهند آنکه
حکم بار

صد بار با حکمت بر او نهند و دیگر آتش زنند چنین سرد شود بیرون آورند
و مس را از او بدر آرند و باز آتش کنند این مس کشته صاف فولاد
کشته گفته شد همان منافع در مس است که گفته است زر را
نیز بر این نوع باید کشت و الا اگر بمرداسنگ کشته باشد
حکیمان گویند به بود و مرداسنگ را سحق کنند و به آب مس حل کنند
و با او بمالند و ریزه زر با آن خلط کرده در شرابه نهند و در باجگه
در زیر آتش و ده بر بالای آتش بر نهند و آتش کنند چنین سرد شود زر کشته
از آنجا بیرون آورند این صنعت زر و مس و فولاد دوا ترکیب
و طلق که در کشتن آمد از قول حکیمان که منافع بسیار دارند الا آنکه
وصل اگر زر و زرنیخ و نقره و فولاد مخلوط کرده و کشته کنند از همه
بردارند و سر کشته نیز مثل سنگ ایشان و مثل سر طلق بقول
و مس همان مثل طلق بعد از آن انجمله را ده روز در آب
سحق کنند چنانکه ده روز متصل در او مشغول باشند و پس شیر
در او حل شود چون خشک شود بعد از ده روز در بوته نهند و

باچاک و نشتر جمله زنند و لوته در آتش باچکها نهند و از چهار سو آتش بر فی
آورند و آتش کنند و در حقهٔ زر نهند اگر صد فوق حبه از این بر نهند
بفضل خدا انتفاع باید و این عمل کسی را امکان نباشد بغیرت آل
و کس نبود که چنانچه سوزد رساله و نظر کیمیا اثر نیارند خواص این
در قلم نمی آید چرا که طول دارد مثل این دلیل دیگر در عالم نیست حکیمان
چنین خبر داده اند باب ۲۵ در عمل سفیداب کاشغری و سفیداب ارزیز
و سفیداب کال مهره یک فصل بود سفیداب سرب را بزبان عربی سفیداج
گویند و نیکوترین او پاک و سفید و خفیف بود که کاشغری و سفیداب
ارزیز و سفیداب کال مهره بگیرند سرب را و در دیگ سفالین بگدازند
و کفچه آهن بروی زنند تا خاک شود جمله سرب بعد از این در دیگ سفالین
نو کنند و سرش محکم کنند و تنور باید که بر این مرتبت باید در آتش زیر
دیگ آتش کنند بگویند زانکه سرب بکشته شود و چون سوی سر دیگ آورد
و سرکه نیکو بروی ریزند یک هفته بگذارند تا همه سفیداج گردد در غایت
سفیدی بود از آن هر کجا که خواهند بکار آید نوع دیگر سفیداج
ترکیب سفیداج ارزیز بر این تفصیل است ۲ من ارزیز بگیر در دیگ
گرم کنند

گرم کنند و ۳ درم سرب با او بار کنند بعد از این حوایج کنوار
بار کنند و بسوزند و اندک اندک تا با چنبر که بعد از این بی ... درم
اجوان بار کنند و بسوزند پس برگ آس عدد بیندازند تا بسوخته
شود بعد از این بگدازند تا نیک پخته شود و این سفیداب در همه جا بکار آید
نوع دیگر در ساختن سفیداج فارسی که بسیار جای بکار آید استانند
قلعی پاکیزه بگدازند و در دیگی کنند و پاره نمک بر سر او کنند و باتش
نرم می بزند و سحق می کنند تا هیچ نماند بعد در کوزه کنند و کوزه را گل
حکمت گیرند و در جای انگشت گران نهند چندی سر بردارند سفیداب شده بود
و اگر هنوز سفید نشده بود و خام بود یکبار دیگر در جای بند کور
نهند و همچنان تکرار کنند تا در غایت بکرار سفیدی شود و این نوع سفیداب
در هر رطل ۳ درم بکار آید باب ۲۶ در صنعت کنن سفیدی از زر و سیم
که مثل یاسمن و سوگره بود و بوی دهد و آن یک فصل است بیارند نقره
خالص با زر و آن زر و نقره را بغایت تنک کنند بعد قلمی مثل تکه کرد
بازند از مس یا از کاسه و نقش کنند بدین طریق پس آن زر

ونقره تنک بر روی این قالب بنهند قدری جسبه بر بالای نقره تنک کرده
بنهند و بکوبند که نقش بر طلا و نقره تنک کمی خواهد کرفت جنین بسیار
جمع شود بعد از آن بمقراض ببرند محلی که نقش کرفته و بهمان اصول جدا کنند
و جنین تمام جسبیده شود بر هر یک اسم از نقره و طلا یکی کوجک سازند
شبیه به بال کل بر کره در بن قد بدین نوع انکه این شیء را آن کل جسبیده از کران سر
بکوبند تا وصل کنند بشکل کل یاسمن پس از میان کل سوراخ کنند بعد از نیم
کوشت و جلا داده بنج در آن سوراخها عنبر و مشک صلابه کرده بر کنند
که بوی طیب دهد و این بعض زر سرخ باشد و بعض نقره و جون همه مرتب
شود بیارند تار ابریشم باریک و بر بالای سوزن بهلو بر بهلو بجسبند
پس سوزن از میان تار بجسبیده بکشند تا آنکه تار لوله خواهد بود
تا اکر هر دو سر تار بکیرند و بکشند تمام شود خواهد شد پس تیغ ببر آن بود
که ابریشمی در میان تیغ بر کشند و آن هر دو سر محکم کنند بلکه احتیاج بر انیج
نیست بکیرند یک بار در میان تیغ که کفته شد فرو برند که بسبب عنبر و مشک
که تیغ کرده اند استوار شود خواهد شد پس اکر باری آن تار بکیرند آن کل متحرک
و لوله آن خواهد شد پس اسم از نقره برکها بسازند به برک کره بمقراض

بجسبند

بجسبند جنانکه یاهای باریک و دراز داشته باشد و به زنکی مصفا
و روغن کمان رنک کنند بعد برکها تعبیه کنند و شاخها از نقره ل زنند
و بالای شاخها نقره و کلها و برکها تعبیه کنند که استوار شود و یک شاخ از میان
شاخ بجسبیده بالای وی دو از سر و رخت میانش خالی بود جنانکه اکر در میان
طشت آن بنهند آب بر کشند و از میان آن شاخ باز بجسبیده بالا رود
و از سر و رخت فرو ریزد جنانکه بر سر کلاه فواره بر شود باید که بعضی کلها
غنچه صنعت سازند و شاخ مار بیج این نهاده بدین طریق باشد
از میان این شاخ بجسبیده خود بخود بالا رود و از دوان شاخ بیرون
آید و باز در حوض رود و باز بالا رود و متصل بدین قانون نهادهای نهاده
باشد و متحرک و لرزان و خوش آینده بود و این طرح عجیب است
و هر جند کل بیشتر دهد بوی بهتر آید باب ۲۲ در صنعت حلیة الکتاب
فروغ از کاغذ برداشتن و قلم نی خوش تراشیدن و حبر راست کردن
و حاصل کرفتن و کاغذ را سطر کردن که مثل بغدادی شود و امتحان رنکها جهت
نوشتن لتجربه ده فصل است فصل ۱ در صنعت دار و کردن کاغذ که با شهد
کاغذ بغدادی شود و نیز نکند و سطر شود بیارند به شیشه بنفشه اعلی و

می مالند و به آب بشویند تا سفید و روشن و طعم نمک از او برود آنگه قدری آب
در او کنند و یک شب روز بنهند تا نرم گردد چنانکه اگر میان انگشت بمالند حل گردد
پس مهره را در او کنند و به آب می سایند آنچه نرم گردد در ظرفی پاکیزه کنند
تا همه جمع شود آنگه بپالایند و در آفتاب کنند و با آتش نرم می جوشانند و چوب
می جنبانند تا غلیظ شود آنگه بنهند تا سرد شود بعد از آن کاغذ را بر بالای تخته
پاکیزه بگسترانند و از این زرده بر او کنند سفید پاکیزه بر کاغذ
مالند و کرباسی دیگر در آفتاب گسترانند و کاغذ را در بالای او افکنند
تا خشک شود آنگه اندکی نم بدهند و مهره زنند که بس لطیف شود دیگر اگر هر رنگ
که خواهند در میان این زرده کنند کاغذ رنگ بدین رنگ آید و کسی از بغداد آن
فرق نتواند کرد فصل اندر نقش قلم و روغن از کاغذ برداشتن
اگر خواهند که قلم سفید را منقش سازند بیارند زهره گاو و با گل کوزه
گران بهم بیامیزند پس قلم را نقش کنند چنانکه خواهند بر آن گل و زهره
چون خشک شود کوزه گر [illegible] بر آتش نهند تا روشن شود بعد قلم را
بر آن کوزه دارند تا رنگ گیرد و بر روغن قلم را چرب کنند تا رنگ
واسطی گیرد تا نقش برداشتن و روغن از کاغذ که چرب شده باشد
اگر کاغذی یا کتابی چرب شود بیارند آهک آب ندیده و نرم بسایند

بعد آنگه

بعد آنکه کاغذ که روغن بر آن ریخته بیارند و آهک بر آن بپاشند و یک شب
دیگر در زیر آن کاغذ که چرب شده بنهند و سنگی بر بالای او بنهند و بگذارند
تا جمله روغنها بردارد و چنان شود که اول بود فصل در صنعت مرکب
با قوت مستعمل چنانکه هیچ سطری توان نوشت در غایت روشن
و براق باشد بیارند [illegible] در روغن کتان دو مثقال
صمغ عربی خالص چهار مثقال مرقشیثا سوخته نیم مثقال زرنیخ قبرسی
نیم خورده بیست [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
انجمله را بسایند و [illegible] از روغن بگیرند اگر روغن در او بیشتر [illegible] آب
کنند و نیکو بسایند در نوشتن از هم بر رود و [illegible] در میان حروف پیدا
شود خوش آینده نباشد شرط نقش آن است که [illegible] از کاغذ [illegible]
و [illegible] در میان کاغذ کنند و کاغذ در میان خمیر کنند [illegible]
و خمیر باید که بسیار نرم نباشد و سخت نیز نباشد می باید که [illegible]
او در خمیر گیرند تا غلیظ تا آتش به کاغذ نرسد [illegible] تا خمیر شود [illegible]
[illegible] در دکان خبازی در تنور بنهند یا در [illegible] آتش [illegible] در شب
خاکستر گرم دفن کنند آن خمیر خوب پخته شود که خمیر نیم سوخته شود

بعد از آن بردارند و بگذارند تا سرد شود دیگر مر قیشیا را در آتش اندازند
تا سوخته گردد بر دارند و سرد کنند و جزو ده سواد در هاون کنند
و بهم وزن سحق کنند و صمغ را در آب حل و صافی سازند و بهر ده
درم صمغ صد درم آب باید کرد بعد از آن آب چندان کشند که
دوده در آن سرشته شود و به آب صمغ سرشته بکوبند بهم وزن مر قیشیا
سوخته را در آن افکنند و بهم وزن دیگر بکوبند و اجزای دیگر در هاون
کنند و بهم وزن دیگر بکوبند و اندک اندک آب صمغ سرشته بکوبند
محلول بر آن میریزند تمام آب صمغ بکار رود و بهم وزن دیگر اجزا را
بکوبند پس بستانند برگ بار و بارک چنار صد درم و در آن کنند
تا نرم شود و بعد از آن در پاتیل کنند و چون تنک شد یک غته تا یا بیخه
آید پس فرو گیرند و بگذارند تا خوب سرد شود بعد از آن بپالایند
و صاف او را در ظرف دیگر کنند و اندک اندک در هاون بر سر
اجزای مسحوق میریزند تا آب مورد تمام شود اگر رقیق و روان
باشد بردارند و در ظرف آبگینه یا سینه و سرش محکم ببندند
چنانکه باد اندر آن سوه نیابد و اگر باد در او اثر کند غلیظ شود

باز از نو

باز از نو صلایه باید کرد بغایتی که اگر در آب اعراض ایع نکنند بکرد انند
و تا توانند بکوبند و اجزای دیگر در هاون کنند و بهم وزن دیگر بکوبند و اندک
آب صبر محلول در آن میریزند تا تمام آب صمغ بکار رود و صبر سه نوع است
سقوطری و عربی و ایمنی و بهترین وی سقوطری است و سقوطری آن است
که لون آن مانند لون جگر بود و تری وی مانند زعفران بود براق بجوان
صمغ عربی و بیخ بر دست بالند زود خورد شود و بلون مانند زعفران بود
و بوی روغن گوسفند از وی آید و قطعی سنگ ریزه در وی نبود و هر نوع
عربی را عربی گویند و ایمنی گویند و ایمنی بر او را صبر زرک نامند الا اختیار است
و چون صمغ را که ریزه باشند بهم وزن دیگر اجزا را بکوبند پس بستانند برگ
مورد و بارک چنار صد درم و در آب کنند تا خوب نرم شود بعد از آن در
پاتیله کنند و چون تنک شد یک غته تا یا بیخی آید پس فرو گیرند و بگذارند تا خوب
سرد شود و بعد بپالایند و صاف او را در ظرف دیگر کنند و اندک اندک در هاون بر آن
اجزا مسحوق ریزند تا آب مورد تمام شود اگر رقیق و روان شده این
بر دارند در ظرف آبگینه و یا در سینه بکار برند و اگر رقیق و روان نباشد
قدری گلاب خالص اندک اندک بر سر آن کنند و سحق کنند و العلم تجربه کنند

روان
تا آنگاه که بگداخته شود و چون معلوم شد که نیک روان است در ظرف آبگینه یا چینی
کنند و سر آن محکم ببندند چنانکه باد اندر آن راه نیابد اگر باد نفوذ یابد
مکلف شود و عملی باید دوباره از نو صلایه باید کرد و این نوع مداد
در غایت خوبی بود و اگر نخواهد تا آنکه کتابت او در آب ... با مداد بیامیزند
سیاه شود و از جای خود نرود و بر گیرنده نگردد نوعی دیگر بیارند مازوی کبود
صد درم کوفته و بجوش آرند نرم نرم تا بقوام آید بعد ده درم زاج قبرسی
در آن کوفته بنهند و بجوش آب مازو نیم سرد گردد در آن حل کنند بعد پنج درم
صمغ عربی در او حل کنند و بعد هم چنانکه در اول گفته و لیکن بیست و پنج درم آب
صمغ حل کنند و بر بالای مازو بریزند و هر روز در آفتاب نهند و هم
شعاع نبات سکری اضافه کنند بعد از آن لکی بریزند که در غایت خوبی بود
نوعی دیگر از دو آسان تر خوبتر بگیرند مازوی سبز چندانکه خواهند و نیم کوفته
کنند و مقدار یکمن با دو من آب کنند و در آفتاب نهند تا آب بمقدار
یک پنج و ده سیر باز آید وی آزمایند تا چنین شود که اگر از کاغذ نگذرد
و اگر بگذرد تا سطر شود آنگاه آب از سر وی در گیرند و قطره قطره
آب زاج تیز کمی افزایند یعنی میچکانند تا سیاه شود و بچوب بجه
می جنبانند

می جنبانند و بر کاغذ می نویسند و اگر سرخ بود آب زاج افزایند
تا سیاه شود و بچوب بجه بجنبانند و بر کاغذ می نویسند و اگر سرخ بود آب
زاج می افزایند تا سیاه شود بعد از سیاهی اگر آب زاج زیاده کنند
تباه گردد و تیره شود و از آن نگاه دارند فصل ۹ در دوده گرفتن بگیرند
روغن کتان و در چراغدان کنند و فتیله سطبر کنند و بگیرند خمره بزرگ
که درون گشاده باشد و چراغدان در آن خمره کنند چنان بر سر
چراغدان و از گونه نهاده باشند و سر خمره سوراخ باشد و خمره
دیگر بر سر سوراخ گردانند یکشبانروز و بگذارند تا دوده از آن سوراخ
در خمره بالائی بگیرد پس از آن او را به پر مرغ فرو کنند و دوده که حاصل شده
در طاسی بریزند و قطره قطره آب صمغ عربی در وی ریزند و بدست بمالند
تا خمیر شود و بسیار بمالند و صمغ را می افزایند که بسوی لولا بگیرند و دوده تر
در وی بمالند و بنهند تا خشک شود چنانکه بر وی لطف قد پس فرود کنند و هرگاه
که حاجت افتد در کورش های باب صمغ عربی بسرشند و الا بریزند و هر جا که
گفته شد لکا ببرد فصل ۱۰ نوعی دیگر مرکب لطیف سی عدد مازوی سبز را
خورد کنند و شش رطل آب در وی کنند یعنی شش سیر و در پاتیل نرم نرم

میجوشانند تا آتش به نیمه آید پس بپالایند و رها کنند تا سرد شود و زاج سرخ
در وی افگنند زاج سرخ لاسوری تیز باشد و نوعی دیگر از زاج
سوری هست که بعضی زاج سیاه گویند و آن زاج کرمانی گویند
و بزبان مالیطوفی اهر گویند چند آنکه خواهند و برابر او سیر و نیم آب
یکدرم صمغ عربی کوفته بیندازند تا روشن شود بعد از آن بکار برد فصل ۷
صنعت مرکب معکوس مازو چهار یک صمغ عربی چهار درم کوده در مغناطیس
زعفران در وی نیکو آید و پسندیده بود فصل ۸ در صنعت مرکب دیگر بستانند
مازو چند آنکه خواهند و هم سنگ او اشنان بار آب را و می کنند و همی
جوشانند تا بچهار یک باز آید آنگاه فرو گیرند و بپالایند زاج سرخ
یا زاج سیاه با زرد و در وی افگنند بسایند پس از آن آن را روز
چند در آفتاب نهند تا نیکو شود و پاکیزه گردد و اگر خواهند که روشن شود
صمغ عربی در وی آمیزند و بکار برند بغایت نیکو بود فصل ۹ در صنعت حبر
ساختن نیکو پنج سیر مازو بستانند و فرو کوبند و پنج درم زاج کوفته با وی
آمیزند و مقدار یک رطل آب بروی افگنند و روز چند بگذارند تا ممزوج
گردد آنگاه بمالند و بپالایند و در ظرف آبگینه کنند و بکار برند فصل ۱۰

حبری چنین آن نیز بستانند و در دیگ کنند از مس و با آتش نرم
بریان کنند تا سیاه شود دیگر از دنباله زرد و آنگاه خردل بینند
چنانکه چنان شود و مقداری آب مازو بروی ریزند و بجوشانند
آنگاه بپالایند و قدری زاج بروی افگنند و در شیشه کنند و بکار برند
نوعی دیگر مازوی سبز بی سوراخ بگیرد درم از ده جزو آب آغاز زنند
و یک شبانه روز بگذارند و بجوشانند تا به نشستن گرد باز آید و یک جزو
پاکیزه در آب آغاز زنند چنانکه او سه گرده بگویند آنگاه صمغ کنند
... آب را بپالایند و چند سرد شود بهم آمیزند چنانکه بنفشه رنگ گردد
و باز بپالایند و لوحی ساخت با چهل سنگ بیامیزند و صلایه کنند که نیک
نیک آید و السلام فصل ۱۱ در ... زنگار روز ... آهسته
نوعی اول در ... زنگار ... بار یک فرو ریزند و در سکره کنند
و قطره سرکه ... با آب ... در وی ریزند و با انگشت بمالند تا نیک سرشته
شود آنگه قدری صمغ عربی کوفته و بیخته در وی آمیخته کنند و بکار برند دیگر
... زرنیخ ... بر سنگ صلایه کنند چون نرم شود در سکره
کنند و با آن صمغ می مالند تا آمیخته شود پس در آفتاب نهند تا خشک شود

وبار دیگر بصمغ آب بندند و الک ریزند والسلام آنچنین شنگرف
او را اصلاح کنند و بنگ آب بندند و در کاسهٔ چینی کنند و آب بر ریش
کنند بشوراشند و بعد از آن زرد آب از او بریزند و قدری آب لیمو
در او کنند و بگذارند تا در آب لیمو خشک شود و بعد از آن در رقید
باریک از وال ابیزند و در سکورهٔ چینی کنند و به آب صمغ عربی
بسرشند و الک ریزند که در غایت خوب بود والسلام باب ۱۸ در ساختن
نگینه ناگینه و کشیدن مس خراطین جهة نگینه ناگینه که آن پازهر
همه پازهرهاست و لایق خزانهٔ شاهان بود و آن دو فصل است
فصل ۱ بیارند کرم خراطین تر و بروغن گوسفند آتش کنند و دو سیر
شیره و دو سیر شکار و یک سیر میوه برزرد چوبه یک سیر و یک سیر
زهرهٔ گاو در او کنند و شش سیر شهد در آن کنند و با هم
و از آن نان چند بپزند در کوره کنند و با گشت بسیار آتش
کنند چون چهارده پاس بوهند بیرون آورند و بشویند و دانها
پاک بستانند و این پازهر همه زهرهاست پازهر که از سنگ نگین
سازند اگر سه بار در دست گیرند بتوانند گزند مار نبیند تا وقتی که
این جسد در دهان باشد و رسید از همه شاهان که این نگینه

در انگشتری

در انگشتری دارند و منافع بسیار دارد و خاصه نوشتن نتوانند
لیکن جوهری را اعتبار است و جوهری شناسند والسلام فصل ۲
در صنعت ناگینه و دیگر از آن بنگو نیز بعضی که رنگ لعل بود خراطین
از او بیرون آرند و در سبو کنند و یک سبو شیر گوسفند بر آن کنند
و در آتش نرم نهند تا جمله بسوزانند و چون خاکستر شد بعد از آن
بستانند گوگل جزوی گوگل مقل ازرق است و بوزان گوگل شکار و دیگر
جبه لعل تازه بوزان شنگرف روا آتش کنند و شهریان یار کنند و قدری
بشم سبز یا بشم بتیش و روغن گاو دو املیله و آمله و سوا از هر یک ده درم
یا نه درم انگار زب بندند و با خاک خراطین بیکدیگر باسرگین گاو گم کنند
از آن چند با چکب آب زنند و خشک کنند و بعد از آن گوی دراز بکنند
و بر از چوب سوراخ کنند و آن با چکب باو برارند و آتش از چهار سو
در زنند چون سرد شود بعد از آن که چهار روز بگذرد جمله گرد آرند
و به آتش بشویند و دانها بسته شود بستانند جوار نگینه خاتم نهند والسلام
باب ۱۹ صفت روغن اسکندری و بقیه روغن نی جهة آتش در

در قلاع شهرستان دشمنان افگنند و از اسرار غریبه است
و چهار فصل است فصل ۱ صنعت روغن اسکندری که گفته شد
بیارند نفط فارسی جزوی و سندروس و طلق کلس جزوی و روغن
جزوی همه را یک دیگ روباه کنند سطبر سر تنگ استوار و با غیره
نفط سیماب کنند و سر دیگ هم روباه باشد چنانچه گفت بشنید
و انجمله در دیگ نهند و سر دیگ محکم استوار کنند و در تنور تافته
نهند در شبانه روز آنگه بیارند و کوزه ها زنند و در اندران
کوزه کنند و آتش کنند یک شبانه روز آنگه بر آورند و نهند یک هفته
بعد از آن سرش بگشایند و وقت حاجت بکار برند چنانکه گفته شد
واگر درم از این روغن در شهر دشمنان بریزند همه شهر بسوزد و هر چند
که خاک و آب بریزند تیزتر شود و بیشتر سوزد دیگر آنکه چاره
کشتن بسازند چاره آن بود که دم عنبر است را بسرکه بیامیزند و اندر
سنگ بمالند و در آن آتش اندازند آتش بمیرد فصل ۲ اگر خواهی روغن
نهفته بجنبش روغن اسکندری عمل بر آن گردان و اسرار بزرگ است

و مخفی

و مخفی باید داشت بیارند نارسیار که ناشور تیز باشد و نارزرد
شده باشد و آب از او جدا کنند و در میان روغن کنند بالا ارند
بسیار چنانکه در آن روغن جرب شده نه چنانکه روغن در او بسیار
باشد پس او بود در شیشه کنند و شیشه را گل گرفته باید که به گل حکمت گرفته
باشد پس بسوی بالا است در گلوی شیشه نهند و سر نگون بگذارند
در سوراخ خشت بجنبد چنانکه سرش از آن طرف خشت بیرون آمده
باشد و نه بالا بود پس خشت را در گل گیرند و ته او بر سر شیشه ظرفی
بنهند و گرد شیشه را با جگ و خشتی بچینند و آتش زنند که روغن نمی
خواهد چکید جمع آرند و با روغن ها که گفته شد که غلوله سازند
گرد از آهن که میان او خالی بود که مقدار سه درم از این روغن
با شیشه در میان آن کنند و سوراخ در این غلوله باشد بقدر
آنکه فتیله نیز دران سوراخ رود و دو لب غلوله بغایت استوار باشد
چنانکه او را در کمان رعد نهند و فتیله نیز در میان سوراخ
غلوله نهند و روی در شهر دشمن در فتیله غلوله رعد زنند
بتجربه رسیده است به غلوله دران قلاع آتش در اندازند و روغن

غلوله را رسیده باشد و آن روغن را بر غلوله آلوده شود رسیده
باشد در گیرد و شهر دشمنان سوخته شود و نیز گفته‌اند که در شب
دارو بر هوائی گیرد نیز از این عمل روغن می توان کردن که آتش در او
زنند والله اعلم فصل ۱۳ آتش انگیختن در شهر دشمنان نوعی دیگر
اگر خواهند که آتش در شهرستان دشمن افکنند یا در قلعه‌ای تا در
موضعی بیارند سوی زبان و ریزه ریزه کنند و زیر آن خاشاک نرم
بر افکنند و آبگینه شامی بر او بر افکنند و پاره بلور در آن نهند
و دست باز دارند تا آفتاب بر او تابد و آتش در گیرد و اگر حراقه
با آفتاب نهند بهر طرف که روی حراقه باشد آتش در آنجا افتد
باب ۳۰ در ساختن گویهای مجرب چنانست که آن را در دهان
گیرند است که نتوان از دهان بیرون بیارند تا انزال شود و لغت گویند
و چهار عقد و یازده فصل فصل ۱ ساختن گوی که بیارند چون درم
سیماب در کیسه اندازند و با شیره گوار سحق بلیغ کنند و با
بجوشانند بعد از آن سحق کنند چنانکه سفیدی ماند و سیاهی رود و بعد از آن
بگدازم

بگدازم مس را خوب سرخ بکنند و در میان سیماب مذکور ایستاده
بجنبانند بعد از آن سیماب مذکور در جامه اندازند و بیفشرند
و آن چیزی که در جامه بماند آن را در جامه بگذارند و چیزی که از جامه بیرون آید
باز مس سرخ را خوب بجنبانند و باز سیماب در جامه اندازند
و بیفشارند و آن چیز که بیرون آید میان مس سرخ خوب مذکور در آورند
و بجنبانند تا غایت سه نوبت بکنند و هر بار طریق مذکور نگاه
دارند تا آنکه سیماب مذکور تمام در جامه بماند و بچکد بعد غلوله
سازند و در جامه باریک ببندند و بسازند بعد از آن نمک
نمک شور در تنگی اندازند و مقدار سه بار بریان کنند تا آنکه
سیاه فام شود بعد از آن یک دیگ گلی که گردن تنگ و دراز بود
مقدار آنکه گل از پانزده باشد و دیگ شیشه که گردن او دراز باشد
و دهان او گشاده باشد چنانکه در دهان دیگ مذکور در آید و جفت
بنشیند و گردن شیشه نیز بمقدار پنج شش انگشت دراز باشد
بعد از آن بیارند نمک سوده نیم بالای او تخته کنند و نیم فرو کنند
و نیم فرو در دیگر آن بگذارند و بر یک گنند و در دیگ مقدار

معمول اندازند که از دامن دیگ حرارت باشد و سرش وصل کنند
چنانکه گردن فرود بنج و دامن سرخ بکشد بعد از آن ببندد و
بدر ... کوزه را بالای دیگ بدارند چنانکه جانب دامن ... بلوله
و شیشه ... دامن دیگدان نهاده شده و فرود کردن سر شیشه دیگ
اونده را رند و بالای دیگ پنج شش انگشت دیگ اندازند و نیم
بالای ... وصل کنند و آتش بخ کنند چنانکه روغن ... شود و بجگر
و آنچه جمع شود در دیگ کنند و کوزه را از ریسمان میان بسته روغن
بلند ... چنانکه فرود نشیند و آتش کنند چنانکه ... در خورد و بعد
دو سیر و نیم تخم ... ال گرده بجان روغن بگیرند در او ریز کنند
و کوزه ... را در آن اندازند ... تمام آتش آهسته آهسته
کنند تا در خورد و اگر چیزی روغن بماند بهمان طریق یا طریق دیگر
بخورانند بعد از آن دو سیر و نیم تخم خرمای هندی جهت سرخ شود
روغن بگیرند و اهم بدین طریق عمل کنند بعد از آن دو سیر و نیم تخم خرمای
هندی جهت سرخ ... روغن بگیرند و اهم بدین طریق عمل کنند بعد از آن
دو سیر و نیم تخم خرمای هندی روغن بگیرند و اهم بدین طریق عمل
کنند

کنند بعد چهار ... درم گوگرد این ... روغن بگیرند بدین طریق عمل کنند
بعد سه درم کال ... با آب آتش گیرند و گوگرد مذکور را بگیرند و بگیر
گوشت ... گوگرد کرده بالای گوگرد بگیرند و در آب اندازند مقدار
چهار پاس آتش کنند بعد از آن بیرون آرند و مقدار پنج سیر شیر
در تغار کنند و گوگرد مذکور را در آن اندازند تا تمام شیر در خورد
بعد از آنکه بر آتش نهاده باشند چنانچه خواهند که عمل کنند اگر ... دامن
باشد که ... صحیح کنند یک درم سیماب خام گوگرد را تمام بخورانند
بعد از آن گوگرد مذکور را در جامه باریک ببندند و بار ریسمان
در گردن اندازند و در دامن بگیرند تا آنکه در دامن باشد
فارغ شوند چون خلاص خواهند از دامن بیرون آرند و اگر از
دامن بیرون آورد فارغ شود قدری ... در دامن بگیرد فارغ گردد
مجرب است والسلام فصل ۱۷ صنعت گوگرد دیگر الطریق آسان تر
از این بیارند از آن سه درم و نیم سیماب بعد از آن توتیای سبز
سه درم و نیم ... و توتیا را ... بعد از آن سیماب ...

بطریقی که گفته شد سیاهی از او برند توتیا و سیماب در گول اندازند
بدین طریق غلوله سازند و تحقیق تکه دینا روغن قنوار در دست مالند
و غلوله او نیز بالغه بعد از آن بیارند گچ پخته و گوگرد در آتش بگذارند و غلوله
مذکور در آتش بیندازند و شیره از آب برگ هالوره به هم بندد و در گرما
بدارند بعد بیارند بیضه تخم مرغ و میان آن بیضه در جامه گرد ببندند
همو ضعف شیر گاو میش در دیگ اندازند و غلوله در بیضه که در آتش آورند
و چهار پاس آتش کنند و سر دیگ محکم کرده از بامداد تا آفتاب فرو رفتن
یا از شام تا آفتاب برآمدن آتش تحت کنند اول و آخر اندکی بگذارند تا شیر
شود و بیرون آرند گوگرد شده باشد بیارند یک طاس شیر و غلوله در شیر اندازند
چون آن شیر مذکور خورده باشد بیرون آرند و در جامه بندند و در دهان گیرند
تا در دهان باشد پیر نشود و چنین بیرون آورند فارغ گردند مجربست
و آن گیاه فصل ۳ گوگرد که در دهن گیرند بیارند گیاه تا جو درختی بلند و او را
بکوبند بمقدار آنکه بوته تعلیق سازند و هم در حالت تر آن بوته سازند
و هم از آن بوته گرفته بر سر آتش نگاه دارند چنانکه آب آن خشک شود و چنین
بیک

بیک خشک شده بعد یک بیضه مرغ بیارند و از بالا سوراخ کنند
و آن بوته در میان آن در آورند و بالا مهر کنند بعد از آن
آن بیضه بگل حکمت بگیرند و محکم کنند و مقدار یکهفته بگذارند تا نیک
خشک شود بعد از آن با گل و آتش دم قریب چند پاس آتش
محکم کنند تا آنکه بوته در وی اندر آن سوخته شود بگذارند تا آتش
سرد گردد و از آنجا بیرون آورند سیماب بسته شود ان شاء الله تعالی
در دهان گیرد که امساک آید و فصل ۴ در صنعت گوگرد دیگر در این
مکررات آزموده شده بیارند سیماب و هفت شبانه روز
در میان شراب صابون بعد از آن در صلایه اندازند و با گل پخته
و شیره گوار یکروز تمام سحق کنند تا سیاهی او تمام بکلی رود
پس مانند ستاره روشن و لطیف و بعد از آن بیارند شیره آک
و جزو شیره آلوره سیاه بجز و در صلایه اندازند و با سیماب
اندک اندک می‌جنبانند اگر سیماب یک جز شود پس بیارند
آب نمک و آن را نیک بکوبند و خمیر کنند و بسیار بکوبند تا چنین
سرشتم چسبیده شود و خمیر بعد آن را مثل گوله کرد کنند

میان او کوزه بگدازند بعد از انکه سیماب و نقره در آن کنند
بعد از آن سر آن هم از آن آرد مهر کنند و محکم بگیرد و در دیگر
یک سیم از آن باید که آرد ماش فطیر باشد چون خشک
شده باشد در گل حکمت گیرند و گل نیز باید که فطیر باشد
بلکه هر بار باشد باید در گل گیرند و هر بار بگذارند خشک کنند چون
تنگ خشک شود کوره با انگشت قوی آتش کنند و آن غلوله که گور
در میان آتش نهند و بدمند تا غلوله که گور رنگ سرخ شود
چنانکه آرد ماش در میان سوخته شود آنگه باین برگیرند و زود
او را در میان آب نهند که گل تر شده شود و زیبق عقد شده باشد
بگو که شود ان شاء الله تعالی فصل سیم در صنعت گوگرد دیگر مجرب
از ماش گرده بیارند سیاه خالص و او را با هزار سپند یعنی
سپند سوخته سه روز یک سحق کنند تا سیاه شود بعد از آن با بیضه
تا حل از او آید و سفید مانند ستاره شود بعد از آن بیارند
بیضه و بقدر ریگ کرده از زرشت سوراخ کنند و بدان مغز
جمله بکشند و پاک کنند تا آنکه بیضه خالی ماند آنگه دائره از موم
برگیرد و سوراخ بیضه را محکم کنند و سیماب مذکور در میان او کنند
تا در سوراخ

تا در سوراخ بیضه رود و پر کنده شود چون سیماب در بیضه در آرد
موم محکم کنند و هم از قدری پوست بیضه آن سوراخ بیضه مذکور را
با لعاب بیضه بگیرند چون خشک شود بیارند سیر و دانه قرانه کنند
یکی را دو چوب سیر و دنبال سیر محکم کنند و بکوبند چندانکه چون
سکه شود و در آبچه و در [illegible] آرد ماش داخل کنند
و بکوبند چون تنگ کوفته شود بیارند بیضه مذکور را و مقدار یک
کارد از این سر گرفته بر او گیرند و همه جا هموار و محکم کنند پس در آفتاب
بگذارند تا خشک شود بعد از آن یکبار دیگر بر و خشت بگیرند کنند تا غایت
هفت نوبت به سیر گیرند و هر بار تنگ خشک کنند بعد از آن
هفت نوبت آرد گندم آنگه یکبار آهنی باریکی در میان آن
بنهند و نیم من روغن نخ در دیگ بزرگ کنند چنانکه در جوش بر
زود و پس تا تخم سر پوشش دیگ بیاورند و تار در میان او بندند
و آن غلوله بیضه را از میان بیاورند چنانکه انگشت از دیگ
بلند بود و آتش تحت کنند تا انکه بالتمام بعد از آن بگذارند
تا سرد شود بیرون آورند دارو آن بیضه باز کنند سیماب [illegible]

آورند و مویز عفص شده در جامه بسته نه سه روز در دهان گیرند بعد از
سه روز بشکنند و میان آن سرد اندازند که عفص کامل گردد
و بشکو گوشکه شود فصل در حب الزیبق زیبق را بپارسی
سیماب گویند و ویرا نام سیمابست بلغت الحیره ان العنان
الغنط الزمزم الحجر الملاء السحاب الموز القراء اورو والردعان
عین الحیوان اللبن الجمل الدهو الابل الفرار الروح الطائفة
الطیار این مجموع زبان است با انهی زبان شیرازی جیوه
گویند و بهترین وی آن بود که زنده بود و مستعمل کرده باشد
و بیغش نه کشته بود و اگر در کرباس پاره کنند و بعث زنند تا بیرون آید
لون کرباس سیاه شده باشد و زاوق نیز گویند فی الاختیار
آنست که آنرا کوشکه گویند چون در دهن گیرند موه را فرو
تشنج بازدارد و دوست کند و صداع ببرد حب الزیبق مع
الذهب بوزن کوشکه که در دهن داشتن دست کی را سود
کند و نکو است و خشک شدن دهن را سود دارد بجا ورند سیماب
بگیرند و زر سرخ و نقره بگیرند براده کرده یکی جمع کنند و حب بندند
و چهار روز بگذارند بعد از آن در میان آرد میده بگیرند و گنور را

دهند

دهند تا فرو برد بعد از سه روز او را بکشند و حب شد گوزر را
از شکم او بکشند و بشویند و بوقت حاجت در دهن گیرند
چنان شود که خواهند انشاء الله تعالی فصل صنعة حب الزیبق
مع الذهب والفضة که در دهن گیرند قوت [illegible] کند و تشنج
و تنگی نفس را سود دهد و دهان و کام خشک شدن را سود بود ان
شاء الله تعالی زر سرخ خالص براده کرده [illegible] و نقره خالص براده
کرده پاکیزه و بگیرند سیماب و هر سه را یکی کنند و بیامیزند و صلابه
کنند و حب بندند و در میان آرد سرشته بگیرند و ماکیان سیاه
یا زاغ سیاه بدهند تا فرو برد و نگاه دارند و بکشند [illegible] روز
دیگر و را بکشند و حب بستانند و به آب سرد بشویند و بوقت
حاجت در دهن گیرند که مجربست ان شاء الله تعالی فصل
حب الزیبق مع حب التوتیا و هو الحجر البحری که در دهان
داشتن تنگی نافع آید و حرارت مزاج را بنشاند شود و از
دفع تشنگی کند و دست کی را فائده قوی کند و انشاء الله حب الزیبق

بکوبند و بحرب بیارند زیبق بگیرد و حب سنگ [illegible] بگیرد
و بصر برا بگدازند چون گداخته شود زیبق بیندازند و حب
بندند و مالکان را او بنه و تیز ور بگدازند بعد از آن مالکان را
بکشند و حب بکنند کورستانند و بوقت حاجت کار فرمایند
و در دامن گیرند که نافع آید حب از زیبق مع خباث الحنیفه
آنرا بهندی [illegible] باسادی خوانند و گو نکه در دامن داشتن منافع
بسیار دارد و بوقت حاجت گوی دهد و معده را گرم دارد
و زود هضم طعام شود و آروغ ترش دفع کند بیارند زیبق
هر جزو و فضه برادة کرده یک جزو برادة آهن پاکیزه نیم جزو
سنگ فرای و انکه یک جزو مرقشیشاء ذهبی و زرنگ جزو
جمله یکی کنند و [illegible] نیند در وقت سودن اندک آب اندازند
و همی سایند تا حب شود پس بیارند خشت پخته و در میان وی گو کنند
و در میان گوی قدری برگ [illegible] نهند و این حب در میان
گو بر دوی [illegible] نهند و از برگ بپوشانند و گرد پیش بگل حکمت
محکم کرده

حکمت کرده محکم کنند و چون خشک گردد از آتش خفیف تر کنند
و سرد کنند پس آن حب را از آن گو بیرون آرند و در آب سرد
اندازند و بوقت حاجت در دهان گیرند که مقصود حاصل شود
ان شاء الله تعالی فصل صفت حب دیگر که انزال دیر شود و نقد
ممغز زیبد بگیرند عاقرقرحا دو جزو قرنفل دو جزو مشک تبتی یک حبه
همه را یکی کنند و [illegible] بیزند و به آب اصابع الصفر و یا شیره
ادرک پرورده حب کنند بمقدار نخودی و بوقت حاجت در دهان گیرند
که قوتی بیند عجب و لذتی عظیم یابد والسلام صفت حب دیگر
که در لذت [illegible] زیاده و انزال دیر شود بگیرند تخم اصابع
الصفر یک جزو عاقرقرحا جزو قرنفل دو جزو ورد یک کنند و [illegible]
و بیزند و به آب نرگس تر سرشته و حب کنند و بوقت حاجت
در دهن گیرند که قوتی عجب و لذتی غریب [illegible] حاصل شود صفت حب
زیبق مع العفصه زیبق یک جزو و فضه یک جزو جمع کنند و خروس سفید [illegible] بند

تا بجوشد و چون بتمام بماند بعد از آن او را بکشند و اگر نیکو بستانند
گرد آن گرد تمام دهد و نقشی و نشوید او را ابر و باب ۳۲
در صنعة الکتابة که چون بنویسند پیدا نبود و چون بر آتش برند
پیدا شود و انواع است در یک فصل اگر از آب زرد چوبه و نیل
و مازو و روناس و اتحاد یعنی با هم از آن هر یک گرفته جمع کنند و با آن
بنویسند پیدا نبود و چون با آتش نزدیک برند پیدا شود خطی سبز بهر جهت
خوب سبز آید و اگر با زردی آب سرخ بنویسند پیدا نبود و چون
به آب بنویسند خطی سیاه لطیف پدید آید و اگر با آب پیاز تنها
و بر آتش برند سیاه برآید و اگر آب لیمو تنها بر کاغذ بنویسند
به آب پیاز بنویسند و بر آتش دارند رنگ زرد پیدا شود
و محرر آید و اگر کاغذ بشیر عور بنان و شب بنویسند و با آب
بمالند آنچه شیر رسیده باشد تر شود و اگر نوشادر بنویسند
پیدا نبود و چون بر آتش دارند پیدا شود و اگر با آب چشم گربه سیاه
بنویسند نبود و به شب توان خواندن چنانکه روز و اگر پیه گوسفند
را از

سه روز در آب کنند بعد از آن بنویسند به آتش و سرخ بهر جهت لطیف
برآید و السلام باب ۳۴ در صنعت دستهای کارد و ساختن
لاجوردی و سبز و سرخ و زرد و صدف کاری که از سنگ پارهای
قدری بسوزان تا خشک شود و قدری بسوزان تا زرد و آن دو فصل است
فصل اول بیارند صدف سنگی یعنی سفید مهره و آن را در هاون
خورد کنند و بیزند و صلایه کنند و بشویند و خشک کنند و بار دیگر در
در هم شنگرف صلایه کرده زرد آب گرفته اضافه کنند و با یکدیگر
بیامیزند و قدری صدف را عروسک به آتش نرم داشته چون نگه
ورق ورق از یکدیگر فرو ریزد مانند برگ سیر از این صدف قدری
در آن سنگ شنگرف حل کنند و با شیر گاومیش که اول بچه آورده
باشد بسرشند و بعد دسته کارد و با طول آن را بسازند چنانکه
خواهد پس با زر قلم کاو سرهای او را دیگر کنند و اندرونش پاک بسازند
و این دسته در یک برگ از هر یک که باشد و اگر با آن نود بهتر بود
بهتر بود در میان قلم کاو نهند و سرهای او به آرد ماش بگیرند و دیگر را

آب کنند چنانکه همه دیگ آب باشد و مقدار چهار انگشت پنبه دانه
بر سر آب کنند و این قلمهای کاورا در بالای پنبه دانه پهلوی
یکدیگر نهند و سرپوش سر دیگ نهند و از صباح تا وقت شام پاس
آتش تیز کنند نه سخت تیز و نه سخت نرم بعد از شام پاس و شب باز
دارند تا سرد شود روز دیگر در سایه خشک کنند و در آورند و بچرخ
در صقول آورند بعد از آن ظرف را از پنبه دانه کنند و جدای کنند این دو سنه
در میان پنبه دانه کنند و بدست آلند تا جلا کرد و لولو شود رنگ
و حسن پیدا کنند که عقل حیران شود که چه جواهر است و صدف ریزه
در آن مانند زر نماید پس کار در او خست … یا قلم آتش یا بچه
خواهند و السلام فصل ۱ در صنعت رنگهای عجیب دیگر که در دستهای
کارد عمل کنند و آن چنان باشد که اگر سبزی در عاج خود خواهند
که برنگ طوطی باشد ده درم ازین سماق و سه درم زنگار مصفا که
کوفته شده یا چهار درم لیمو شسته و ده درم ریزه صدف و اگر زرد
خواهند چند درم ازین و سه درم زرنیخ زرد که نیکو صلایه کرده باشند

و اگر لاجورد

و اگر لاجوردی خواهند چهار درم نیل یا لاجورد و سه درم اول
ده درم ریزه صدف غروشک با همان شیر خمیر کنند و چنین
و جلا دادن همان ترتیب است که گفته شده دیگر هر جنس
که ازین دارو خواهند توان ساخت و چنین یک نوع بود و این
از هنرهای غریبه است همه کس این نداند و کار فرنگ است عمل
استادان یادگار است باب ۱۳ که خداوند آن زرق یابند
مثل آنکه چیزی در دست گیرند و غایب نماید و آتش در دست
گیرند و در دهان کنند و در جامه کنند و نسوزد و شعبده و حرفها
و صنعتهای عجیب دیگر غریبه و انواع است و پنج فصل است فصل ۱
در صنعت آنکه چیزی در دست گیرند و غایب شود بیارند طاوس
و او را از زرنیخ زرد و سرخ هر دو در میان آرد خمیره کرده
بخورانند و زبل او را جمع کنند هر گاه که او را در دست بمالند هر کاه که آن
که در دست نماید که غایب شد و این غریب است فصل ۲
تا منع النار من الحرق آتش نسوزاند دست … او بمالند
و بیارند کافور حل کرده و آب … زر و بهم … خوب حالیه چنانکه

چنانکه کسی بزند و بکوبد تا خشک شود و هر چند که آتش بزرگ باشد
در آن روند و نسوزند و خنثی شوند این بود عزیب نوع دیگر از این
عجیب‌تر و لطیف‌تر بیارند طلق حل کرده و لوث در بر آن بگویند
بکند و باز وصل کنند و بیارند لفظه سارکی و بر انگشتان خود بمالند
و به چراغ دارند تا در گیرد و دود از بالا نکند و باز در حاسه
بمالند و باز در گیرد و عجیب این است و استاد انوع دیگر از آن عجایب‌تر
و نیکوتر بیارند طلق محلول و سرکه بیامیزند و در دهان گیرند و غرغره کنند
آنکه انگشت آتش شده در دهان گیرند دهان نسوزد و چون بیرون
آورند در آب اندازند آب بجوشد اگر کسی انگشت در دهان او کند
انگشت او بسوزد و این نیز عجیب است و اگر سوم در دهان گیرند فی الحال
بگذارد و دولت اسلام فصل نهم در صنعت چراغها که هر یک نوعی نماید شبد
و غیره اول چراغی را که خانه پر از آب نماید بیارند پیه گرگ و پیه ماهی
و اهر حر بگدازند و هم بیامیزند و فتیله کنند و بر چراغدان برافروزند همه خانه
چنان نماید که پر از آب باشد نوعی دیگر اگر مغز [illegible] بگیرند و در روغن
زیت حل کنند پس برگیرند و در چراغدان نهند و بیفروزند بر روغن چراغ
خانه همه پر از کژدم نماید و این هم عجایب است نوعی دیگر اگر پس
چراغدان

چراغدان سازند و در پوست مار فتیلها کنند و در روغن الغاطب
نمایند و چهار پنج از این چراغ برافروزند چنان نماید که خانه
پر از مار است و اگر گندم با کوکرد سفید بجوشانند همین فعل کنند
و اگر خواهند که آن مرغ بیهوش باز آید سر آن مرغ را در دامن گیرند
بیهوش باز آید صنعت دیگر به دست مرغ کشته شود بیهوده مرغ را
و سوال از حلق او برکشند و در خانه جای کاردی در زمین فرو کنند
چنانکه سر کارد بالا بود و مرغ را کنند سر مرغ حلقی خود را بر آن
کارد خود ببرد و باب ۳۳ صنعت رشتم بنیز و جوهر الصنایع بود
و آن یک فصل است بنیز تا زرد چنانکه خواهند و آن رد
سنگ برار از زر ببرند تا به پهنا هر چند سنگ سبز ببرند بهتر آنکه یک نوع را از
بنیر و یک نوع آهک برسر کنند تخته تا بنیر فرش و تحف شود یک بنیر را
و یک آهک و در جای هموار سنگی بر سر آن نهند و دو روز بگذارند در آفتاب
پس از آهک بشویند و پاک کنند و با نمک خوب پخته باز بهمان ترتیب تحف
کنند چنان که آهک را کردند و در زیر سنگ نهند و هفت روز دیگر
بگذارند تا پلیدی او برود آنچه سرخ که در روی [illegible] گشته و اگر در آفتاب

چوبه باز در وی آورد و در دیگ کنند و باز آب و نمک در وی کنند
و بجوشانند تا چربی که مانده باشد برود و همه را بر روی آورد
و بر سر آب آید آنگه به پاره پنبه آن چربیش را از سر آن بردارد تا
بجدی بجوشانند که هیچ سرخی اندر آن نماند پس آن آب را بریزند و دیگر
بار در آفتاب نهند تا خشک شود و اگر سرخی مانده باشد دیگر بار در
کنند تا آنگاه از مالش کنند که هیچ سرخی اندر وی نمانده باشد و آنگاه
بر [illegible] پس خورد بسایند مانند سرمه و در شیشه کنند
و از گرد و غبار نگاه دارند چون خواهند که کار فرمایند بستانند سفیده
تخم مرغ و در شیشه دیگر کنند و بجنبانند تا کف بر آرد و بگذارند تا آن
سفیده اندر شیشه همچون آب روشن گردد و باره زرد در قوام باشد مثل [illegible]
پس این آب سوده بر سرمه و قطره قطره در این بیزند و بیامیزند
در صلایه تا آنگاه که این آب سفیده با سنگ مالیده شود و زیر آن
چسبد و بگذارند که آب از سنگ برخیزد که چنین بود به غایت محکم و نیکو
و چون خواهند که جاری شود و رونده گردد آب اندک بکنند و آنگاه
بجنبانند تا رونده شود و آن سریشم چنان که آب و آتش بر وی کار
نکند و باید که چند آب اندک بر وی افکنند که در آن ساعت که
بکار برد

بکار برد که چون بکشاید و باره بهانه خشک شود دیگر باره حل
نتوان کرد مانند سریشم باشد و همه چیزی بدان و کار بکنند و این را
سریشم پنیر گویند و بس کار از این است که بعضی را شاید
والسلام باب ۳۵ در چسبانیدن برنج که در آب باران
بر نیاید اگر ده روز در آب نهاده شود و آن یک فصل است
بیارند سریشم ماهی بگیرند و روغن کتان بگیرند و سریشم پنیر بگیرند و هم
اول سریشم ماهی در آب بر سر آتش بگدازند و چون گداخته بود آن
روغن کتان با او بیامیزند چون بگداخته شوند سریشم پنیر [illegible]
که گفته شد بیامیزند و صلایه کنند و هر چند زود زود برهم زنند
بیندی و آنچه خواهند بآن بچسبانند و در میان برنج از هر طرف
از این دارو بمالند و در آفتاب نهند تا خشک شود اگر بهوا فرو برد
و از آنچه که بر این دارو چسبانیده شده بر نیاید و این دارو
باشد که در غایت محکمی و خوبی است مثل صفت گفته اگر ظرف چینی
شکسته بدان دارو وصل کنند چنان محکم شود که نشان ندارد والسلام
باب ۳۶ اندر ساختن سیب سخن گوی که اگر هزار بار بجنبانند

فصل ١١

چون بلبل آواز دهد و بوی مسک از آن آید و آن حرف قصارت است
به رشته از چوب کوتاه مثل نارنجی و اندر آن او سوراخها کنند و بر هر طرف
سوراخی بکند از زبر برابر بر راست هر سوراخی یک سوی
مسی بنهند و سو سو ابریشم بچسبانند و بر گرد او قدری لک لعل عنبر
تعبیه کنند و بعد از آن آن کوزه را نقشهای لطیف کنند و روغن دهند
و اگر او را بوی کنی بوی مسک آید و اگر بر دست گیرند چون نارنج باشد
و اگر هزار بار بجنبانند چون بلبل سخن گوید و این از عجایب جهات است
بجز باید دانست فصل ١٢ در صنعت ساختن لوتس کمان از
کاغذ که بسیار جا بکار آید بیارند کاغذ خطائی دار و داده تا بنی آهار
داده که در باب حلیة الکتاب ذکر او گفته شد بعد از آن بیاورند
روغن کمان و شنگرف و لعل و رنگ زیبق و بیارند زرنیخ و طلق
خائیده بیارند نیل سوده اول از هر رنگ که رنگ خواهند از این رنگها
هرکدام که خواهند صلایه کنند بعد از آن با روغن کمان که رنگ بیخ
صلایه کنند چنانکه دانسته از روغن هر رنگ بود چون رنگ
صلایه داده شد از آن کاغذ آهار داده خالی برابر و بخته بکشانند
و از آن کاغذ

و از این روغن رنگین بگیر و زمینه را و با لند و در آفتاب بدارند
تا خشک شود آنگه یکبار دیگر هم از این روغن رنگ بالند و در
آفتاب بگذارند تا نیک خشک شود آنگاه یکبار روغن اول که
مالیده اند از آن هم که مالیده اند هر جا بر کاغذ منقش
و منقش خواهد شد یعنی تازه خواهد شد و نقش پدید
خواهد آمد آنگه این طوس باشد در غایت خوبی از جهت کمان بکار
بود و نارنج نیز از این نقش توان کرد و پوشش و ابره
و چماق و شانه و بانچه قابل باشد از این طوس بکار رود
و این سوراخ رنگ شاید اگر خواهند زنگار کنند سبز شود و زرنیخ
کنند زرد شود و در نیل لاجوردی گردد و از شنگرف سرخ شود
و هر رنگ که با روغن بر آمیزند و بر کاغذ مالند طوس بدان رنگ
در آید و در رنگ دادن از جا که کمال او را نگاه دارد و السلام تم
باب ٣ در صنعت ساختن سریش و سختی و ساختن سیماب
و تبدکردن سیماب و حل کردن طلق و ساختن صلایه نورنجی و از

از جوهر بصری و کحل الجواهر است و حل تر است فاروق و این باب
هفت فصل است فصل ۱ در ساختن برنج و منقی بلا مرتاب
آغاز عمل بیارند نحاس چندانکه خواهند و جمله را تنک کشند
و ریز ریزه سازند در قیاس و هر چند ریزه تر بهتر پس بیارند
برنج نحاس سنگ بصری و خورد بسایند بعد از ان او را با [illegible] شب
مویز با قند کهنه حلاب کرده بسرشتند مانند نال قرص سازند
و بر سفال آب نرسیده نهند و زیر آن سفال آتش کنند
تا چندانکه بسوزد که سیاه شود و روغن گردد پس بار دیگر
از سفال برگیرند و بسایند و ثلث توتیا آمیخته شود [illegible]
بر این توتیا اندازند و بر سر آن گیرند پس بیارند بوته بزرگ
بر اندازه نحاس ریزه در بوته تنگ کشند پس از ان سنگ بصری
بر بالای او پراکنده ریزه پس دیگر بر بالای سنگ بصری و [illegible]
بر بالای مس الجنس تا تمام بوته نهند و گل حکمت گیرند و در [illegible]
نهند تا خشک شود بعد از ان در کوره نهند و به آتش [illegible]
و به دمهای بزرگ بدمند در آتش قوی یک ساعت تمام بدمند
حاصل

چنانکه این جواهر نحاس گداخته شود و بعد از ان بیرون آورند
و سرد کنند بتوفیق خدا ریزه که هرگز غیر و شبه و منقی است
بلون بازر مغربی برابر و بعینه شده باشد همه برنج بود
و از این برنج هرچه خواهند از طشت و آفتابه و طاس
و طبق بسازند که هر روز رنگ زیاده بر آرد و این برنج بود
و منقی خواهند بود انشاء الله فصل ۲ در ساختن سیماب
و این از اسرار غریبه است آنچه معمول سخن دشوار است و از حکمای
اول کسی نکرده و درین وقت استاد این ضعیف که با انواع
فنون آراسته بود چون لب حل دریا بسیاحت افتاده به شهر
رسید که آنرا حلب گویند بخدمت حکیمی پیر و معروف و معتبر
مجالس [illegible] شد تا مدت سه سال در خدمت آن پیر بود
و آن همه در این شغل مشغول دید بصد هزار حیله چنانکه در
مقابله این عمل روشن باشد تا هر که این را بخواند بر خود آسان
نگردد و این علم را عزیز دارد و مشتبه نکند لطیف است

آغاز این عمل شریف در ساختن این جوهر که معروف است
سیماب بیاورند ده جزو سرب محلول که به آب سیماب حل کرده
باشند و پنج جزو طلق سیاه که بجوشانند که پخته باشند پس
هر سه را در جا کنند و آب سیماب بر سرش کنند و اصلایه کنند
تا هر سه با یکدیگر بیامیزد و امتزاج گیرد پس در کرباس سطبر
اندازند و بقوت لجاج بفشرند تا صاف بیرون آید بتوفیق
یکی که درست بیرون آید زیبق صافی روشن که از نقره
فرق نتوان کرد و چند محل کار آید و روشن و نورانی شود
و هر عمل که کنند توان کرد و مروارید زرد را درو کشته منور
گردانند و روشن کنند والسلام فصل ۱۳ در صنعت حل طلق
که در کارها ضرورت شود و انواع بود از همه این یکی که کهنه
شود بیارند طلق کوکنه و در کیسه کنند و بمقدار طلق دانهای
خرما بر سرش کنند با ریزهای بلور و بیرون بمالند که چیزی
مانند مغز از آن بیرون آید آنرا جمع کنند در کاسه
انچه

انچه بر سر آورد در بر شد و انچه باشد بگذارند تا خشک شود جمع کنند
و در کوزه کنند و صباح آن کوزه را با در کارگاه کارگران
با کوزه گران و یا کورهای خام آن کوزه سر گرفته بر بند
سه روز چنین کنند این طلق مانند سفیده بیرون خواهد آمد
آنرا اصلایه کنند و در شیشه کنند و سرش مهر کنند و بیست ساعت
روز در چاه حل که گفته شد نهند و بر طریقی که هر سه روز
بے تازه کنند بعد از بیست ساعت روز بیرون آورده و در کوزه
فقاع کنند و بر سرش یکی فنور بگیرند و در اخگر آهنی در او بندند
و در تنور خبازی سیاه و بریزند بگیرند و صباح بیرون آرند بغربال
بکشند و همه چیزی در سیماب کوزه فقاع بود و نیز سفید بود روشن
و صافی از سیماب فرق نتوان کرد و هر جا که طلق حل کرده
دکر رفته از آن کار فرمایند والسلام فصل ۱۴ نوعی دیگر
است آن تر بودن در هم طلق ورق کرده و بست در اشنکاو
زرد که گرم و تازه نباشد کنند و چندان بمالند که حل شود باز

در حل نهند هرجا که خواهند عمل کنند والسلام فصل ۶۵ صنعة
صلایه بلور بخش که از حجر الحجر سازند که هرکس که صبح و شام آنرا
در چشم کشد هرگز درد چشم و علتهای که در چشم می‌شود چشم او
را نیاید و عجیب و پسندیده است بستانند سنگ بلور پاکیزه
ده درم دهان مقدار کنند که نرد پاکیزه و هر درم را در دیگ
سفالین نهند و آتش بر بالا سازند چنانکه بگدازد و چون سرد شود
از آتش بیرون برآرند و شش درم سکه کاو و شش درم
و شش درم شیرها که و شش درم عسل یعنی شهد خالص بر نهند
و بمالند و در یک بوته نهند و سرش چنان بپوشند که دود از آن
بیرون نرود و یکپاس از او بدمند بعد از آن دهان بوته گشاده
کنند باشند و بر کشند و سحق کنند آنچه جدا از او بریزد باز
بهمین طریق اول کنند چون یک تولچه بدین نوع جمع شود
هرکه او را مدام در چشم کشد هرگز تاریکی چشم نبیند و او را هرگز
درد چشم نشود و گرد و غبار از چشم دور سازد و روشنی فزاید
و حرارت نشاند والسلام فصل ۶۶ کحل الجواهر سیماب
ببندارند

بیارند بدین تفصیل که فیروزه یک مثقال لعل بدخشانی یک درم یاقوت
رمانی مروارید ناسفته یا ناسفته یک مثقال یک مثقال اقلیمیای
زر دو درم اقلیمیای نقره یک مثقال بابای قلعی یک مثقال
لبه سرخ یک مثقال عقیق یمنی یک مثقال دارچینی فرنگی یک درم
شاه دانه عدس یک مثقال نبات مصری یک درم اول دارچینی فرنگی در آب
انار ترش بیست روز پرورده کنند و داروهای دیگر را بیست روز در آب
باران بهاری پرورده کنند و خشک کنند و بسایند و با دارچینی فرنگی
آمیخته کنند و باز همه را بسایند و بکار برند خاصیت این کحل گفتن را
نشاید و از دست کسی نیاید و نرسد مگر شاهان عالم را والله اعلم
فصل ۶۷ در صنعت تیزاب فاروق و خواص آن بسیار است
چنان باشد که بیارند زاج کوفته و آنرا شوره هر باره کوبیده
و آن مقدار زاج بلور یعنی پهتکری اعلا و ربع شوره نوشادر
یکسان این همه داروها را بیکدیگر بسایند در قرع و انبیق کشند
تیزاب از او بچکد که اگر کارد در او فرو برند کارد گداخته شود
و دست در حجت بماند لا چنان باشد که هر پاس آتش

سعید کنند در میان یک پاس قرع سرخ شود آنگه انبیق بنهند
آب چکیدن گیرد چون قرع سرخ شد انبیق بنهند از قرع بخاری
پیدا شود و انبیق نیز سرخ شود باید که انبیق را بگذارند که جمله دمیده شود
به تیزاب و چون سرد شود فرود آورند خواص بسیار دارد اول کسی که
العیاذ بالله بهق یا برص باشد بر روی مالند رنگ وی متبدل گردد
و بگرداند بالکلیه رفع شود و اگر جراحت بموم و روغن حل کرده
در وی که ... شود و حل شود و نیز گفته اند که اگر یک تولچه نقره بر وی
افگنند که گداخته شود و هر ده تولچه نقره شود و هر تولچه زر تا جد گردد
آن تولچه تیزاب ... همه کس را معلوم شود و اگر در داستانه راه الله
بهتر شود و سبز زهر کنند و نافع بود ان شاء الله تعالی باب ۳۸
در رنگ کردن یاقوت سفید که سرخ شود و قیمت یاقوت سرخ گیرد
و آن یک فصل است بگیرند قلقند و زاج سیاه و قلقطار و قلقدیس
و سحاله فولاد و دم الاخوین یعنی خون سیاوشان از هر یک جزوی
و از پوست بیخ انار جزوی همه را بسایند سرکه و بول الصبیان
یکروز تمام ماند بعد خشک شود آنگه در شیشه گرفته کنند
و شیشه

و شیشه دیگر بنهند بر سر آن سر شیشه را بر زمین باید که در شیشه زیرین
باشد آنگه در زیر زمین ... تا حل شود و بیرون آورند مدت
حل شدنش یک روز یا کمتر چون حل شود بیرون آورند آنچه در او بود
سرخ باشد مانند جگر کبوتر آنگه یاقوت سفید را بسایند
و در قرع آهنی ... نهند و قدحی بر سر او نهند و آتش در زیر آن کنند تا
رنگ گیرد آنگه بیرون برند یاقوت سرخ شده مانند دانه انار لطیف
و پاک هر جا که خواهند بکار برند ان شاء الله تعالی باب ۳۹ در صنعت
نوشتن بر عقیق کردن و خواص سنگها یافتن و ساختن پس از
آهن و ساختن اقلیمیای سیم و سوختن ارزیز سوخته جهت رنگ
بلور و صنعت تعویذها و نگینها و دانستن هر لآلی که چند دارند
و آن سه فصل است فصل اول نوشتن بر عقیق بستانند
پاره قلیای زجاجی و پاره برگ عرعر و هر دو ... سرمه بسایند
و آنگه سرکه تیز هر دو بمالند و هر چه خواهند بر عقیق بنویسند و بگذارند
تا خشک شود و بر کوره آتش برند تا یکدم شود چون زمانی برآید

از آتش بیرون آرند و چون سرد شود دارو و دلبید زر لعل آید انشاء الله
فصل ۲ در قلعیهای سیم ساختن بیارند سیم پاک و همورش
مس مثل وی و اهرم را بگدازند و کبریت بود در او افکنند
اندک و اسکه او را ریزه فرو کنند و بی لیک برنند هرچه سوخته بود
بار دیگر بهمان طریق که گفته شد کار فرمایند این را قلعیهای سیم گویند
فصل ۳ در صنعت زر سوخته بیاورند براده مس پاکیزه و در کداز
آورند و کبریت زرد سوخته اندکی بخور دهش دهند تا سوخته گردد
و بیرون آورند آنچه سوخته بود جدا بدارند و آنچه سوخته نبود بهمان طریق
بسوزند و بعد از آن پاکیزه بشویند و بدارند جائی که گفته شد در رنگ بلور
وغیره کار بندند نیکو آید ان شاء الله فصل ۴ در صنعت ساختن مس از
آهن بیارند آهن تنک کرده یا چیزی ساخته از آهن و او را پاکیزه
کنند و بسوهان بمالند تا جلاهای زنگها و ریمها از وی برود اگر
آهن پارها یک پاسند بهتر آید بیارند زاج و بجوش کنند در میان
آب مثلا اگر ده سیر آهن ریزه باشد یکسیر بها فتر در ده سیر آب
اندازند و چندان بجوش کنند که به پنج سیر باز آید و در قفس سیر
لگ لگر

نمک سنگ سوده در میان آب با قلیه بر زد تا حل شود و لیس بیارند
آهن پاره ها در آب اندازند و بجوش کنند سه جوش و بگذارند
تا سه هفته بعد از آن بجوش کنند تا آب هیچ نماند پس آن بر دارند
از دیگ در بوته کنند و قدر ریک و درم تنکار بار کنند و بقوت
از آتش تیز بدمند و بوته را بشکنند و بدر آورند بتوفیق خدای عز و جل
جوهری پیدا آید چون نی مس نرم و همچنان کس فرق نتواند که
بهرچه خواهند سازند از جهات خرج بکار دو این عمل کالشیخ حکیم است اسرار
غریبه است فصل ۵ در صنعت نگینها و تعویذها از رنگین بیارند صدف
باز مهره که او را سنگ گویند و آن فه و بشویند و باز صلایه کنند و باز بکار
مصفا خمیر کنند یا با شنگرف یا با زرنیخ هر رنگ که خواهند چنین
خمیر شده باشد در صلایه خرد کنند و بشایه و باز با بریشم سبز خمیر کنند
بزودی در آنها و نگینها و تعویذها انها زنند ... روز بگذارند تا خشک شود
بعد از آن بکرنج زنند و هموار کنند و به اصول آورند آنچه از این جنس
جمع شود در میان خریطه کنند که از پنبه دانه باشند و سر خریطه محکم

کننده می مالند باید که مهرها به روغن زیت چرب کرده باشند یک روز
و چهار روز بالله انچه جلا گیرد که مانند مروارید و فیروزه و یاقوت است
به آب و آتش چرب نشود و هرگز تغییر نکند مگر که بشکنند والسلام
فصل در دانستن آنکه هر آثاری خود دانه در دل لا یعلم الغیب الا الله
الا انچه حکما بحسب تجارت و حساب حکم گفته اند اکنون بشمارند که سنگ
چند گونه گری دارد به هر کنگره بعضا ... حساب کننده خوان بشکنند تفاوت
نکند و بسیار آزموده اند چنین بوده فصل در معرفة سنگها
که هر سنگ چه خواص دارد و بکار می آید از گفته افلاطون حکیم گوید
بدانکه سنگی هفت نوع است بر هفت رنگ سفید و سرخ و زرد
و سبز و آسمانگون و سیاه و ابهام چون بشکنند بخلاف رنگ
که دارد پیدا کند هر یک را خاصیت مجربست والسلام فصل در رنگ سفید
اگر بشکنند و رنگ آب سفید آید هر که او را با خود دارد عجیب بیاموزد فراموش
نکند و حافظ گردد و اگر رنگ سبز بیرون آید فال از دست او خوب بر آید
و چشم خلق عزیز گردد و اگر آب آسمان گون بیرون آید هر که با خود

دارد از گمان خطر ایمن شود و اگر آب سیاه بیرون آید زهر
فایض بود فصل در صنعت سنگ سیاه و خواص آن اگر سیاه
بشکنند و از او آب سفید آید پازهر باشد و اگر آب زرد بیرون آید
خاصیت آن سنگ سفید باشد و اگر آب نیلگون بیرون آید
دارنده آن دلیر گردد و اگر آب آسمانگون بیرون آید دارنده
کبیر المنفعه گردد و اگر آب سبز بیرون آید از گزندگان ایمن گردد
و اگر بگزند گزند نکند فصل اگر سنگ زرد باشد و آب سفید
بیرون آید دارنده از هر جانب که دارد روا شود میان خلق
محتشم گردد و اگر آب سیاه بیرون آید سنگ زرد بر آید و اگر
نیلگون باشد نزدیک محبوب گردد و از وی انتخاب سنگ
آید و اگر آب سبز بیرون آید هر که با خود دارد بر دشمن ظفر
یابد و در چشم بزرگان عزیز گردد و اگر بر آب خواند درد
شکم را سود دهد فصل در صنعت سنگ سرخ اگر از او آب سفید
بیرون آید ظفر در جانب دارنده باشد و اگر آب زرد

بیرون آید در دل زنان محبوب گردد و اگر آب سبز بیرون آید
در حرب و ضرب کس بر وی ظفر نیابد و اگر نعلی
بیرون آید حاجت وی روا گردد و جادوی بر وی کار نکند
فصل سنگ آسمان‌گون اگر از وی آب سفید بیرون آید ایمن
شد و مان بود و اگر آب سیاه بیرون آید در چشم مردم به هیبت
نماید و با حرمت باشد و اگر سبز بیرون آید سنگ را در چشمه
یا در جائی که آب کم شده باشد داشتن آن سنگ نافع آید
افکند آب از آنجا پیدا آید و اگر آب به کشت کم شده باشد
داشتن این سنگ نافع آید و اگر درخت بار نیاورد و بر درخت
ببندند بار آورد و اگر با خود دارد نزد بزرگان عزیز گردد
و اگر آب سکنجبین بیرون آید در چشم کند هر که او را ببیند مطیع امر او گردد
فصل خواص خانه سنگ اگر آب سفید بیرون آید هر که او را ببیند
دوست دارد و محبوب گردد و اگر آب سرخ بیرون آید در سفر حاجت او
نیکو شود و هر کاری که کند زود بر آید و اگر آسمان‌گون بیرون آید
منافع او

منافع او بسیار است فصل خواص سنگ سبز اگر از او
آب سفید بیرون آید زنانی که دارند به [illegible] زود بر آید و هر چه
آنجا رود نیکو [illegible] کند و اگر بر درخت خشک بندند بار آورد
و اگر آب سبز بیرون آید دارنده او بر خصم ظفر یابد و دشمن
مقهور او گردد و درد سر را نافع باشد چون آن آب خورند
والله اعلم باب ششم در صنعت آنکه هر رنگ که در جامه چکد
از نیل و روغن و سیاهی از ابریشم و نخی و اطلس و قطنی و صوف
پاک سازد از آن [illegible] کند و یک فصل است اینکه چون جامه داغ
دار شود و چرکن پاک کنند زیرا از هر جنس که بر او ریخته باشد
درین باب سخن بسیار است که گفته‌اند طبایع شناسان
ولیکن دلپذیرتر ازین نیست که یعقوب اسحق کندی گفته است
اندر رشتنهای از جامه برداشتن اگر رنگی بر جامه افتد و ندانند
که چه رنگ است ایشان با آثار دانه بباید جوشانیدن و جامه را
بدان بشویند با آبی که اگر [illegible] آنکه [illegible] و آب گرم بشویند

پاک گردد و اگر قیر بر جامه افتد روغن زیت گرم کنند
و جامه سوده و رزند و صابون بشویند پاک شود دیگر هر سیاهی که در
جامه افتد اول اندر آب باید زدن تا از خاک پاک شود
اگر نشود سرکه سوده برمالند و به آفتاب نهند تا خشک شود و به
صابون بشویند تا پاک شود و اگر موم بر جامه افتد یخ بباید مالید
تا بر جنبد و باز روغن جوشانیده زنند و باز با آب بالقله بشویند
پاک شود و اگر جامه با آب عصفر آلوده گردد بخور بان و اشنان
بشویند پاک گردد و اگر با آب پوست انار بیالاید به بول اصطبل
و بوره میان باید شستن آنگه با صابون پاک شود و اگر با نفاس
بیالایند میانه تا گرم اندر او مالند و به آب گرم بشویند پاک گردد
و اگر به رنگ نشسته و آب گرم بشویند پاک شود و اگر مداد رسد
به جامه آنگه و اناردانه و اشنان بجوشانند و آنگه سیاهی او بشویند
و کم گردد در آتش کنند تا سیاهی در آتش بماند و اگر جامه با آب ترک
شود با آب انار دانه بشویند پاک شود و اگر با آب انگور رنگ شود با آب غوره
بشویند دور شود و اگر جامه شمشاد شود اول با نخیر [illegible] باید
شستن

تا رنیم پاک شود و اگر آن جامه آلوده بود بوره زرکان بر افکنند
و ساعتی دست بدارند پس با صابون بشویند پاک شود و اگر با آب
توت شود با آب غوره بشویند پاک شود و اگر با آب شهتوت
شود با آب گرم بشویند پاک شود و اگر بخون شود نمک در آب
نهند روز دیگر با صابون بشویند پاک شود و اگر خون بر جبه بود
به گیاه کبوتر بجوشانند و بشویند با صابون پاک شود و اگر سیاهی
و سرمه بود به سرکه و سرگین کبوتر بشویند و آنچه از میوه‌ها بر جامه افتد
به سرگین کبوتر بشویند برود و اگر جامه رنگین بود مثل کحلی و غیره
به زهره گاو و بول اصطبل بباید شستن و اگر بخار شود بخشم
معصفر بگویند و اندک شنار ربیعی ساجی و آب گرم و صابون
بشویند پاک شود و اگر جامه ابریشمین که روغن شود با اشنان بجوشانند
و دو شکار بشوید پاک شود و اگر جامه ابریشمین بخت شود به آب گرم
و زهره گاو چند بار بباید شستن و هر بار با آفتاب نهادن
مر اگر پاک نشود با آهک ورق در آن و سرگین کبوتر باید شستن
تا پاک شود و اگر بر سقرلاط موم گرم بچکد طریق بردن شستن

آنکه سنگی را با آتش نیک گرم کنند و بعد از آنکه گرم شده در یک
کاغذ به پیچند و بر آن محلی که موم چکیده بماله و اگر بر یک لخت
کاغذ نباشد مکرر این عمل کنند تا مطلق موم برطرف شود و مطلق
نماند و صوف [illegible] همین عمل می باید کرد و این عمل نیک است
مجرب و آزموده است والله اعلم و اگر جامه سبز بر وی نقش شود
سرکه بر وی بمالند و باز او بشویند پاک شود و اگر سپیده بر وی افتد
بگدازند و کار رود و شمشیر بر آن بمالند تا رنگ بگیرد اما از روغن
پخته بهیچ نرود و بر فود [illegible] از گل بوته و تخم روغن از ادیم و کاغذ
بهیچ نرود الا با آنکه [illegible] جامه [illegible] همه کلها پاک شود
اما این چیزها که یاد کردیم پس از آنکه بشویند تا پاک شود
مثل این چیز بسیار بود والله اعلم باب ۴۱ اندر
رنگ کردن موی و دراز کردن آن و داروئی که موی
برویاند و داروئی که موی را منع کند و سیاه کردن موی
و رنگ کردن اسب و نیز این انواع است و سه فصل
فصل اول در صنعت دراز کردن موی و رویانیدن موی

بیارند

بیارند لادن و با قدری زیت در قدحی آبگینه کنند که نیک محکم
کرده باشند و در آتش نهند و نرم نرم آتش کنند تا بگدازد
بعد از آن قدری استخوان خرمای سوخته بر او افشانند و با هم
بیامیزند و بر آتش نهند و استعمال کنند که بغایت مجرب است
مگر بگشند چند بار صنعت دیگر بذر الکتان چندانکه خواهند
بکوبند و در روغن کنند بجوشانند و بر سر دنافع است
ان شاء الله تعالی صنعت دراز کردن موی که خوش دراز شود
لادن آن قدر که خواهند در آب چندان بجوشانند روغن شیر
بجوشانند چندانکه سطبر شود بعد از آنکه آب بماند و بر روغن باشد
سر را بشویند و بگذارند تا خشک شود از آن روغن بر سر مالند
که بسیار مجرب است ان شاء الله تعالی صنعت دیگر عرق بوته بکوبند
و در آب بیزند هر هفته یکبار موی را با آن بشویند و شانه کنند
که بغایت سود دارد صنعت دیگر که موی برویاند سیاه دارنه

آن قدر که خواهند بسوزانند و بعد بیزند و به آب صابون بشویند و بمالند
در حال موی سر بروید که مجربست صنعت دیگر زهرهٔ میش
و آن را با روغن فرو ریزند و برسایند و بر موضعی که خواهند
طلا کنند موی بر آید و دراز گردد صنعت دیگر موی بسیار بروید
و دراز گردد بگیرند زهرهٔ کلاغ سیاه و در سبوی کنند و در زیر
سرگین کنند تا گنده شود و کرم در او افتد بعد از آن بیرون آورند
کرمی که سیاه بود در سایه خشک کنند و بعد از آن خورد بسایند
و در روغن شیره و یکبار زنند و دست بر ذیک بزنند و به سر مرغ
هر جا که خواهند بمالند تا عجب بینند والسلام صنعت دیگر که موی را
از افتادن باز دارد بگیرند لادن شش درم مازو یکدرم قرنفل
دو درم و کندر و مصطکی یکدرم همه بسود در روغن گل بگدازند
و بیخ موی را بدان طلا کنند که بغایت سود دارد صنعت دیگر
خضاب بهارست که موی را دراز و سیاه کند مرداسنگ و ابهل
از هر یک جزوی در ظرفی کنند و چندان آب بر سر ریزند که
بالا رود

که چهار انگشت از سر او بر آید بر آفتاب نهند چندانکه چون پشم
پاره در او نهند سیاه شود و اگر آب او نقصان کند اضافه کنند و نفع
در او بیشتر اثر کند پس دو جزو حنا و یکجزو وسمه بدان تر کنند
که در غایت خوبی است صنعت خضابی دیگر حنا و وسمه و مرداسنگ
و اهلیلج مازوی بریان کرده و زاج سوخته و شب یمانی و گلنار و
قرنفل از هر یک جزو و روغن زیت یک جزو با آب گرم بسرشند
و خضاب کنند نافع بود صنعت خضابی دیگر کدوی بزرگ بر درخت
باشد فواره از او بردارند و اندرون آن را خالی کنند
و نخود و سنگ اندر آن و در ربع تنگ بربم آهن در آن کنند
و فواره باز بجای خود نهند و محکم کنند بگل و یکبار زنند تا هر چه
در جوف او بوده بسوزد و سیاه شود که همچون مداد خضاب
بود که استعمال کنند نافع بود ان شاء الله تعالی خضابی که موی سیاه
شنع کند و بر نیاید قلقطار و سفیداب رصاص از هر یک جزو
شب یمانی نیم جزو و همه را با آب بنگ بسایند و موی سیاه

ببر کنند و بر آن طلا کنند مانع بود و نافع و موی بر نیاید
صنعتی دارو دیگر که مجربست ولی نبشته نیکو بود دیگر بذر تخم
انجیر و تخم مورچه و کف دریا و زرنیخ از هریک جزوی و همه را
با شراب حماض سرد و موی را بر کنند و بر آن موضع مالند
نیکو بود باید که شش نوبت این دارو ترتیب کنند و اگر کسی پیش از
سن بلوغ موی بناگوش موی عانه اندازد و ترتیب کنند موی مطلقا
مطلق بر نیاید و شد و باید صنعت دیگر زرنیخ سوده با عصاره تاک
بیامیزند بر آن موضع اندایند منع رستن موی کند صنعت روغنی
که موی را بتمامی بسترد ببرد و آهک آب از هریک جزوی و زرنیخ زرد
و چهار جزو همه را جمع کنند و چندان آب بر سر آن ریزند که چهار انگشت
از سر آن بگذرد و دیگر روز که از ند بار [illegible] حمل کنند تا سه روز با دونه
آهک نماند بعد از آن هر روغنی که باشد جزوی و بیندازد و سه جزو
با هم بیامیزند و با آتش نرم بپزند تا آب برود و روغن بماند پس در
قاروره کنند و وقت حاجت کار فرمایند محل خود مالند بر آن چرب
کنند فی الحال موی را ببرد و بعد از آن بشویند و زعفران آب و گلاب

باوی

باوی بیامیزند و بدان محل مالند تا بوی آن بر آن نافع بود ان شاء الله تعالی
صنعت دیگر در زرنیخ برابر هم با قدری حبه همه را در آب بجوشانند
تا القوام آید و بکار دارد فی الحال موی را ببرد و منافع رساند
فصل ۳ در صنعت منع کردن موی و سفید کردن و سیاه کردن
و رنگ کردن آسب و [illegible] کار است اگر دلو چه آید باسم که در [illegible]
کنند چهل روز بر سر [illegible] کنند اگر بیرون آورند و هر موی که سترده
بود بر موی بپوشند و بیسپند دیگر بر نیاید و بعد اگر مغز [illegible]
تا یک جا بیامیزند و در موی مالند دیگر بر نیاید اگر خواهند که ریش سیاه
سفید شود آب [illegible] و طلق در ریش مالند سفید گردد و اگر خواهند
که بار سیاه نشود [illegible] بشویند سیاه شود نوعی دیگر زهره گاو
و رزق خطاف هر موی که سیاه باشد بدان مالند سفید گردد و نوعی دیگر
غوک را در [illegible] از [illegible] کنند و روغن زنبق در او کنند و یکجا از ند
تا روغن بگیرد و در میان او پس هر موی سیاه که مالند سفید گردد فصل

در رنگ کردن اسب اگر خواهند که اسبی را رنگ کنند و انگار عربی است
باید که اول خاکستر بیخته در آب خمیر کنند و بر پشت او بمالند
و کف بر بندند چنانکه روغن و چرک او برود و بعد از آن با آب گرم
بشویند چندانکه پاک گردد و بعد از آن بگوی لعوت در او بریزند
و نقم بیخته با آب نیل ممزوج بریزند بنفش خواهد بود و اگر حنا بیخته
با آب نیل ممزوج سبز بریزند و نقم ممزوج به آب حنا با آب صافی اغوانی
کرده و اگر نقش خالص بود لعل گردد و اگر با آب بشویند قرمزی شود
و اگر نیل کمتر بود ریزند بنفشی شود و اگر نیل با حنا بریزند … و مفصل
نیل با او بریزند … گردد و الا که بیشتر ریزند لاجوردی شود
اگر سیاه بود بهمان روغن زنبق و غیره که گفته شد بمالند سفید گردد
والسلام باب ۱۴۲ در آتش بازی از هر رنگ طلا و سبز و …
رنگ زرد چرخ و هوائی و طوطک … و گل چنار و گل سرخ و غیره
مگر مفصل آن در بیان کمان و شیر و کنده و غیره پس عیار دارد

بنز

سبز و از برای بازی سنگین و غیره اسبت عیار این شوره
نوزده درم فحم چهار درم سیبه یکدرم و نیم بسایید بطریق
سخت و سبز کردن است که کهنه دیگر کمانرا اگر نه یعنی از خانه
سبز تا دهان او باید که چهار دانگ دارو و چهار دانگ بیش رود
و چهار دانگ … ان کمان پس چون عقده کمان معلوم شد
خوب ارو گرده میشود دارو … شد و بیش و بعد از آن
بر … تا کار خوب آید و میل آن کمان از برای … تحاز
و رها کردن و این لعبها … استاد درست میشود دیگر پر کردن
بدین نوع بود فصل ۲ این را دارو تیز خواهند و عیار او
این است شوره … فحم درم کوگرد یک … بسایید سخت
و هم نرم کمان را عیار باید کرد دو چهار دانگ نیم دارو و چهار دانگ نیم
از بیش رود و چهار دانگ نیم سیبه اگر … را کنند و از … سنگ
و کمان را باید کشید و باید که وزن کمان همچون آن سنگ باشد

و چهار سوراخ باید کرد چند چهار انگشت و ظرف روی
و عشق و علوری و دوات کارد و لوزان بر اسفار است همه کو
ب سه نهند و به بپزند و دیگر دیک سفالین یک و به بپزند که دارو را
چند است بوزن صد درم دارو و یکدرم روغن النفط لفیفه لت سائیده
و در دیگ اندازند و این دارو در میان دیگ اندازند و در سوراخ
سنگ کنند تا رسد و چهار سر به برکنند از روغن النفط و میان کوه
لعقه بهله استوار کنند و سنگ ابکبر بندند و جابه در لوشنده از نمد و همه
نمد را بروغن النفط چرب کنند و کرد بر گردنه پاره کنند و در میان
دان کمان استوار کنند و کاسه را باید که در از زهر خوشکان زنند
و در منجنیق نهند و هر جای که خواهی آتش بزنند و فتیله تیز آتش بزنند
که هر جا که سنگ برسد بشکند و بسوزد مجرب است عمل استاد
... است فصل ... در بیان سهم الخطائی بلاد مصر و شام
عیاره و لیت کی شود رایت ... کو کردیک قم ... ید
باید که یکی است بنهند و کنند و نمره طاق کاغذ باید و باید
...

که سوراخ او علی ... باشد و چهار گوشه او را الطرف بگویند
و هر ضرب صد ضرب بزنند و بر سر این دارو فرنج مدم دارو
و معرج بریزند و شش درم کوگرد بر سر این دارو بریزند
و میان این دارو و یک مثقال شعال سرخ بریزند و بجای
ضرب بزنند و فوم آنگاه دارند و چوب بزنی بکوبند و اینها
شیر است و باید که سوراخ این سهم یک نیم گندم باشد بدین طریقه
دارو و سوراخ نیمه بر او بود و همچنین باید که و چوب همین باشد
چوب تر باید که ... از دو قوچه و چوب ازان کشف باشد و همچنان
هم است و باید که شیر بر دو خشک باشد از بولست در جای دری نهند
کنند و عمل او باید که بسیار باشد در انگشت جدا کنند تا
راست آید و نیزه او نیم قد او باشد و زلفین آهنی باید و سه سوراخ
در آن باید کرد و در هر زلفین در سر او میان میخ و چوب باید کرد و این
سهم در میان زلفین اندازند و فتیله را آتش زنند که مجرب است والسلام

فصل ۴ ذکر داروی سبز زدن است و عیار او این است که باز
نموده اند شوره ده درم گوگرد ده درم زرنیخ دو درم کهربا ده درم
اینجمله را یک جا بکوبند و یک صلایه کنند و در گنبدی یا انار کاغذ
کنند تا عجایب ببینند فصل ۵ در صنعت داروی تیز یا تیر بصره
جهت قلاع یادگار استاد محمد زرگر است شوره چهار درم گوگرد دو درم
نیم فحم چهار درم این دارو را از برای سنگ بزرگ که منجنیق بزرگ
در قلعها افکنند بغایت مجرب است والسلام فصل ۶ دیگر داروی طیار
هوایی یادگار استاد علی خوارزمی است و یادگار استاد حاجی احمد
انار است عیار شوره دوازده درم فحم درم و چهار دانگ نیم گوگرد
یک درم و نیم جمله را فرو بکوبند و طریق العاده و تر کنند به آب
تا آتش گیر باشد و گندی است ... کاغذ بندند و سر بستن
محکم بر ده حلاجان به باشد محکم با ریسمان و چند ضرب بر آن زدن و پاره
خاک در آن پر کنند و کردن و محکم چرمی ضربه زدن و دارو در کردن
بندد و هر بندی یک ضرب محکم بزنند والسلام عیار گل شوره یازده
مثقال

مثقال گوگرد یک مثقال پولاد شش مثقال فحم ۵ مثقال عیار شوره
پانزده مثقال گوگرد یک مثقال پولاد شش ... فحم ۳ درم عیار شوره
۵ درم گوگرد ... مثقال زرنیخ یک مثقال عیار مهتاب شوره ۱۰ درم
گوگرد ... مثقال و ۲ دانگ زرنیخ یک ... عیار دیگر مهتاب
لاجوردی شوره ۱۰ درم زرنیخ یک ... نیم دانگ عیار دیگر نیز عمل شوره
۱۰ درم گوگرد ... زغال ... دو دانگ مهتاب شوره ده مثقال گوگرد
... و نیم زرنیخ یک ... عیار گل مروارید شوره ده درم گوگرد یک مثقال
و دو دانگ زغال چهار دانگ پولاد یک مثقال و نیم عیار سرچک شوره ده درم
گوگرد یک ... و دو دانگ زغال چهار دانگ فولاد یک ... عیار سرنان
شوره ... زغال ... گوگرد یک ... فولاد ریزه ... عیار سبو
شوره ده درم گوگرد ... دو دانگ زغال یک ... فولاد ۳ مثقال
عیار مهتاب عرفی شوره ده درم گوگرد ۳ مثقال و دو دانگ زرنیخ
طلق چهار دانگ سفیداب ... نیم دانگ عیار گل بد شوره

ده درم گوگرد پنج مثقال زغال ده درم فولاد پنج درم عیار آفتاب
شوره [illegible] گوگرد [illegible] و نیم نمک اندران [illegible] و نیم زغال [illegible]
دو دانگ عیار گل کل ماهی شوره ده درم گوگرد یک درم و دو دانگ زغال [illegible] دانگ
فولاد دو دانگ و نیم [illegible] عود پنج درم عیار گل نرگس شوره ده درم گوگرد چهار
دانگ یک درم زغال پنج درم عیار گل طاوس [illegible] شوره ده مثقال
گوگرد یک درم و دو دانگ زغال [illegible] و دو دانگ فولاد ده مثقال عیار گل
استاد محمد شوره چهار درم گوگرد سه درم و نیم زغال سه درم و نیم فولاد
[illegible] عیار گل ضرور شوره ده درم زغال چهار درم گوگرد [illegible] مثقال
و نیم فولاد [illegible] عیار شوره [illegible] گوگرد یک درم و نیم فولاد پنج درم
عیار زر حکم بیز شوره ده درم گوگرد [illegible] زغال [illegible] و نیم عیار گل ریز
شوره ده مثقال گوگرد [illegible] زغال پنج درم فولاد چهار مثقال عیار
مهتاب شوره ده درم گوگرد [illegible] زرنیخ یک درم کافور [illegible] باطل [illegible]
عیار نرگس شوره [illegible] گوگرد [illegible] زغال پنج درم فولاد چهار مثقال عیار
مهتاب شوره ده درم گوگرد [illegible] زرنیخ یک درم کافور [illegible] باطل [illegible]
عیار رنگی

عیار نرگس شوره [illegible] گوگرد [illegible] زغال پنج درم فولاد چهار درم
عیار نرگس خطائی شوره [illegible] گوگرد چهار درم زغال [illegible] مثقال
فولاد [illegible] و دو دانگ فولاد میان پنج درم عیار گل زرافشانی شوره
[illegible] گوگرد ده درم زغال [illegible] و دانگی فولاد نرگس [illegible] عیار گل ریز
شوره [illegible] گوگرد یک درم و دو دانگ فولاد میانه پنج درم عیار شوره [illegible]
گوگرد یک درم و دو دانگ زغال نیم دانگ فولاد [illegible] عیار [illegible]
رزبن شوره ده درم گوگرد یک درم و نیم زغال نیم دانگ فولاد
نرگس [illegible] عیار دهانه روشن شوره ده درم گوگرد [illegible] دانگ
زغال یک درم فولاد نرگس چهار درم عیار سرخی شوره ده مثقال
زغال [illegible] و چهار دانگ عیار [illegible] شوره ده درم گوگرد یک درم
دانگ زغال یک درم و دو دانگ جوز مغز [illegible] باسم زرنیخ [illegible]
کافور دو دانگ عیار گل پرتاب شوره ده درم زغال [illegible] و نیم
فولاد زرچک پنج و نیم درم عیار گل زنبق شوره [illegible] گوگرد یک درم [illegible]

زغال یک مثقال و نیم فولاد ریگه پنج مثقال عیار گل چرخی
شوره ده درم نیم گوگرد دو درم زغال سه درم فولاد پنج مثقال
عیار گل کاهی شوره ده درم گوگرد سه درم زغال یک مثقال
فولاد نرگس یک درم عیار زرد چک قند شوره ده درم گوگرد
نیم دانگ زغال نیم دانگ همه را با خود کشند فولاد زرچک
چهار درم عیار گل طاوس شوره ده درم فولاد یک درم زغال سه درم
روسوخت چهار درم گوگرد یک درم عیار گل صد برگ شوره ده درم گوگرد
نیم درم زغال نیم درم فولاد زرچک پنج درم عیار گل زرلو ده
مجرب شوره هزار ده درم گوگرد دانگی فولاد گلستان شش درم عیار
نرگس روشن شوره ده درم گوگرد یک درم زغال پنج درم فولاد
زرچک پنج درم کاغذ چهار طاق عیار طبق زرچک شوره ده درم
گوگرد سه دانگ نیم زغال چهار دانگ فولاد نرگس سه مثقال
عیار زرچک علیحده شوره ده درم گوگرد سه دانگ زغال فولاد
نرگس چهار دانگ عیار گل نسرین شوره هزار ده درم گوگرد یک درم
زغال دو درم

زغال سه مثقال عیار نرگس شیرین شوره ده مثقال
گوگرد یک درم عیار زرچک گشتبا لماس نخش شوره
ده درم زغال یک درم کافور دانگی عیار تیر نهالی شوره ده درم
گوگرد دو درم زر پنج یک درم فولاد چهار درم عیار تیر بزرگ
شوره ده درم گوگرد نیم درم زغال نیم درم عیار تیر زرد شوره
ده درم یک مثقال و نیم قند یعنی لغط سه درم گوگرد یک درم نیم
زر پنج سه درم عیار تیر سفید شوره ده درم گوگرد دانگی زغال
یک درم فولاد زبر براده درم عیار گل آینه سولنش هفت درم
برنجی هفت درم فولاد هفت درم شوره ده درم عیار موشک
شوره سفید ده درم گوگرد دو درم زغال   عیار هوائی
شوره ده درم زغال دو درم آهن سه درم عیار غوطه خورک
شوره ده درم گوگرد یک درم نیم سولنش هفت درم فولاد چهار درم
سولنش کل سه درم برنج سه درم انگشت هفت درم عیار
طرانک هر چند کاغذ بیشتر پیچند او را بیشتر دهد گوگرد دو درم

شوره یکدرم انگشت دو درم عیار گلوله برو زان طراق بلند
میرود شوره ده درم انگشت دو درم نیم عیار گل سرخ رنگ
شوره ده درم گوگرد یکدرم انگشت هفده درم سولش چهار درم
فولاد برنجی چهار درم سولش گل یکدرم عیار غوطه خوارک
وطشتک و چرخ کوه خور گلکاو خورشید و زنبورک و گردانک
وطاوسی اینهمه که یاد کرده شد بروزان گل ریز بود عیار
ماهتاب هوائی شوره ده درم گوگرد دو درم انگشت یکدرم گل بله
یکدرم زرنیخ یکدرم توتیا یکدرم عیار گل ریز صدبرگ شوره
دو درم گوگرد یکدرم نیم انگشت هفده درم سولش هفده درم اگر اینها
خورد میکنند چیزی زیاده و الا کم باید کردن موشک و بانجم خوک
و سیماب که همه بروزن گوله انگشت و این موشک برای آن در پهلو
نهند و السلام عیار گل صدبرگ شوره دو درم نیم آهن دو درم
گل اگر خواهند برگ کنند یک لوته شوره ده درم سولش هفتاد درم
انگشت دو درم نیم گندک دو درم نیم آهک سه درم عیار ریسمانک
شوره ده درم گندک دو درم انگشت دو درم آهن سه درم دو درم
عیار

عیار هوائی شوره ده درم گندک سه درم انگشت یکدرم
گل بله درم زرنیخ زرد نیم درم عیار گوگرد چهار دانگ
انگشت دو و نیم دانگ شوره پنج نیم دانگ فولاد سه نیم دانگ
عیار نرگس شوره بیست و چهار [illegible] انگشت [illegible] فولاد
چهار گوگرد سه نیم عیار استاد ایاز شوره دوازده انگشت
شش گوگرد یک نیم فولاد شش درم اینهمه بروزن درم است والسلام
عیار تیار شاه رعد انداز شوره دوازده انگشت شش [illegible]
گوگرد یک فولاد دیگر [illegible] عیار دیگر استاد [illegible] شوره [illegible]
انگشت سه نیم گوگرد یک فولاد [illegible] عیار دیگر شوره چهارده
گوگرد یک انگشت پنج [illegible] یک نیم فولاد [illegible] گل [illegible] نرگس
عیار معلق شوره ده انگشت چهار نیم گوگرد یک نیم فولاد سه [illegible]
یکدو شش فولاد برنجی بحساب دیگر عیار زرجک دست گرد
یکی انگشت یک شوره چهار فولاد چهار عیار زرجک دست شوره
هفتاد گوگرد پنج فولاد بیست عیار زرجک [illegible]

کوگرد انگشت نیم شوره سر فولاد شش عیار ماهتاب
لطیف شود رها شد لفظ سه زرنیخ یکی نیم دانگی عیار دارو
یکان فولاد چهارده شوره یک و نیم لفظ شش انگشت شش
گل سفید شش عیار ماهتاب دیگر شوره و گوگرد نیم عیار
ماهتاب دیگر گوگرد یک نیم شوره چهار نیم زرنیخ نیم مثقال انگشت
سه و نیم تمام عیار نو شوره دوازده انگشت سه و نیم لفظ فولاد
شش عیار اسمانی شوره العنده گوگرد یک و نیم انگشت سه نیم
عیار تمام شود عیار اسمانی شوره چهارده لفظ یک و نیم عیار گل چنار
گوگرد چهار انگشت چهار و نیم شوره پانزده فولاد دو عیار طوطک
اندر قفس دو درم شوره سیزده درم نیم انگشت گوگرد شش درم
فولاد دوازده درم گوگرد اصول است هر یک چند بخود دارد درم
دارو ها آنست که در آفتاب بسیار پالند و بعد نوبت در پایه محکم کنند
و هم بار بخش از گوگرد انگور سازند بزنید و بجای ضرب بکوبند
چنانکه بالشد ضرب بود بعد از آن قفس از تار آهن بطور کوچک
بسازند چنانکه با دو چوب بر سر پایه نشینند و به یکدیگر چرخی زنند
دار ادش

در گردش آید بدین منوال آتش در دم کنند دارو از میان قفس
بیرون رود گوگرد انگور سازد در میان او مانند طوطی سبز
شاید و این طرفه بود و کار استاد عوض لعبت ادی است
و بلا مثال است و این را طوطک اندر قفس گویند
عیار گل چنار مهر شوره چهارده انگشت سه و نیم لفظ
ده فولاد پنج عیار گل طاوس شوره العنده انگشت
چهار و نیم لفظ پنج فولاد شش عیار گل صد برگ شوره
چهارده انگشت دو گوگرد چون لعاب فولاد شش عیار گل
نایک شوره ده انگشت دو نیم گوگرد یک نیم فولاد چهار عیار گل
طاوسی شوره دوازده انگشت سه لفظ و فولاد شش عیار کلاه
شوره ده درم گوگرد یک نیم درم انگشت دو درم فولاد دو نیم درم
عیار گل خرما شوره چهارده درم گوگرد دو نیم درم پنج درم
فولاد شش عیار حباب حلب شوره دوازده درم گوگرد
یک نیم انگشت سه فولاد دو عیار گل ... رنگ

شوره ده درم گوگرد یک نیم درم فولاد نه درم سنج یکدرم
زرنیخ یکدرم سعیده یکدرم نیل یکدرم عیار گل حریر خ
شوره چهارده گوگرد یکدرم نیم انگشت ۳ درم نیم فولاد ۳ درم
عیار گل قمر را شوره ده مثقال گوگرد یکمثقال زرنیخ یک مثقال
فولاد ۳ مثقال عیار گل برگ بید است شوره ده انگشت
۳ نقطه نیم فولاد عیار زرجک ایران انگشت یک
خرده انک شوره ده پانزده گوگرد یک فولاد درشت انگشت
عیار استان شوره سعیده انگشت ۳ گوگرد دو نیم و نیم نخود
عیار نرگس صد برگ شوره نه انگشت ۳ نیم گوگرد دو فولاد درشت
۳ درم تا ۳ عیار کارد یوانه شوره بیست و شش انگشت
شش گوگرد چهار فولاد درست است همه بر وزان که خواهند
عیار داروی ... کار مبارک شاه رعد انداز شوره ده
انگشت سه گوگرد دو نیم عیار طاوس در خاتمة الکتاب شوره ده
انگشت چهار گوگرد ۳ نیم فولاد دو نیم انجمنه عید ا غنوده شد
ازدجک

زرد جک گل بیزه و نسرین و طراقک و بوته شک و گل صد برگ
وغیره که داروی شیرین است از کاغذ کنند و روی او باشند
و گلهای شبر شبر در ولایت خراسان از کاغذ می بندند با شغیده
طاق و الا در این جانب نبوده است حاجت به کاغذ نباشد
عیارها درست است و تماشای غریب و عجیب هر یک از کار استادی
در این مجموعة الصنایع جمع آمده و هنرهای غریب و صنعتهای لطیفه
چنانکه عقل در آن حیران است هر گاه که در این کتاب شریف شروع نماید
مقصود دلها حاصل گردد انشاء الله تعالی و بتوفیق الله و صلی الله علی محمد
و آله تمت بالخیر والعافیة وقد نسخته للمخدوم
الامجد والملاذ المجد الوجیه فی الاخوة والفرید
فی العفة والمروة المتخلق بالاخلاق الحسنة
والمتحلی بالسجایا السنیة الاشهر الحق فی الحق
والهادی الی الطریق التی ذو اقتبس اسراری واستتار
ومتفقی ومعتمدی الحاجی حسین ادام الله مجده

١٧١

واجزاه الله في الدارين والده ما رايت منه
الا الاحسان اللهم احسن اليه واشفع اللهم
نبيك آله الطاهرين له في الآخرة والاولى
كما اعانه من لطفه ومحبته يا ارحم الراحمين

حرره في ربيع الاول سنة ١٢٣٥